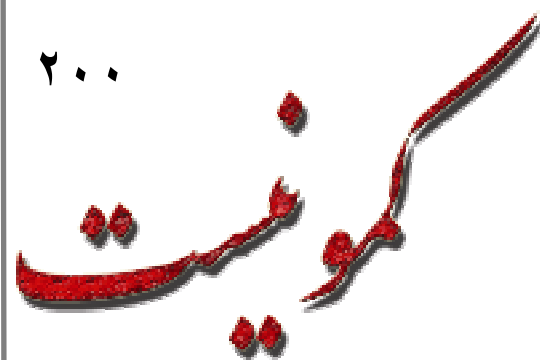



www.hekmatist.com

ماهانه منتشر میشود

اکتبر ۲۰۱۵ - مهر ۱۳۹۴

به مناسبت باز گشایی

مراکز تحصیلی

با باز گشایی مدارس و دانشگاهها میلیونها دانش آموز و دانشجو همراه با صدها هزار معلم برای شروع دوره دیگری از تحصیلات راهی مراکز آموزشی شدند. در این صف وسیع و میلیونی جای چند میلیون از کودکان، نوجوانان و جوانانی خالی است که بدلیل وضعیت اسف بار اقتصادی، یا امکان رفتن به مدرسه را نداشتند و یا امکان ادامه تحصیل. این محرومیت در صدای اعتراضات طبقه کارگر، به حقوق معوقه و به فقر و بیکاری و پایین بودن دستمزدها و ناتوانی خانواده هلی کارگری در تامین شهریه و تامین بودجه برای تحصیل فرزندانشان و در اعتراض آنها به حاکمیت و دولت بورژوایی ایران عیان است. در این صف همزمان جای صدها و هزاران معلم، دانش آموز و دانشجویی خالی است که به جرم اعتراض به بی عدالتی، به جرم اعتراض به بی حقوقی و به جرم دفاع از ابتدایی ترین حقوق انسانی خود یا در زندان هستند یا از مراکز آموزشی اخراج شده اند.



نامه شاهرخ زمانی به

دخترش

صفحه ۱۶

اعتراضات توده ای در

شهرهای عراق

آینده و چشم انداز آن

مصاحبه با خسرو سایه

صفحه ۹

باز گشایی قلعه اروپا، جابجایی انسانها و

معضل سر کردگی بورژوازی جهانی

مصاحبه کمونیست با ثریا شهابی



کمونیست: موج جدید پناهندگی و مهاجرت از خاورمیانه و آفریقا، بخصوص از سوریه به اروپا، نحوه برخورد مردم در غرب و نحوه برخورد دولت های مختلف اروپایی، که در دو قطب افراطی آن برخورد مثبت و پذیرا دولت آلمان و خشونت و عدم پذیرش رسمی دولت مجارستان و دولت های اروپای شرقی، به بحث های زیادی دامن زده است.

قبل از طرح این بحث ها و اظهار نظر ها و ارزیابی های مختلف نسبت به حمایت بشردوستانه و فعال مردم در اروپا و برخوردهای بشدت متناقض دولت های اروپایی، خواستم ابتدا نظر شما را نسبت به این موج فرار به سمت اروپا بدانم.

بعنوان اولین سوال، این پدیده چرا امروز اتفاق می افتد، با توجه به اینکه بیش از دو دهه است که خاورمیانه از عراق تا لیبی و سوریه، محل امنی برای زندگی مردم نیست، "بحران پناهندگی" امروز ناشی از چیست؟ چرا در جریان بمباران عراق ما شاهد این پدیده نبودیم .

ثریا شهابی: مقمنا، این بحران باشد یا نباشد، جدید نیست و مشکل اروپا نیست. در دوسال گذشته فقط ۱۲۰ هزار نفر به سمت اروپا حرکت کرده اند. دهه ها است که میلیونها نفر در آفریقا و خاورمیانه و آسیا در فرار از جنگ و تخریب آواره شده، در کشور خود جابجا شده به کشورهای همسایه پناه برده اند و در بدترین شرایط زیستی و رفتار های ضد انسانی و تبعیض آمیز و نژداد پرستانه دولت های خاورمیانه و آسیا و آفریقا قرار میگیرند.

به گوشه هایی از آمارهایی که کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل منتشر کرده است نگاهی بیندازیم و ابعاد حرکت به سمت اروپا، در مقیاس با حجم عظیم جابجایی و فرار مردم را نگاه کنیم .

گزارش ۱۸ ژوئن این کمیساریا در مورد پدیده پناهندگی، فرار و مهاجرت های اجباری در سطح جهان میگوید که:



در حسرت یک ایران امپریالیست!

(در حاشیه گفتگوی ناصر زرافشان پیرامون "امپریالیسم")

فواد عبداللهی

بعنوان مقدمه

این حقیقت که روی آوری جمهوری اسلامی به سمت غرب بخاطر "حفظ منافع نظام" و تنها راه "نجات ملی" بود، بر جامعه آشکار شده است. امروز وخامت اوضاع اقتصادی نه تنها فروکش نکرده بلکه هراس از توقعات فروکوفته و طلبکاری عمومی اکثریت مردم محروم در برابر رژیم و وحشت از

اعتراضات اجتماعی در ایران، خواب راحت را از چشمان سران این جمهوری ربوده است. لازم نیست ما چیزی برای اثبات بی ربطی این توافق، به مبارزه برای رفاه، آزادی، و بهبود در زندگی و وضع طبقه کارگر ایران بگوییم؛ خودشان می گویند. لازم نیست دولت اعتدال را افشا کنیم، جمله از آن عبور کرده است؛ فی الحال این اتفاق افتاده و مربوط به گذشته است. میلیونها بیکار، ده ها میلیون زیر خط فقر، اعتیاد و فحشا و کلیه فروشی برای گذران زندگی، درب و داغان بودن سطح دستمزدها، سرکوب آزادی های سیاسی، انفجاری بودن مسائل زنان و جوانان و رفسنجانی چندی پیش هشدار داد که "هرجا لازم است سکوت کنیم تا این انقلاب بماند!!" معلوم شد که روی آوری جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران به غرب و پیوستن آن به جرگه عربستان، کویت، قطر و ترکیه در منطقه، چیزی بیش از شروعی برای پرده دوم نمایش – یعنی رام کردن داخل – به حساب نمی آمد. معلوم شد که این رژیم علیرغم دور ریختن شاخ و برگ های مزاحم ضد آمریکایی، علیرغم تشریفات کفن و دفن ظاهر پان اسلامیسیم و ورود به "جامعه جهانی"، مستقل از اینکه دل داد و قلوه گرفت، اما باز با یک طرف دیگر ماجرا مشکل دارد: طبقه کارگر و مطالبات فروکوفته اکثریت مردم محروم ایران طرف حساب جمهوری اسلامی و سوی دیگر مبارزه اجتماعی و سیاسی حاضر است. چند و چون دوره آتی و تحولات بعدی را فقط کشمکش ها و الگوهای وامانده جناح های بورژوازی و دولت تعیین نخواهد کرد. این تحولات میتواند و باید همه جا مهر و نشان مستقل کارگران و کمونیست ها را داشته باشد. هموار کردن راه سرنگونی جمهوری اسلامی و به کرسی نشاندن مطالبات توده های وسیع مردم تنها از مسیر یک انقلاب کارگری می گذرد. امروز ژست دولت اعتدال در "تدارک بازسازی اقتصاد ایران"، و جلب حمایت از این و آن دولت

صفحه ۵

جنگ افروزان در ناتو (مینو همیلی) صفحه ۱۴

. اطلاعیه پایانی نشست دفتر کردستان - صفحه ۱۰

. قرعه جلادان اینبار به نام محمود صالحی -

صفحه ۱۵

. شاهرخ زمانی از میان ما رفت - صفحه ۱۷

در این شماره میخوانید:

. موج فراریان از جهنم سوریه و رویاهای سیاه

حمید تقوایی (خالد حاج محمدی) صفحه ۱۱

. موج فرار از سوریه و "شازده" کوچولوهای

انقلابی (ثریا شهابی) صفحه ۱۳

. ورود پناهجویان به کام کارفرمایان اقتصادی و

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بازگشایی قلعه اروپا، جابجایی ...

ابعاد جابجایی های اجباری مردم جهان در سال ۲۰۱۵ ، از پنجاه میلیون در سال ۲۰۱۴ به قریب شصت میلیون نفر رسیده است. این رقم در سال ۲۰۱۳ سی و هفت و نیم میلیون نفر بوده است.

اگر می شد جمعیت آوارگان و فراریان از جنگ و تخریب و فقر و اختناق را در یک کشور گنجانده، آن کشور مقام ۲۴ مین کشور بزرگ جهان را می داشت! و
نیمی از این جمعیت آوارگان و فراریان، نیمی از جمعیت این بیست و چهارمین کشور بزرگ جهان، کودکان اند.

امروز در جهان از هر ۱۲۲ نفر یک نفر پناهنده، متقاضی پناهندگی یا مجبور به جابه جایی داخلی یا خارجی شده است .

از جمعیت جهان، هرروز ۴۲ هزار و پانصد نفر پناهنده، متقاضی پناهندگی یا ناچار به جابجایی اجباری داخلی و فراری میشوند . بخش اعظم این جمعیت در کشورهای مجاور و در خاورمیانه و افریقا و آسیا و در فقر مطلق و بی امکاناتی و نا امنی بسر میبرند .

حجم و سهم اروپا، امروز اضافه شده است و از چهار میلیون و چهارصد هزار، به شش میلیون و هفتصدهزار رسیده است.

به مناسبت بازگشایی ...

بازگشایی مراکز تحصیلی هر ساله شروع دوره ای دیگر از جدال نسل جوان با جمهوری اسلامی علیه بی حقوقی کامل، علیه نابرابری و استبداد سیاسی و فضای پلیسی در محیطهای آموزشی است. مبارزاتی که با همه فراز و نشیبهای تا کنونی خود، یک میدان جدال جدی صف آزادیخواهی در آن جامعه علیه ارتجاع حاکم بوده است. مبارزاتی که دانشگاه و نسل جوان متمدن و آزادیخواه در دانشگاه محور و موتور محرکه آن بوده اند.

بعلاوه بازگشایی مراکز تحصیلی برای دهها هزار معلم امکانی برای پیگیری مطالباتی است که در دوره گذشته صفی وسیع از آنان را در مقابل حاکمیت قرار داد. مبارزاتی که در سراسر ایران صدای حق طلبی آنها را به هر شهر و روستایی برد. امسال در شرایطی مراکز تحصیلی بازگشایی میشود که خواست و مطالبات معلمان بدون جواب مانده است و جامعه و خصوصا نسل جوان در مراکز تحصیلی و خانواده هایشان با سیمپاتی بالایی در انتظار قد علم کردن دوباره آنها در دفاع از زندگی شرافتمندانه و قابل تحمل، در دفاع از حرمت و کرامت خود در این دوره هستند. مبارزاتی که در ۷ ماه گذشته فضای کل جامعه را تحت تاثیر قرار داد و توقع و انتظار این است که در این دوره با به میدان آوردن کل ظرفیت و توان خود و از جمله با جلب حمایت جدی دانش آموزان و نسل جوان و خانواده هایشان، بتواند نه تنها معلمین دربند را آزاد کند و دست حراست و نیروهای انتظامی را در محیطهای تحصیلی کوتاه کند که بهبود قابل توجهی را در زندگی معلمان بوجود آورد.

بازگشایی مراکز تحصیلی همزمان در دوره جدیدی در جامعه ایران کلید میخورد. دوره پسا توافقات هسته ای که کل صف بندیهای سیاسی و رابطه مردم ایران و جمهوری اسلامی و کشمکشهای طبقه کارگر ایران و صف عدالتخواهی در این

۷ میلیون از مردم سوریه ناچار به جابجایی داخلی شده اند. سه میلیون و هشتصدوهشتاد نفر در کشورهای مجاور پناه برده اند. خاورمیانه در حال حاضر بزرگترین تولید کننده و در عین حال پناه دهنده فراریان از جنگ و .. است. دو میلیون و ششصدهزار آن در عراق و بخشی در لیبی اند.

میلیون ها نفر از مردم سوریه سه سال است که در لبنان و اردن، میلیون ها نفر در این و آن کشور آفریقایی و آسیایی بدنبال یک شرایط امن برای کل و زندگی و بزرگ کردن و نجات کودکانشان فرار کرده اند .نسل هایی بعنوان آواره جنگی چشم به جهان گشوده و بهترین سالهای زندگی شان را در کمپ های پناهندگی و در فرار و مهاجرت های اجباری گذرانده اند. سالهای است که کشتی های حامل خانواده های فراری در دریاها غرق میشود و همه آن را در تلویزیون ها تماشا میکردند و دولت های اروپایی مشکلی با آن نداشتند.

در نتیجه تبلیغات در مورد اینکه مردم، خاورمیانه و آفریقا و آسیا را به سمت اروپا تخلیه میکنند، واقعیت ندارد. جابجای انسانها و آوراگی میلیونی دهه ها است داستان زندگی صدها میلیون فراری از جنگ و نا امنی و فقر است که مسئول آن مردم نیستند و هرگز نبوده اند. جدید بودن ماجرا، در ورود بخش بسیار کوچکی از این موج فرارها، به اروپا است و ناتوانی دولت های اروپایی در بسته نگاه داشتن مرزها.

این ناتوانی، یعنی ناتوانی در «قرنطیه»، انزوا و «منزه» نگاه داشتن اروپا، دو علت دارد و هر دو علت سیاسی است. یکی شکست پروژه های میلیتاریستی شان در خاورمیانه است و دیگری خلا

جامعه بر متن شرایط جدید باز تعریف کرده است. دوره ای که با کنار رفتن فضای جنگی و بهانه های تهدید خارجی، با آزاد شدن سرمایه های منجمد شده ایران و برداشتن تحریمها و ... نه تنها بهانه های دولت ایران و کل سرمایه داران برای تحمیل بردگی بیشتر به طبقه کارگر حاشیه ای شده است، که توقع و انتظار مردم ایران از زندگی و بهبود معیشت خود، از حقوق سیاسی و مدنی خود و از کاهش فضای مذهبی و عقب مانده بالا رفته است. این دوره ای است که طبقه کارگر و اقشار ناراضی جامعه با بیان مطالبات خود از مراکز کل تا صف معلم و پرستار و تا دانشگاه و مدرسه امکان پا پیش گذاشتن را یافته است. توقعی که هرروزه با سد استبداد سیاسی و فرهنگی و با تشدید فشار اقتصادی بر جامعه روبرو میشود.

دانشجویان، دانش آموزان و معلمان آزادیخواه!

دو سال حاکمیت دولت اعتدال و دوسال مقابله صف عدالتخواهی آن جامعه، از نسل جوان آزادیخواه و برابری طلب، تا معلمان، از مبارزات هر روزه بخشهای مختلف طبقه کارگران تا زنان و قشرهای محروم جامعه، و مقابله بی توهم دولت روحانی با این صف، نقطه پایانی به هر نوع امید کاذب در صف ما به این دولت و خیل مدافعان و مجیز گویان آن است. افزایش حقوق معلمان، کنار زدن فضای امنیتی و نظامی، آزادی معلمین زندانی و سد کردن اخراج و ستاره دار کردن دانشجویان، پس زدن قوانین ضد زن و جدا سازیها در مراکز تحصیلی، پایان دادن به تهدید و تحقیر و پرونده سازی و تامین فضایی کمتر امنیتی و قابل نفس کشیدن، تامین دهها خواست و مطالبیه قابل وصول و انسانی ما، تنها به همبستگی و اتحاد صف میلیونی ما ممکن است. جامعه ایران از کارگر و پرستار و معلم، تا نسل جوان در مراکز تحصیلی و زنانی که از بیحقوقی و آپارتاید جنسی به تنگ آمده اند، روزی هزار بار زندگی جهمی در این جامعه و عاملین آن و دولتش را نفرین میکنند. روزی صدها اعتراض مختلف در میان این صف اتفاق می افتد و هنوز بهبودی جدی و کسب موفقیتی چشمگیر به سرابی می ماند. در شرایطی که اگر

کمونیست ۲۰۰

رهبری و قدرت در میان خود دولت های غربی، آمریکایی و اروپایی است. هنوز معلوم نیست در کلوپ قدرت های موجود جهان، آقای جهان، آقای که بتواند نظم و نسق جدیدی برای جهان معلوم کند، کی است؟

نظم نوین جرج بوش و تخریب عراق و لیبی و سوریه و تهدیدات جنگی و میلیتاریستی همه ناکام ماند و شکست خورد. هیلاری کلینین اذغان میکند که داعش و طالبان و مجاهدین افغان و همه دار و دسته های اسلامی، ساخته دست آنها در دل جنگ سرد و بعد از آن است برای حفظ منافع خودشان! این ها تمام شده است.

عقب نشینی سیاست میلیتاریستی دولت های غربی در خاورمیانه و سپردن خاورمیانه بدست دولت های مرتجع منطقه ای چون ایران و عربستان و قطر و ترکیه، تا خاورمیانه را در چهارچوب منفع بورژوازی غرب "مدیریت" کنند، هم ناکام ماند.

رقابت بین دولت های منطقه، از ایران و عربستان و ترکیه و قطر، و استفاده آنها از داعش و نستجلات شیعه و سنی و قومی و ... برای تقسیم قدرت بین خودشان در راستای منافع غرب، به سرانجام نرسید و نمی توانست برسد. ایجاد توازن قدرت بین نیروهای مرتجع منطقه ای، ایران و عربستان و ترکیه و قطر و مصر و ... و سرنوشت خاورمیئه، با تعیین تکلیف رقابت و جنگ دولت ها در منطقه به سرانجام نمی رسد. رقابت و صف بندی های دولت های منطقه برای تغییر توازن قدرت میان خود، و تلاش آنها برای تبدیل شدن به اهرم های اصلی و فرعی قدرت بورژوازی غرب در منطقه، در کوتاه مدت تنها بر ابعاد فاجعه، تخریب و تقسیمات قومی و مذهبی می افزاید.

نیروی ما متحد شود، اگر اعتراضات ما یک کاسه شود و اگر نفرت عمومی صف ما در یک جهت مشترک سوق داده شود، نه تنها میتوان زندگی بهتری را همین امروز تامین کرد، میتوان کل دستگاه سرکوب و حاکمیت بورژوازی ایران را مختل کرد. اینکار در توان ما است. اتحاد صف ما حول خواسته های مشترکی که داریم، همبستگی و هم پیمانی ما و روشنی مطالبیه و خواست ما و تبدیل آن به خواست عمومی این صف و بسیج کل این صف، رمز موفقیت ما است.

معلمین، دانشجویان و دانش آموزان آزادیخواه و کمونیست

تامین همبستگی در صف وسیع عدالتخواهی در میان معلمین، در مدارس و دانشگاهها در گرو روشن بینی و دخالت آگاهانه و نقشه مند شما است. اتحاد آگاهانه صف شما کمونیستها، تصمیم مشترک و نقشه مند شما برای تحولی انسانی در آن جامعه، به کار سنجیده و سازمان یافته شما بستگی دارد.

سران جمهوری اسلامی با همه دولتهای تا کنونی، با رسانه های مختلف و خیل وسیعی از روشنفکران بورژوا، با هر اختلافی که با هم دارند، علیه آزادیخواهی در آن جامعه، متحدانه ایستاده اند. آنها علیه هر نوع رفاه و آزادی، علیه هر نوع حقوق سیاسی و اجتماعی ما، در کنار هم قرار میگیرند و در مقابل نیروی وسیع طبقه کارگر ایران و صف عدالتخواهی در دفاع از حاکمیت سرمایه سنگر میگیرند و از همه ابزارهای خود علیه ما و برای شکست ما، برای تحمیل یاس و نا امیدی و تسلیم ما به طبقه خود، استفاده میکنند.

امروز روزی است که صف ما کمونیستها میتواند در دل اعتراض هر روزه آن جامعه، با قرار دادن خود به عنوان لولای اتحاد این صف، منشا بزرگترین تحول به نفع کل بشریت در آن جامعه شود. این وظیفه تاریخی بر دوش ما است. این وظیفه بر دوش کمونیستهایی است که با چشمان باز کل حقایق آن جامعه را میبیند، نیروی دشمن و صف مقابل خود را میشناسد و توان و آمادگی نیروی خود را در دل مبارزات موجود، تقویت

تا آنجا که به صف بندی میان بورژوازی مربوط میشود، توازن قوا بین بورژوازی عرب و ایران و ترک و دولت های حافظ منافع آن، تماما به سرانجام توازن قوا بین نیروهای اصلی و قدرت های اصلی جهان، آمریکا و روسیه و اروپا (و در اروپا مشخصا آلمان) و صف بندی ها در میان آن کمپ بستگی دارد. بورژوازی ایران و عرب، در بلند مدت تنها در اتحاد با یکی از این کمپ ها میتواند منافع خود را حفظ کند.

با اینکه این توازن هنوز شکل نگرفته است، بااین وجود امروز میتوان به روشنی روندهایی که در صف رقابت بین نیروهای بورژوازی جهانی تعیین کننده است را به روشنی دید. میتوان از این مقطع از تاریخ عکس گرفت و آن را بعنوان نقطه شروع پدیده دیگری، هم در بالا و هم در پایین، دید. دور دیگری و تقابل های دیگری، هم در سطح جهانی و هم در سطح منطقه ای، و هم در میان جنبش های اعتراضی در حال شکل گیری است و فی الحال شروع شده است.

کمونیست: پیش از صحبت در مورد روند ها، ابتدا نظراتان نسبت به موج عظیم حمایتی که توسط مردم در غرب و مشخصا در اروپای غربی، از پناهننگان سوری، براه افتاده است چی است؟ قربانی شدن کودک سه ساله سوری و پخش تصاویر دلخراش آن، بی تردید تاثیر خود را داشته است. اما پیشتر هم از این تصاویر و خبر ها پخش می شد؟ چرا این قربانی کوچک در این مقطع به چنان همبستگی انسانی دامن میزند که جریانات راست را به عقب نشینی می کشاند؟ آیا با بیداری در اروپا مواجه هستیم؟ صحبت بر سر مردم است. در ادامه در مورد نحوه بر خورد متفاوت دولت ها

میکندند. کمونیستهایی که هر پیروزی ولو کوچک را ارج میگذارند و از آن به عنوان سکویی برای پرش به جلو و کسب مطالبات اساسی تر و بهبود بیشتر در زندگی همنوعان خود استفاده میکنند. کمونیستهای آگاه و صاحب افق روشنی که تلاش میکنند به محور اتحاد و خود آگاهی در میان نسل جوان و در همه محیطهای آموزشی تبدیل شوند. این وظیفه کمونیستهایی است که خود در جمع و محافل و کمیته های کمونیستی در میان معلم و دانش آموز و دانشجو، در شهر و محله متحد شده اند و به محور اتحاد و به هم بافتن صف آزادیخواهی در کل جامعه تبدیل میشوند. کمونیستهایی که به گذشته خود نگاه میکنند و از تجارب گرانبهای نسل قبلی خود، از تجارب دوران پرافتخار نسل جوان کمونیست در دانشگاهها، از تجارب دوره دانشجویان آزادیخوا و برابری طلب و از تجارب مبارزات تا کنونی معلمان استفاده میکنند و درسها و تجارب آن دوره را به عنوان بخشی از تاریخ جنبش خود مورد استفاده قرار میدهند.

این دوره زمان بلند کردن پرچم اعتراض ما در مدرسه و دانشگاه، در محلات، در میان کارگران و محرومان جامعه، علیه بی عدالتی و برای تامین زندگی انسانی، برای آزادی و رفاه و امنیت است. پرچمی که حول مهمترین خواسته های این صف در همه محیط های فوق نیرو جمع میکند، منشاء دوستی و اتحاد و تقویت همسرنوشتی است و با اتکا به صفی مستقل و روشن بین توحش و بپریت حاکم را لگام میزند و آینده ای روشن و امید بخش را در همبستگی میان دانشگاه و معلم و محصل با طبقه کارگر تضمین میکند. چنین تحول انقلابی با نیروی ما و با دخالت متحدانه همه کمونیسهای روشن بین، خوشنام و با اعتبار، همین امروز ممکن است.

زنده باد آزادی و برابری

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خطر رسمی)

دوم مهر ۱۳۹۴ - ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۵

بازگشایی قلعه اروپا، جابجایی ...

حتما صحبت میکنیم .

ثریا شهابی: عکس دلخراش کودک غرق شده سوری، تنها ضربه ای به بشکه باروت فوران خشم و عطوفت انسانی بود. اما این بشکه پیشتر ژ کینه و عشق لبریز شده بود. کینه از دهه ها خون و باروت و چرکی که بر جهان، از خاورمیانه تا افریقا و اروپا پاشیده شده است، کینه و نفرت از ملیتاریسم غرب و کشتارهایی که به بهانه های پوچی چون مبارزه با تروریسم و علیه اسلحه کشتار جمعی براه انداختند و امروز خود سران دولت های آمریکایی و انگلیسی به "اشتباه کردیم" آن اعتراف میکنند. کینه و نفرت از دستجات مرتجع اسلامی داعش و بربریت بوکوحرام و باند های جنایی شیعه و سنی از یک طرف و عطوفت انسانی عمیق و احساس همدردی و هم سرنوشتی با قربانیان میلیونی باطلاقیهای مخوف بمب و جنگ و قمه که ذخیره شده بود، با انتشار این عکس تنها سرباز کرد!

هر انسانی که زیر دستگاه تخریب و مغزشویی طبقه حاکم، روح و روان اش تخریب نشده باشد، نمی تواند خود را شریک اندوه قربانی شدن کودک سه ساله سوری، کودکان در عراق و فلسطین و مردم بی پناه در لیبی و سوریه و این و آن گوشه دنیا، نداند. این بشکه که دهه ها است پر باروت شده بود، در یک ماه گذشته فقط منفجر شد و هموا خود موج عظیمی از انسانیت در سراسر جهان، بخصوص در اروپا را به حرکت در آورد. مردم در اروپا همراه مردم در خاورمیانه، ابعاد هولناک مصایب جنگ ها و تخریب ها و آدم کشی ها و عدم امنیت را در مقابل صحنه گذشتند و سوت «دیگر بس است» را به صدا در آوردند.

این حرکت بر متن شرایطی براه افتاد و می توانست براه بیفتد که بالاتر به آن اشاره کردم. به اضافه لازم است که به ناتوانی دولت های اروپایی در مهار بحران بیکاری و فقر عنان گسیخته در خود کشورهای اروپایی، اشاره کرد. چیزی که جالب است این است که معمولا چنین شرایطی، سنتا موجب بالا گرفتن موج راستگرایی میشود. این موج راستگرایی در غرب، بخصوص اروپای غربی، به خاطر موقعیت ضعیف اقتصادی و سیاسی دولت های اروپایی در جهان، از بنیه قوی برخوردار نیست.

بر متن این اوضاع و در جواب به بحران بیکاری و تعرض لجام گسیخته راست ترین جناح های بورژوازی در غرب، موج برگشت آغاز شده است. اگر یک دولت چپی در یونان، یونانی که زیر فشار بدهی های مالی به بانک جهانی و تحت فشار اتحادیه اروپا در شرایط بیکاری عظیم وکور بودن دورنمای بهبودند، به قدرت می رسد، در بریتانیا شرایط عروج چپ، متفاوت است. چپ بریتانیا، که با عروج آن در رهبری حزب کارگر ، که «عدالت اقتصادی» و مخالفت با میلیتریسم دولت خودی یک رکن آن است، عروج کرده است، با چپ «اپوزیسیون» در یونان و اسپانیا و ایتالیا متفاوت است.

بریتانیا و نقش اش در سیاست جهانی با یونان متفاوت است. در مقابله با چپ جامعه خود است، که دولت دست راستی بریتانیا تلاش میکند که همان سیاست قبل در حفظ قلعه اروپا و میلیتاریسم در خاورمیانه را دنبال کند. سیاست های خارجی دولت محافظه کار بریتانیا، بیش از اینکه ارزش مصرف بیرونی و برای مثلا حل مسئله این با آن نقطه جهان را داشته باشد، ارزش مصرف داخلی دارد. توازن قوا در خود غرب به نفع جنبش محرومین جهانی، جنبش قربانیان نظام، تغییرکرده است. در این شرایط است که میتوان، تحرکی که در غرب در دفاع از فراریان از سوریه براه افتاده است را بر متن بن بست و ناتوانی راست بورژواپی در هیئت های حاکمه اصلی ترین قدرت های آن، سرآغاز تغییرات مثبتی ارزیابی کرد.

کمونیسٲ: در پاسخ به سوال قبلی شما به روندهای اصلی اشاره کردید که خصلت نمای این دوره است. منظور کدام روند ها است؟
فلکتورهای امروز، چون دخالت رسمی و مشابه روسیه در کیس سوریه و اضافه شدن بمباران هوایی به عملیات نظامی و زمینی روسیه در سوریه، معضل برجای مانده مسئله فلسطین، سرازیر شدن بخشی از موج آوارگان سوری بسمت اروپا، و رفتار متناقض دولت آلمان به این موج از پناهندگی از یک طرف و رفتار کاملا فاشیستی بسیار دیگری از دولت های اروپایی از جمله دولت مجارستان، و از طرف دیگر سربلند کردن موج عظیم جنبش حمایتی در اروپا از فراریان سوری، و تهدیدات میلیتاریستی مشترک دولت آمریکا و بریتانیا، کجای این روند ها قرار میگیرند؟ جایگاه پائین و تحرکات مردم و طبقه کارگر در سمت و سوی این روندها چی است؟

ثریا شهابی: به اعتقاد من دو روند در سطح جهانی و منطقه ای، سیمای جهان امروز را شکل میدهد. یکی بی رهبری در کمپ ارتجاع جهانی به رهبری قبلی آمریکا است و دیگری موج برگشتی است که بعد از ناکامی انقلابات بهار عربی در خاورمیانه، از اروپا آغاز شده است.

بیش از سه دهه است که بورژوازی غربی که شرق را، از نظر اقتصادی و ساختار سیاسی و فرهنگی، شکست داد با معضلات حل نشده ای روبرو است. بورژوازی پیروز با اقتصاد بازار آزاد و دمکراسی پارلمانی با معضل حفظ سرکردگی خود، در همه ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و ایدئولوژیک روبرو است. برای سرپوش گذاشتن به تناقضات ذاتی و ناتوانی حفظ موقعیت برتر خود، بیش از سه دهه با سیاست های میلیتاریستی و تحریم اقتصادی و به مرگ و گرسنگی کشاندن میلیونی مردم، جهانی را مرعوب کرد. خاورمیانه را تخریب کرد و شیرازه چند کشور را از هم پاشاند. همه آن تلاشها شکست خورد. نه فقط در چشم قربانیان این فجایع شکست خورد که در میان رقبای داخلی خود کمپ بورژوازی هم شکست خورد.

خلا رهبری و خلا ایدئولوژیک در کمپ بورژوازی، نمی تواند و نمی توانست طولانی بماند. بورژوازی اروپا، و در راس آن بورژوازی آلمان که ضربات اقتصادی و ایدئولوژیکی بعد از جنگ دوم را پشت سر میگذارد، بورژوازی روسیه که ضربات پایان جنگ سرد را پشت سر میگذارد و بورژوازی عرب که بیش از این در حاشیه بودن به خاطر بقا دولت اسرائیل را نمی پذیرد، همه و همه برای پرکردن این خلا رهبری در صف طبقه شان، خیز برداشتند و برداشته اند .

این خلا رهبری در صفوف بورژوازی جهانی، این رقابت در میان بخش های مختلف بورژوازی جهانی، نمی تواند و نمی توانست توسط محکومین بعنوان فرصتی برای ابراز وجود و دخالت در سرنوشت خود مورد استفاده قرار نگیرد. انقلابات بهار عربی، یک شکل بروز آن بود. بهار عربی با عروج موج حمایت وسیع و انسانی مردم اروپا از فراریان از باطلاق سوریه، اجزا یک روند اند.

فلکتورهایی که شما به آن اشاره کردید، تماما بر بستر این دو روند قابل توضیح است. اعتماد به نفس بیشتر روسیه در مقابل آمریکا و دخالت مستقیم نظامی روسیه در سوریه، (مستقل از اهداف مشابهی که روسیه دارد)، رفتار دولت های اروپای شرقی و امثال مجارستان در ابراز وجود علنی ـ فاشیستی مبنی بر حفظ ترکیب نژادی ـ مذهبی مردم کشور و تعرض به آوارگان و بستن مرزها، در نقطه مقابل آن رفتار "سخاوتمندانه" دولت آلمان، تهدیدات نظامی مشترک آمریکا و انگلیس و موج حمایت از پناهندگان در اروپا، تملا بر بستر این دو روند قابل توضیح است .

سیاست میلیتاریستی و تخریب و کشتار و بمباران، چه تحت عنوان "نظم نوین جهانی"، چه "توسعه

دمکراسی" و چه "دخالت بشر دوستانه"، شکست خورد! هم در خاورمیانه و هم در خود غرب، شکست خورده است. در نتیجه تحرکات امروز آمریکا و انگلیس و رقابت روسیه در این زمینه، تحرکاتی بر متن گذشته سوخته ای است. این تحرکات، پرچم هیچ نوع پیشروی و پیروزی در کمپ بورژوازی جهانی نمی تواند باشد.

میلیتاریسم و مسابقه نظامی دیگر فلکتور مهمی در تعیین مقام رهبری جهان بورژوایی، در بلندمدت، نیست. ارزش مصرف این حربه، بعنوان حربه ای استراتژیکی، به پایان رسیده است. آمریکا و انگلیس شانس اتکا به آن را برای حفظ موقعیت برتر بورژوازی سنتا «آقای جهان»، سوزاندند. طبعاً به قیمت قربانی کردن صدها میلیون مردم بیگناه در خاورمیانه و در سراسر جهان!

این واقعٲ را شما میتوانید در مباحثات و جدل های و اختلافات داخلی خود قدرت های جهانی به روشنی ببینید. این خلا رهبری، با تحرکات میلیتاریستی بیشتر، حتی اگر دههایلیبی و عراق و سوریه دیگر را هم تخریب کنند، پر نخواهد شد. این دور از تحرکات نظامی آمریکا و بریتانیا و روسیه، تا آنجا که به روسیه مربوط میشود، استفاده از فرصت برای پیشروی در رقابت برای نهایتاً نشستن پشت میز مذاکره و دخالت مشترک بعنوان یک قدرت جهانی در کنار آمریکا است. و تا آنجا که به آمریکا و انگلیس مربوط میشود برای ندادن امتیاز بیشتر به رقیب، روسیه است.

روسیه معضلات بعد از جنگ سرد را پشت سر گذاشته است. ابعاد جنایت و تخریبی که بورژوازی غرب بیش از دو دهه در جهان یک قطبی آفریده است، به روسیه امکان داده است که « بدهکاری» سیاسی و ایدئولوژیک پس از شکست در جنگ سرد را تماما پشت سر بگذارد و با اعتماد به نفس برای ایفای نقش بعنوان یکی از قدرت های بزرگ جهانی، به میدان آید.

بورژوازی غرب چاره ای جز قبول نقش و جایگله بورژوازی روسیه برای مذاکره و ایفای نقش در کنار خود ندارد. با این وجود، تا آنجا که به منافع بورژوازی مربوط میشود، این تقابل ها و توافق ها، مقابله با روسیه و قبول روسیه در کنار آمریکا، نیست که مشکلات بورژوازی جهانی را حل میکند و میتواند حل کند. این جا است که نقش آلمان و مقام و موقعیتی که بورژوازی آلمان برای خود در این میان باز کرده است، قابل توضیح است.

امروز روسیه بر متن شکست میلیتاریسم بعد از جنگ سرد، و همزمان بر متن وجود اغتشاش در جبهه رقبای دیروز، اغتشاش در صفوف دولت های مختلف اروپایی، است که میتواند عرض انلام کند.

آلمان و مردمی که از بعد از جنگ دوم بیش از شصت سال در سایه مخوف جنایات دولت خودی، بورژوازی خودی در جنگ جهانی دوم، در حاشیه نقش ایفا میکرد، آن دوره، عواقب و بدهکاری های آن را پشت سر گذاشته است و با خود میدان عمل سوء استفاده بورژوازی اسرائیل و فاشیسم برخاسته بر متن فجایع نازیسم، را تنگ تر و تنک تر کرده است.

آلمان "شکست خورده" جنگ دوم ، روسیه "شکست خورده" جنگ سرد، انقلابات نارنجی و "بورژوازی پیروز" اروپای شرقی که دوان دوان ارابه خود را پشت سر ارتش خونین بورژوازی پیروز غرب در تمام دوران پس از جنگ سرد می کشید، امروز با پرچم های مختلف ایدئولوژیک به میدان آمده اند.

کمپ های پیروز جنگ سرد و انقلابات نارنجی ، با پرچم های ملتاریستی و رسما فاشیستی، وکمپ های شکست خورده با قرار دادن خود در مقام رهبر و "مسئول مصایب جهان"، جهانی که تملا تحت اختیار بورژوازی آمریکا بود، بیش از آنکه چیزی در مورد مسئولیت آنها در مقابل قربانیان نظام سرمایه بگوید، برگه عدم قابلیت بورژوزای آمریکا را صادر میکند. در این شرایط است که

بورژوازی و دولت آلمان، "صاحب" و "احلال" مشکلات اقتصادی یونان و "نماینده انسانیت" در دفاع از فراریان از باطلاق سوریه میشود، و روسیه حافظ حفظ امنیت شهروندان سوری و مخالفت با تخریب بیشتر سوریه!

ژست های میلیتاریستی روسیه، آنهم پس از شکست امپریالیسم شوروی، و پس از شکست ماشین جنگی غرب در خاورمیانه، تنها و تنها برای نشستن بر صندلی سیاسی تقسیم قدرت است و نه نشاندن ملتاریسم روسیه به جای آمریکا. این تبلیغات جنگ سردی و بی محتوا است. راه حل میلیتاریستی بورژوازی جهانی، دور قبل با عنان گسیختگی میلیتاریسم غرب، شکست خود. بورژوازی برای خود مدیر و مدیریت های «بهتر» و «موثرتری»، و ایدئولوژی جامعه پسند تری میخواهد.

انقلابات نارنجی و پیروزی بازار آزاد در اروپای شرقی، تفاله ترین ها را بر صدر نشانده است. قفله های بی آینده ای که دنباله رو ارتجاعی ترین بخش بورژوازی اروپا هستند. شکست فاشیسم هیلتری در جنگ دوم، یک بار برای همیشه شلش عروج فاشیسم دراروپای شرقی را، سوزانده است. فاشیسم نه بعنوان یک جنبش ، که همیشه کنار دست و بعنوان حربه موثر بورژوازی خودی به کار خواهد رفت، بلکه بعنوان یک دولت هرگز در اروپا شانس به قدرت رسیدن ندارد.

بورژازی اروپای شرقی، در این روند، از سایر بخش ها، بی آینده تر و بی افق تر است. این بخش از بورژواژی اروپا، برای جریانات اصلی بورژوازیی، جایگاه داعش "عربی" در خاورمیئه برای بورژوازی غرب را دارد و خواهد داشت. این بخش از بورژوازی اولترا راست و فاشیست در اروپا، داعش های اروپایی بیش نخواهند بود، با همان ظرفیت تخریبی و بی آیندگی استراتژیکی.

بورژوازی شکست خورده و بورژوازی پیروز، هریک با یک پرچم های جدیدی به میدان می آیند. در این میان آن بخشی شانس دارد که بتواند جامعه را حول خود جمع کند. این جا است که راه حل جهانی بورژوایی، ناچار است در مقابل عکس العمل پابین و محکومین و معترضین به بیش از ده دهه ملتاریسم و تخریب و تعمیق باطلاق و تولید انواع دستجات جنایی مذهبی و قومی و ... پرچم دیگری را بلند کند. حمایت بورژوازی آلمان و دولت اش از فراریان از سوریه، سخاوتمندی این بخش و تنگ نظری و فاشیسم بخش دیگر در اروپای شرقی، همه و همه راه حل های این دوره بورژوازی جهانی است.

نسیم چپ و سوسیال دمکراسی که از اروپا سريلند کرده است، مستقل از بی آیندگی سوسیالیسم بورژوازیی، سخاوتمندی دولت آلمان، همه و همه نشان دهنده موج برگشتی در مقابل فشار از پایین و بعلاوه برای تعیین رهبری در صفوف خود بورژوازی جهانی است.

معنی آن برای محکومین و طبقه کارگر، بیش از هرچیز تغییر توازن قوا به نفع آنها و شرایط مناسب پیشروی در فرصت های بدست آمده است. خلا رهبری در صفوف دشمنان طبقاتی، برای محرومین، نه با سوسیال دمکراسی غربی، که با کمونیسم طبقه کارگر پر خواهد شد. این را یونان بیش از هر چیز به همگان، علاوه بر تنوری و تبیین، در تجربه نشان داده است.

کمونیسٲ: ما در مقطع بمباران عراق و روز شمار آن، شاهد تظاهرات های چند ده میلیونی در بسیاری از پایتخت های کشورهای جهان و بخصوص در غرب بودیم. تحرک و اعتراضی که علیرغم آن بمباران عراق طبق نقشه و شمارش معکوس دولت آمریکا در مقابل چشم جهانیان صورت گرفت. چرا آن تحرک نتوانست به جایی برسد و این تحرک در دفاع از فراریان میتواند شروع پیشروی برای جنبش های مدافع حقوق انسانها باشد.

بازگشایی قلعه اروپا، جابجایی ...

ثريا شهابی: آن تظاهرات ها اعتراضات نتوانست به نتیجه برسد به این دلیل که دشمن در موقعیت بسیار قدرتمند تر، تهاجمی تر، و از نظر «مشروعیت» موقعیت ویژه ای بود. ا رعلب‌حول و حوش حمله به عراق، به بهانه اشغال کویت و ایجاد نظم نوین جهانی و بدنبال آن عملیات های بعدی به بهانه مبارزه با تروریسم و تلافی یازده سپتامبر و تلافی عملیات تروریسم اسلامی در انگلیس و این و آن گوشه جهان، همه را خفه کرده بود. آن روزها ، و در آن مقطع، بورژوازی جهانی نه تنها «رئیس» داشت بلکه مشروعیت ریاست و تعرض اش به هر نقطه ای را از شکست بلوک شرق و بدنبال آن جنایات ارتجاع اسلامی، گرفته بود. همه، بخصوص رقبا هم در خدمت اش بودند و حتی نیازی به اجازه ناتو برای بمباران نداشت. آمریکا با حمایت و همکاری انگلیس روز روشن بغداد را بمباران کردند.

در آن شرایط مردم را به اعتراض پاسیو و عقب نشینی کشانده بودند. همان روز ها هم مردم در غرب، تخریب عراق و محاصره اقتصادی را نمی خواستند. اما با ارباب آنها را به عقب و به اعتراض پاسیو کشانده بودند. اعتراض امروز پاسیو نیست. شما امروز در غرب گرایش ارتجاعی دارید که می رود و برای داعش فعالانه می جنگد. ارتجاع اسلامی از آن سرباز گیری میکند و در مقابل آن تحرکی انسانی را شاهدید که مردم به فراریان خانه و مسکن میدهند. این با آن اعتراض و تظاهرات مردمی، که در چنگال جنگ تروریست ها مرعوب شده بود، فرق می کند. تحرک امروز در اروپای غربی، با تظاهرات های ضد جنگ عراق بسیار متفاوت است .توازن قوای متفاوتی بین حاکمین و محکومین برقرار است.

مردم خاورمیانه نه میلیتارلسیم غرب را میخواهند و نه دارودسته های مرتجع قومی و مذهبی طرفدار دولت های مرتجع منطقه را. شما این نخواستن را در مقاومت کوبانی و اعتراضات در بغداد می ببینید. شیپور "بس است!" مدتها است از طرف مردم خاورمیانه به صدا درآمده است.

عقب نشینی غرب در سیاست های میلیتاریستی، چیزی که امروز دولت کامرون در برتیانیا در باد آن می دمد، ناتوانی دولت های منطقه در کنترل خاورمیانه، بر متن بی رهبری در صف بورژوازی غرب و در واقع در صفوف بورژوازی جهانی، شرایط ویژه امروز را بوجود آورده است. شرایطی که در آن مردم خاورمیانه، که نه داعش را میخواهند و نه هیچ یک از دولت های مرتجع منطقه را، توانستند مرزهای اروپا را به قیمت قربانی های بسیاری که دادند به زور باز کنند.

این شرایط در دل حمله به عراق فراهم نبود. در حمله به عراق، بخصوص بعد از یازده سپتامبر، آمریکا و بورژوازی غرب در موقعیت تعرضی و تهاجمی عظیمی بودند. به بهانه یازده سپتامبر و مبارزه با تروریسم اسلامی و با پیش از آن بهانه اشغال کویت توسط عراق و برقراری نظم نوین، نفس در سینه بشریت را حبس کرده بودند و رسماً در شبپور جنگ و کشتار و خون و خون ریزی می دمیدند. جنگ با تروریسم، پرچم ایدئولوژیک آن تعرض عنان گسیخته به رهبری آمریکا بود. آن تعرض به قیمت نابودی چند کشور و قربانی کردن میلیونها نفر در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه به پیروزی تعرض کنندگان نینجامید و ماحصل آن امروز است که می ببینید. در نتیجه، شرایط عروج و طلوع تروریسم دولتی جهان غرب با شرایط غروب و نزول آن فرق میکند.

این شرایطی است که در آن از انقلابات بهار عربی تونس و مصر تا مقاومت کوبانی و اعتراضات در عراق و تا موج فراری که قلعه آهنین اروپا را درهم می شکند می روید. این موج فرارها که به اروپا سرازیر شده است، که بخش بسیار مینیاتوری از جمعیت عظیمی است که نسل های پی در پی در فرار از جنگ و فقر و نا امنی

همه چیز را به جا میگذارند و فرار میکنند، امروز و در این شرایط است که میتواند به مشکل دولت های اروپایی تبدیل شود. در نتیجه یک رکن تبلیغات باید افشا کردن این دروغ بزرگ است که گویا این پدیده محدود و منحصر به اروپا است.

کمونیست: در کمپ دولت های غربی، برخوردیه این موج پناهندگی و فرار از سوریه و خاورمیانه و آفریقا به اروپا، بسیار متفاوت است. از یک طرف شما برخورد دولت آلمان را دارید که مرزها را باز گذاشته است و رسماً هم اعلام کرده است که فراریان را می پذیرد و از طرف دیگر برخورد غیرانسانی و راست دولت های اروپای شرقی و در راس آن دولت مجارستان را دارید که رسماً با فرمولبندی های نژاد پرستانه و جلوگیری از بالا رفتن ترکیب به اصطلاح اسلامی مردم، در مرزها دیوار می کشد و با حمله به پناهجویان چهره کریه ای از ضدیت با این موج فرار ها را براه انداخته است. در میان کشورهای ضدپناهنده بریتانیا است که ریکلارانه تحت نام کمک به کمپ ها به جای اسکان دادن پناهندگان در غرب، سیاستی بشدت راست و ضد انسانی اتخاذ کرده است. این تفاوت سیاست در میان دولت های غربی و مشخصاًدولت های اروپای غربی، را شما در سوال قبلی پاسخ دادید .

اما عده ای حمایت دولت های غربی، و مشخصاً دولت آلمان از ورود پناهندگان به این کشور را نوعی سیاست ورود نیروی کار ارزان می دانند. عده ای آن را ناشی از فشار جامعه و عده ای آن را تبلیغات میدانند. نظر شما چیست؟

ثريا شهابی: ابتدا در مورد تفاوت برخورد دولت های اروپایی. این تفاوت ها را نمی توان بطور موردی و کشور به کشور و دولت به دولت و طبق آمال و آرزوها و خصوصیات اخلاقی این و آن سیاستمدار چپ یا راست در کشورهای اروپایی، توضیح داد. در اروپا و در جهان اتفاقاتی افتاده است و جغرافیای سیاسی کل جهان تغییر کرده است. در این مورد ما پیشتر در مورد خاورمیانه و قطب بندی های ارتجاع محلی و بین المللی صحبت کرده ایم .

امروز دنیای بعد از جنگ دوم جهانی و بعد از جنگ سرد و بعد از پیروزی اقتصاد بازار آزاد و بعد از نظم نوین جهانی و یازده سپتامبر است. آن مقاطع، آن موازنه ها بین قطب ها و مراکز قدرت، بین رقبای سیاسی و اقتصادی، آن ابزار ایدئولوژیک و ... همه و همه به تاریخ سپرده شده است.

دنیای امروز، چه در صف طبقات حاکم و چه در صف طبقات محکوم، کاراکترهای دیگری دارد و به ابزار دیگری دست میبرد و به فرهنگ و به ایدئولوژی های دیگری برای اعمال قدرت نیاز دارد و به آن شکل میدهد.

در حال حاضر، در خلا نسبی که در همه زمینه ها در کمپ بورژوازی هست، از فقدان الگوی ثابت رشد اقتصادی تا فقدان ایدئولوژی و فرهنگ و سیاست پایدار، از فقدان یک توازن قوای نسبتاً ماندگار تا فقدان بلوک بندی های پایدار در میان بخش های مختلف بورژوازی جهانی، امکان و فرصت های وسیعی برای ترسیم سیمای متفاوتی در همه این عرصه ها بوجود آمده است. در و دروازه این امکان و فرصت ها، هم بر روی بخش های مختلف بورژوازی جهانی، از بورژوازی عرب و ترک و فارس و کرد، تا بورژوازی روسیه و آلمان و چین باز است و هم بر روی محرومین همه این جوامع، طبقه کارگر و قربانیان محلی و منطقه ای و جهانی نظام سرمایه داری. در این مورد پیشتر توضیح دادم.

فرار پناهندگان سوریه ای با مرگ کودک سه ساله سوری، به نقطه عطفی در رابطه شرق و غرب، جهان متمدن و جهان فقر زده و جنگ زده و اسلام زده و ناتو زده خاورمیانه تبدیل شد. موج عطوفت انسانی که در اروپا بخصوص در آلمان براه افتاد

موج برگشت بشریتی است که این جهان وارونه و ناعادلانه را نمی خواهد. نیروی سوم در اروپا، نه در پارلمانها و مسابقات انتخاباتی که از پایین به میدان آمده است. راه حل سیاه سوریه، جای خود را به راه حل سفید و انسانی داد که مردم به دولت ها تحمیل کردند. بحث بودجه و بحران پناهنگی و کوچکی و بزرگی کشور و .. همه و همه به کنار رفت.

روانشناسی آلمانی که «شکست خورده» جنگ دوم است، که با کنار گذاشتن "منافع ملی" در مقابل "نیاز انسانی" به میدان آمده است، کاملاً قابل درک است. در حالی که بریتانیایی و فرانسه ی پیروز جنگ، این مصیبت را از آن خود نمی داند. تجربه شکست در جنگ و آوارگی آلمانی بعد از جنگ دوم، امروز به نقطه قدرت او در ظرفیت حمایت انسانی از آوارگان سوری، تبدیل میشود.

مردم اروپا، در غرب، در آلمان، و در جهان، جنگ دوم و عواقب ایدئولوژیک آن را پشت سر میگذارد. انسان دوستی خود را بر بی تفاوتی و ملیت پرستی و کشورپرستی اروپایی پیروز و اسرائیلی فاشیست، غالب میکنند. جهان، جنگ دوم و آشوبستن و یهودی کشی و فاشیسم و ... را با به میدان آمدن آلمانی "جهان وطن" و "سمبل وجدان انسانی اروپا" پشت سر میگذارد. این جهان وطنی و بشردوستی، فی الحال رنگ خود را به وجدان اروپایی زده است و به سادگی قابل مهار نیست.

این روانشناسی کمپی است که دولت فاشیست خود را نه با انقلاب و اعتراض خود ، که در جنگ خانمان سوزی به نیروی بیرونی پایین کشیده است . این روانشناسی جامعه و مردمی است که نسل های پی در پی احساس از خودبیگانی، شکست، بیگانه بودن و حاشیه ای بودن و ... را چشیده است. طعم راسیسم در اروپا ، علیه خود را چشیده است! مزه جنگ و آوارگی و طرد شدن را می داند! طعم تلخ برچسپ فاشیست خواندن کل یک جامعه را چشیده است و مجازات دستجمعی را تجربه کرده است. در حالی که در ترکیه پناهنده سوری را می کشند و فاشست های ترک او را شکار میکنند، آلمانی خانه اش را با او تقسیم میکند. کسی که این پدیده را توطئه و دسیسه و نقشه شیطانی میداند، باید از سیارات دیگری به زمین رسیده باشد! یا دستگاه تبلیغاتی راست ترین جناح های بورژوازی در غرب چون "بی بی سی" آن را تربیت کرده باشد.

در جهان حتی از منظر مناسبات بورژوایی، آلمان برتری خود را بر بریتانیا و آمریکا و فرانسه انقلاب کرده فی الحال نشان داده است. انسانیت از سرزمین مارکس سر بلند میکند. بورژازی منافع خود را در این میان جستجو میکند. عروج انسلّیت

را دستمایه سرکردگی خود در صفوف رقبای هم طبقه اش میکند، طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه اما باید بتواند آن را دستمایه عروج جنبش خود و آلترناتیو استراتژیکی خود کند.

این تغییر توازن در صفوف بورژوازی جهانی و تغییر در ایدئولوژی حاکم بر اروپا را، بایدسکوی تعرض کرد. معلوم شد که پارلمان و سازمان ملل و ... نیستند که حرف آخر را میزنند. زنی که در برلین در تجربه سوریه شریک است او خود را بخشی از آن تجربه سیاه می داند که در جنگ دوم نثار آلمان شد، زمانیکه میگوید ما جنگ، شکست و آوارگی را تجربه کرده ایم، دارد پاسخ امروز خود را میدهد.

آلمان امروز در عین حال یک واقعیت دیگر را نشان داد. آن واقعیت این است که اگر بورژوازی حاکم زره ای از خرافه های ناسیونالیستی، نژاد

پرستانه و میهن پرستانه را به هرذلیلی کاهش دهد، اگر کوچکترین دریچه ای برای بروز احساسات بشردوستانه باز کند، دنیا با چه انفجار عظیمی از انسانیت روبرو خواهد شد.

روشنفکری که در دستگاه فکری او سرمایه و سرمایه داری، نه یک نظام و یک رابطه تولیدی که داستان فرشته و دیو است چاره ای ندارد جز اینکه برای حل این مسئله در ذهن خود، عجایی خلق کند! در پاسخ به این که چگونه این دیو، این دولت های بورژوایی، مجبور شده اند پناهنده را بپذیرند، چاره ای ندارد جز اینکه تئوری توطئه و «دست ساز و تقلبی» بودن کل این رویدار را سرهم کند.

این درست است که بورژوازی آلمان و سایر کشورهای اروپایی برای عقب راندن تعرض ناسیونالیسم و راسیسم و همچنین برای «مقبول»و «بصرفه» نشان دادن هزینه امروز پذیرش فراریان از باطلاق سوریه، بر اهمیت حضور آینده این جمعیت وسیع پناهنده از زاویه نیروی کار و مطلوبیت تغییر ترکیب جمعیت به نفع بازار کار تاکید میکنند. اما این نحوه کنار آمدن با این سیر فرارها، نه علت پذیرش پناهنده که توجیه ایدئولوژیک، اقتصادی و طبقاتی، آن سیاستی است که در این شرایط، به خاطر فاکتورهایی که بالاتر به آن اشاره کردم ناچار شده اند اتخاذ کنندو اتخاذ کرده اند.



در حسرت یک ایران امپریالیست...

غربی، آنهم در خاورمیانه ای که سایه امنیت را با تیر می زنند، و در کشوری که تاریخا سرزمین تحولات و انقلابات عظیم اجتماعی علیه نظم حاکم بوده، آنقدر کشک است که مرغ پرکنده را هم به خنده وا میدارد.

طفکی دولت اعتدال، "آقا" و هیات "سخت‌کوش" مذاکره کننده هرچه در توان داشتند خالی کردند؛ کل احزاب و جریانات اپوزیسیون بورژوایی از ملی مذهبی تا حزب توده و اکثریت را بسیج کردند که چند صبحای طبقه کارگر و اکثریت مردم محروم را به انتظار مهدی موعود "گشایش اقتصادی و سیاسی" بکشانند. امروز اما ورق برگشته است؛ توهمات جامعه ریخته است؛ وخلت اوضاع اقتصادی طبقه کارگر، خرابی وضع خدمات، ابعاد بیکاری، فساد در دستگاه حکومت، گسترش اعتیاد و فحشا، بعنوان نشانه‌های "ویران شدن مملکت و انقلاب" اکنون از زبان عاملین و مسببین این اوضاع بیان میشود.

اکنون، از خودی ترین افراد و احزاب حاکم تا دورترین و مخالف ترین نیروها، اوضاع نابسلن امروز را یکی به گردن بی لطفی عموسام در حق "ملت ایران" می گذارد و آن دیگری مقصر را "امپریالیسم آمریکا" میدان! هر دو اما مشغول تظہیر دولت و بورژوازی "محترم" ایرانی اند. میخواهند سرمایه داری ایران، اینبار نیز قسر از ماجرا در رود. الگوهای آشنا و خاک خورده اقتصادی از طرف جناح های راست و چپ بورژوازی ایران دوباره تجویز میشوند. از "اقتصاد مقاومتی" تا اشکال منسوخ و کمدی "قطع وابستگی از امپریالیسم" دوباره بر سر در جمهوری اسلامی میخ می شوند. هر دو به ذات بد "آمریکا"، "امپریالیسم"، و حمایت از "توسعه ملی و مستقل" و اصلاح حکومت می پردازند. بلندشدن بیرق افق های ناسیونالیستی موجود، محصول بی افقی و دوره برزخی است که امروز جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران بدان پا گذاشته است. وضعیتی که امکان ترسیم دورنمای بهبود و بازسازی اقتصاد سرمایه داری در ایران را از بورژوازی سلب می کند. این افق ها بیش از آنکه راه حلی برای برون رفت از اوضاع فعلی بورژوازی ایران بدست دهند، ورشکستگی خودرا عمومیت می دهند. باقی ماندن در این وضع برای مدتی طولانی ممکن نیست. ادامه این وضع، اکثریت جامعه را علیه جمهوری اسلامی بسیج خواهد کرد و به سرانجام رساندن اینبار آشکار و جدی تحولی را که آستن آنست دیر بازود به امر بقا و فنای جمهوری اسلامی تبدیل میکند.

گفتگوی اخیر ناصر زرافشان پیرامون "امپریالیسم" از سنخ نسخه های ناسیونالیستی آشنا در تاریخ نیم قرن اخیر است. و از همین منظر به عنوان یک مدافع چگونگی رشد و توسعه در چهارچوب جناحی از بورژوازی ایران، به وقایع امروز پرداخته است. جالب است که ایشان به جلی تهاجم سیاسی به بورژوازی درمانده ایران و دولت حافظ منافع آن، که دیگر حتی بی افقی شان و میل آنتشین شان به معامله بر سر رهایی طبقه کارگر و اکثریت مردم ایران را با "شیطان بزرگ" پنهان هم نمی کنند، از موضع ضعف به علم کردن بیرق ناسیونالیستی دفاع از "بورژوازی داخلی" روی آورده است! می خواد تقصیر اوضاع را به گردن امپریالیسم بیاندازد. افقی که نیم قرن است افق ملی گراهای حاشیه بورژوازی و دولت آن در ایران بوده است؛ افقی که دنیا را در چارچوب رابطه خودش با سرمایه می ببند و سعی می کند از اتهام رابطه با "امپریالیسم" تیری بجوید و وفاداری خود را به جناحی از بورژوازی نشان دهد. ناصر زرافشان یا از سابقه این بحث در ایران مطلع نیست یا آگاهانه در پی ضرورت دور زدن تاریخ جدالهای پیروزمند نظری مارکسیسم انقلابی علیه مبانی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این ناسیونلیسم عموم خلقی در اوایل انقلاب ۵۷ تا مقطع سالهای ۶۵ و ۶۶ است. سی و هفت سال پیش در دوره انقلاب، چپی که هویت خود را اساسا با ضد

امپریالیسم و نقد ناسیونالیستی به سرمایه داری تعریف کرده بود، در مقابل بخشی از بورژوازی و دولت اش که پرچم مبارزه "ضد امپریالیستی" را بلند کرده بود، خلع سلاح و قربانی شد. امروز با گذشت بیش از سه دهه از آن تراژدی، شاهد کمدی تداوم همان درک در برخورد به بورژوازی ایران و دولت اش هستیم. افقی که نیروی تغییر در جمعه را نه در صفوف میلیونی طبقه کارگر، بلکه در پیالا نزد دولت ها، جناح های بورژوازی و تمایزات کم رنگ آنها جستجو میکند. افقی که پروفایل سیاسی اش را نجات بورژوازی ایران قرار داده در مقابل دولت اعتدال از پیش خلع سلاح شده است. امروز با فاصله سی و هفت سال از انقلاب ۵۷ با صراحت تمام باید این حکم را صادر کرد که اگر تقایل کار و سرمایه محوری ترین چالش در بطن جامعه ایران است، پس تنها در همین نقطه است که میتوان پرچم ملزومات تغییر بنیادی در جامعه را بلند کرد و به سرانجام رساند. قدم گذاشتن به میدان دفاع از یک جناح بورژوازی در مقابل جناح دیگر آن، متکی شدن به لیبرالیسم یک جناح علیه مهار جناح دیگر، نقد اصلاح طلبانه یک جناح در تقابل با آن یکی جناح، چنگ انداختن به برخی بروزات جامعه سرمایه داری به غیر از آن کشمکش و چالشی که در اعماق در جریان است، حاصلی جز این ندارد که طبقه کارگر را به سیاهی لشکر این جناح و آن جناح بورژوازی تبدیل کند. میدان عمل مستقیم طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه نمیتواند همان میدانی باشد که بورژوازی حاکم، بقا و فنایش را در آن سازمان می دهد.

نوشته حاضر شامل دو بخش است؛ بخش اول، پرده برداشتن از تبیین ناسیونالیستی زرافشان در توجیه بی افقی امروز بورژوازی ایران در پوشش "ضدیت با امپریالیسم" است. بخش دوم به مبانی تاریخی این ناسیونالیسم و سابقه این بحث در ایران می پردازد. با این توضیح به نکاتی در زمینه بحث ایشان اشاره میکنم.

تبیین ناسیونالیستی از امپریالیسم

۱- واقعیت وضع وخیم طبقه کارگر در ایران در مقایسه با کارگر کشورهای متروپل، بی شک محصول نظام امپریالیستی است. اما امپریالیسم به معنای لنینی و علمی کلمه خصوصیت سرمایه داری این عصر است و نه یک مقوله عاطفی برای بیان احساسات ناسیونالیستی. امپریالیسم توصیف سرمایه داری معاصر است که مهمترین ویژگی آن معضلاتی است که سرمایه در حوزه سرمایه داری پیشرفته متروپل به سبب محدود شدن سودآوری با آن روبروست. نظام امپریالیستی، با رقابت درونی و تقسیم جهان به مناطق نفوذ دولتهای متروپل، حوزه ها و کشورهایی از قبیل ایران، که از نیروی کار ارزان برخوردارند را عرصه عملکرد سودآور تر سرمایه ساخته است. در اینجا، برخلاف توصیف زرافشان، امپریالیسم در حقیقت ویژگی کار و سرمایه است نه "غارت" و "چپاول"! یعنی تضمین ارزانتر نگه داشتن نیروی کار، استثمار خشن تر با تحمیل استبداد سیاسی – اجتماعی لازمه آن؛ و این یعنی بالا نگه داشتن سودآوری سرمایه. بنابراین مساله اینست که مناسبات سرمایه داری در کشورهای حوزه نیروی کار ارزان، یعنی رابطه کار و سرمایه، از آغاز بر مبنای نیازهای سرمایه این عصر، یعنی با تامین شرایط اجتماعی – اقتصادی نیروی کار ارزان شکل می گیرد. بر این اساس، عصر امپریالیسم با قرار دادن کشورهایی نظیر ایران بر محور کارکرد سرمایه، از همان آغاز تمامی بخش های سرمایه را – ملی و بین المللی – به هم میبافد و در یک سیستم واحد در مقابل طبقه کارگر این کشورها قرار میدهد. به این ترتیب نسبت دادن صفت ضد امپریالیست و دموکرات به "سرمایه ملی"، شوخی است و کارکرد سرمایه داری بهترین گواه غیرواقعی بودن چنین ادعایی است. حتی در حرفهای خود زرافشان نیز این نکته قابل ردیابی و نشان دادن است که آنچه تحت عنوان ملزومات توسعه داخلی و ضرورت ضدیت "سرمایه ملی" با امپریالیسم از آن نام برده میشود در بهترین حالت امری مربوط به رقابت سرمایه ها است که یکسوی این رقابت

در حسرت رسیدن به مرحله انحصاری است. تلاش زرافشان چیزی جز این نیست که نشان دهد، چگونه عملکرد سرمایه های انحصاری در بازار جهانی مانع از اینست تا سرمایه داری در کشور "ما" رشد "کلاسیک" خود را طی کند. تمام چشم انداز پیروزمندی که ایشان وعده میدهد تبدیل شدن ایران به یک قطب قدرتمند اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه است؛ یعنی آرزوی تبدیل شدن ایران به یک کشور امپریالیست! و از همینجا روشن است که ماهیت ضد امپریالیسم "سرمایه ملی" در ایران بنا به حرف های زرافشان، تضاد سرمایه هایی با انحصارات بزرگ است که خود در تب انحصاری شدن و شکست انحصار حریف می سوزند.

۲- ایشان میگوید: "زمانی که کشورهای سرمایه داری داشتند مسیر توسعه خودشان را طی میکردند به شدت این سیاست های حمایتی را اجرا میکردند. بشدت در همان قرن نوزدهم از بازار داخلی در مقابل بازار بین المللی، دفاع میکردند. استدلالشان که استدلال درستی هم بود برای توسعه ملی این بود که تا زمانی که تولید بومی و داخلی ما قدرت رقابت با بازار بین المللی را پیدا نکرده، باید حمایت شود تا به درجه ای از قدرت رقابتی برسد که انوقت مرزها را برداریم... ولی همه اینها برای کشورهای در حال توسعه جزو ممنوعات است. حالا که خودشان به توسعه و مشروطه شان رسیده اند، منافعشان ایجاب میکند که مرزهای ملی کشور های دیگر در مقابلشان فرو بریزد..."

الف- این نوع تحلیل از "مسیر توسعه" و انباشت سرمایه که زرافشان بر اساس آن میخواهد به اصطلاح ثابت کند که چرا باید از بازار داخلی در مقابل بازار خارجی دفاع کرد تا بتوان وارد بازار رقابت بین المللی شد، یک متد آشنای منشویکی، ناسیونالیستی و بورژوایی است. ایشان آشکارا مبلغ رشد صنعت است و این از دو حال خارج نیست؛ یا وقاحت طبقه حاکم را لازم دارد که برکی مزدی را سرنوشت اکثریت مردم محروم جامعه میشارد و نسخه بهبود در اشکال برکی را میپیچد یا ساده لوحی است که تحت تاثیر بینش مکاتب بورژوایی، افق دیدش از جامعه موجود و تولید به شیوه سرمایه داری نمیتواند فراتر رود. مسله زرافشان انباشت سرمایه است؛ در پوشش "توسعه ملی" و با دور زدن مناسبات حاکم، جنبه طبقاتی "توسعه ملی" را پنهان میکند. حال تفاوت ایشان با کسی که امپریالیسم و صدور سرمایه را عامل انباشت میداند چیست؟ ایشان انباشت سرمایه را در چهارچوب کشور خود میخواهد. ایشان راه بهبود وضعیت زندگی طبقه کارگر در ایران را دفاع از "توسعه داخلی" و مبارزه علیه انحصارات میداند، حال آن یکی بر نقش امپریالیسم و انحصارات خارجی و صنعتی کردن ایران تاکید میگذارد. هر دو وکیل رشد صنعت اند. هر دو در صدد اند کارگر را دنبال افقهای بورژوایی خود بکشند. هیچکدام منافع رفاه و علیه بیکاری نیستند. اینها به ارتش عظیم بیکاران برای رشد صنعت و سرمایه احتیاج دارند. زرافشان از ترس ورشکستگی و زوال رشته های تولید سنتی و "سرمایه بومی" در برابر سرمایه های انحصاری خارجی و شعبات داخلی آنها، پرچم محدود کردن واردات را بدست گرفته است. این کنج ضدیت جناحی از سرمایه داری است که با محدود کردن واردات در صدد است امکان رقابت را در مقابل سیاست آن یکی جناح سرمایه که از "درهای باز" حمایت میکند، کمتر کند. این تنهاره تضمین سودآوری جناحی از سرمایه داری است و تسلیم طبقه کارگر به توهم رشد صنعتی ایران بشرط چاقو است که دستاوردی جز این ندارد که سهم طبقه کارگر از نعمات و ثروت موجود در جامعه را کاهش میدهد و استثمار دوچندانی را به مردم محروم جامعه و زحمتگشان ایران تحمیل میکند.

ب- زرافشان حتی اطلاعات وارونه ای را از شکل تاریخی توسعه و تکامل سرمایه داری ارایه میکند. برای روش دیالکتیکی تبیین پدیده ها محدودیتی وجود دارد و باید آن را به رسمیت شناخت. به این دلیل که پروسه تکوین سرمایه یک امر مشخص است و بنابراین بعنوان یک پدیده تاریخی مشخص باید بررسی و فهمیده شود. ظهور سرمایه داری در انگلستان و ژاپن و در چین و ایران بسیار از

همدیگر متفاوت بودند و برای فهم شرایط ظهور هر کدام از آنها مطالعه مشخص تاریخ سرمایه داری در این جوامع لازم است. به بیان دیگر، فرایند انکشاف و تسلط شیوه تولید سرمایه داری در جوامع مختلف و در دوره های متفاوت از یک فرمول بندی واحد تبعیت نمی کنند. ویژگی های عبور از مرحله انباشت اولیه سرمایه در همه جای دنیا، به طور کاملا یکسان رخ نداده و پروسه کالا شدن نیروی کار یا خلع ید از تولیدکنندگان مستقیم در مراحل مختلف توسعه بین المللی سرمایه داری در همه جوامع به شکل یکسان و همگون به وقوع نیپیوسته است. اطلاعات زرافشان در مورد شکل گری سرمایه داری در غرب محصول ادبیات ناسیونالیسم شرقی موجود در بازار است؛ از زاویه یک سرمایه دار جامانده از سودبری انحصارات بزرگ و کارتها و توسعه سرمایه داری در غرب به مسله نگاه میکند. ایشان چنان در محدوده تنگ ناسیونالیسم گیر کرده که متوجه نیست که برخلاف تعبیر ایشان، سرمایه داری در قرن ۱۹ با مکیدن خون طبقه کارگر در اروپا شکل گرفت. نگاهی به اثر ارزشمند انگلس تحت نام "وضع طبقه کارگر در انگلستان" خالی از لطف نیست. انگلس بامستند کردن تکان دهنده ترین تصاویر از فلاکت پرولتاریای انگلستان، و انباشت اولیه سرمایه در این کشور، چهره زشت نظم و نظام سرمایه داری زایش آن در اروپا را به تصویر میکشد. تا سال ۱۸۷۵ "عمر متوسط در منچستر برای طبقه مرفه ۳۸ سال و برای طبقه کارگر ۱۷ سال بود، این نسبت برای گروه اول در لیورپول ۳۵ سال و برای دومی ۱۵ سال بود. این یعنی که حق زندگی طبقه ممتاز دوبرابر بیش از حق بود که به شهروندان پایین جامعه تعلق گرفته بود." (نقل از کاپیتال) اینجا مجال پرداختن به آن تاریخ نیست اما همینتر کافی است که بدانیم در ادامه آن تاریخ در جوامع پیشرفته انواع فاشیسم و نازیسم را به جان طبقه کارگر انداختند. عروج هیتلر در آلمان، موسولینی در ایتالیا، چرچیل در انگلستان، فرانکو در اسپانیا، سالاز در پرتقال و حکومت خونتاه‌ها در دهه فئلد در یونان را عرض میکنم. سرکوب دویست هزار نفر از معدنچیان اعصابی بریتانیا توسط دولت انتخابی و "دموکراتیک" تاجر، سرکوب بی محابای کارگران کاترپیلار آمریکا، و ... نمونه گویای موقعیت "ممتاز" امروز سرمایه داری در کشورهای متروپل است. تنها محدودیت و تنگ نظری ناسیونالیسم "جهان سومی" قادر است چشم آمیزاد را بر این واقعیت ببندد که: تاریخ طبقه کارگر در همه جای جهان از جمله در آمریکا و انگلستان یا خون نوشته شده است! زرافشان زبان حال جنبشی است که افق ناسیونالیسم و صنعتی کردن ایران را نمایندگی میکند. بی خود نیست که مدافع تولید و توسعه داخلی و رقابت با انحصارات بزرگ، می شود. افق ناسیونالیسمی که تاریخا، حزب توده و چپ ناسیونالیست در ایران آن را نمایندگی کرده اند: تسلیم طبقه کارگر به سرمایه دار! اتفاقا همین دامن زدن توهم به ناسیونالیسم و "توسعه ملی و داخلی" است که تاریخا در ایران مانع انقلاب کارگری و از میان برداشتن کار مزدی شده است، که پایین تر به سابقه آن خواهیم پرداخت.

پ- حال ببینیم سرمایه داری برای نمونه چگونه در ایران شکل گرفت؛ همانگونه که در بند ۱ نیز تکلیف کردیم، صدور سرمایه نتیجه قانون گرایش نزولی نرخ سود است. حاصل این قانون در کشورهای سرمایه داری اروپای غربی و آمریکا، که در بازار داخلی آنها ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش یافته، ایجاب میکند که سرمایه به سمت مکانها و عرصه هایی که سودآوری بیشتری را تضمین می کنند جابجا شده و حرکت کند. از این لحاظ، صدور سرمایه مکانیسمی است که گرایش نزولی نرخ سود را خنثی می کند. سرمایه داری در ایران طی روند وارد کردن سرمایه از غرب و به قصد خنثی کردن گرایش نزولی نرخ سود سرمایه جهانی در دهه ۴۰ شمسی و به دنبال اصلاحات ارضی موسوم به "انقلاب سفید" شاه، شکل گرفته است و جامعه را برای پذیرفتن و وارد کردن سرمایه از غرب شخم زدند. جامعه پرولتاریزه شد و سرمایه داری ایران انزمان انباشت اولیه خود را برشانه های طبقه کارگر جوان در این جامعه از سر

در حسرت یک ایران امپریالیست...

گذرانند. ایران از آن زمان تاکنون در تقسیم کار جهانی حوزه صدور سرمایه است. سرمایه داری در عصر امپریالیسم در جوامعی چون ایران، صد البته وابسته به صدور سرمایه (نه صدور کالا) است و بازار داخلی آن در خدمت **تولید فوق سود امپریالیستی** است. شرایط لازم برای تولید فوق سود، **ارزان نگهداشتن نیروی کار** و **بالا نگهداشتن نرخ استثمار** است. در جامعه ای مانند ایران حرکت سرمایه تابعی از نیازهای سرمایه امپریالیستی در سطح جهان است. به این اعتبار سرمایه داری جهت تامین ملزومات سودآوری در ایران بر پایه **نیروی کار ارزان** شکل گرفته است؛ این امر خود بدون تحمیل یک **دیکتاتوری مطلق** طبقه حاکمه بر نیروی کار قابل حصول نیست. در نتیجه، تصور اینکه در این جامعه و در چهارچوب مناسبات سرمایه داری معاصر یعنی کار و سرمایه، بدون نیاز به صدور سرمایه و تحمیل یک **استبداد تمام عیار دولتی** به رقابت با بازار جهانی سرمایه رفت، خوشحیالی است. اینها خصوصیات اصلی کارکرد سرمایه در جامعه سرمایه داری امروز ایران و جوامع مشابه است. به همین دلیل حکومت دموکراتیک، توسعه داخلی، غیر انحصاری، خودی و ملی اتویی بیش نیست. زرافشان در حسرت انکشاف سرمایه توسط سرمایه دار بومی است. ایشان میخواهد ایران را به قرن ۱۹ و شرایط طبقه کارگر ایران را به شرایط طبقه کارگر انگلستان در آن مقطع برگرداند و با رشد کلاسیک سرمایه داری بدون احتیاج به صدور سرمایه امپریالیستی در قرن ۲۱ مملکت را از "پایه" بسازد!! برآستی وکیل مدافع تاریخ موقعیتی است که روش زرافشان ایجاب میکند.

ت- محور نقد سوسیالیستی به سرمایه داری اما تماماً در مقابل چنین تبیین ناسیونالیستی از آن است. در اینجا، محور اساسی نه واردات است و نه صادرات؛ **انسان آزاد** است. انسانی که بر **سرنوشت کار و تولید** خویش چیره شده است. انسان برابر با همه انسان های دیگر در کلیه مواهب زندگی و شرایط زیست و رفاه انسانی که حق دخالتگری را با اعمال اراده جمعی برای تعیین چند و چون زندگی اجتماعی بدست آورده است. توسعه سوسیالیستی، توسعه شرایط تسلط **انسان بر پروسه کار**، **تامین برابری احاد انسانها در سطوح مختلف تصمیم گیری**، **تضمین بازگر داندن اختیار** به انسان و **پیوند رشد ازادانه هر انسان به رشد آزاد همگان** است. پیش شرط برپا کردن دنیای آزاد و برابر، **مبارزه آگاهانه و متحزب علیه اساس کار مزدی به قصد برچیدن شیوه تولید کاپیتالیستی** است. و این رسالت بر دوش طبقه کارگر آگاه و کمونیستهای این طبقه است. از زمانی که مانیفست کمونیست نوشته شد، **شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی** آماده است. شرایط امروز بیش از هر دوره ای از تاریخ جهان در انتظار چنان هنرنمایی است که با برچیدن تمام اشکال استثمار و تبعیض، با در هم کوبیدن طومار تاریخ سرمایه داری، به رهایی واقعی بشر بیانجامد. بنابراین، رواج و سلطه ناسیونالیسم در صفوف طبقه کارگر همچون رواج مذهب و سایر اشکال عقیماندگی فکری، یک جهالت کامل در مقابل امر عاجل انقلاب کارگری و رهایی کامل جامعه از دست نظام سرمایه داری است. تبیین ناسیونالیستی زرافشان از امپریالیسم چیزی نیست جز **ممانعت از دخالت طبقه کارگر در تغییر جامعه بورژوائی** و محدود کردن نقش این طبقه به تسریع پروسه های تاریخی که ضرورت خود را از جای دیگری میگیرند؛ و این یعنی **تقسیم تاریخ**. تلاش برای به عقب راندن این خرافات امر مارکسیست ها و کمونیست های طبقه کارگر است. ۳- "کشوری که مواد خام یا کالاهای نیمه ساخته میفروشد، این کشور فقیر است و فقیر خواهد ماند!!" این گفته زرافشان بازتاب مخدوشی از یک حقیقت اساسی را با خود حمل میکند. تا جایی که به "کشورهای تولید کننده مواد خام" یا "جهان سوم" برمیگردد، چنین ارزیابی در برگیرنده فقر بطور کلی نیست. سری به محله های سرمایه دار، مرفه و بی غم تهران و ریاض و دهلی و آنکارا بزنید، آیا این طبقه نیز منفعت مشترکی با طبقه کارگر این جوامع دارد!!؟ ایا میشود منافع متضاد طبقاتی را در کیسه "منافع ملی" جمع بندی کرد؟! شاید

منظور ایشان این بوده که درآمد **سرانه متوسط** این کشور ها، با مجموع تولید ناخالص **ملی** شان، ژحد معینی تجاوز نمیکند، که میتوان با دقت علمی و با معیارهای عینی تعیین شود. اما باز این مقوله "کشورهای فقیر تولید کننده مواد خام"، ایراد اساسی دارد. متوجه نیست که بی آنکه **تضاد منافع طبقات و کشمکش های طبقاتی در سطح ملی و بین المللی** را مد نظر بگیرد، تضاد منافع و تخصم **کشور ها و ملیتها** را پایه تبیین خود قرار می دهد. جالب است که زرافشان فقر و جهل در کشور های پیشرفته را دور می زند و در عوض به سنگر ناسیونالیسم منقرض شده نیم قرن پیش پناه میبود تا نقش "کشورهای پیشرفته" در عقب نگه داشتن و توسعه نیافتن کشورهای نظیر ایران را کشف کند. تنوری هایی که در پی جنگ دوم جهانی و شکل گیری کشور های تازه استقلال یافته، میدانی برای عرضه اندام پیدا کرده بودند. تمام هنر این تبیین که اینجا و آنجا گاهی خود را در پوشش "ضدیت با امپریالیسم" یا "ضدیت با نوو لیبرالیسم" بیان میکند، اینست که یک چشم انداز تماماً ناسیونالیستی را باز میکند که کل رادیکالیسمش به شوریدن الگوهای اقتصادی بورژوازی و جناحهای سیاسی آن علیه همدیگر ختم میشود؛ اعتراض به جابجایی **سند مالکیت** سرمایه از دولت به بازار است: شوریدن "اقتصاد دولتی ما" علیه "اقتصاد بازار آنها"!! یعنی تمام دعوی تبیین زرافشان بعنوان جناح ناسیونال - چپ سرمایه داری در این امر خلاصه میشود که نباید اجازه داد که املاک و ابرارهایی که امروز در دست دولت و اقتصاد دولتی است، به بنگاه های غیر دولتی واگذار شود. نقد ایشان به **جابجایی حقوقی این مالکیت** است و نه دفاع از **مالکیت اشتراکی** و اتفاقا به همین دلیل باید به آن برخورد شود. روشن است که ایشان اینجا و آنجا به رغم اشاراتی به جنایات امپریالیسم، با اساس موجودیت سرمایه داری خیلی هم سر ستیز ندارد. ایشان با دیکتاتوری بازار مخالف است. ریشه فقر و فلاکت و بی حقوقی را نه در بطن **رابطه خرید و فروش نیروی کار**، بلکه در عنان گسیختگی بازار می بیند. بی مورد نیست اگر گفته باشیم که ایشان سرمایه داری را نظامی قابل اصلاح می یابد که مثلاً در صورت رفع دخالت بازار میتواند حقوق پایه ای انسان ها را تضمین کند. اما کاش این "چپ" تنها ناسیونالیست میماند؛ امروز اما ریاکار هم هست. نگاهی ساده به میدان مبارزه ای که ترسیم کرده – مجادله مدافعین دولتگرایی علیه مدافعین "نئولیبرالیسم" و بازار آزاد – نشان میدهد که این صفبندی تحت نام مبارزه سوسیالیست ها و مدافعین سرمایه داری، زیادی کذایی و تهی از واقعیت است. این همان دعوی قدیمی طرفداران سرمایه دولتی با بازار آزاد، اینبار در پوشش ضدیت با "نئولیبرالیسم" است. تلاش برای بازگرداندن "اعتماد" به دولت، چیزی که فاقد آن است، پیشاپیش عطای هر ذره آزادیخواهی این طیف را به لقای آن بخشیده است. بر خلاف تصور زرافشان، اتفاقا تنها با فراتر رفتن از مشاهده، و پافشاری بر **تبیین علمی** است که میتوان توضیح داد تولید فقر و بیکاری محصول **تولید در شکل و شیوه سرمایه داری** است که سطح درآمد کارگران شاغل و میزان استثمار آنها **پسود سرمایه** را باید در سطح **ملی و بین المللی** تنظیم کند. زرافشان به این دلیل که ناتوان از بیان و توضیح امپریالیسم به مثابه خصوصیت سرمایه داری این عصر است، بنابراین فقر در قلب "کشورهای مک دونالد" را نمی بیند؛ ناگزیر اعتراضش از زاویه تنگ ناسیونالیستی، تنها به قبیح ترین جلوه سرمایه داری در کشور های "جهان سوم" محدود میماند. وی ظریفترین اشکال ستم و بهره کشی سرمایه داری را در همین کشورهای پیشرفته سرمایه داری نمی بیند، بیکاری عظیم و ریاضت اقتصادی گسترده در این کشور ها را قلم میگیرد و قادر نیست توضیح دهد که سرمایه داری در این جوامع چگونه اکثریت تولید کننده جامعه را، با تصاحب بخش عظیم ثروت حاصل کارشن، از بسط ظرفیت های خلاق انسانی محروم میکند.

۴- اما روشنتر از همه این تحولات، آنچه پایان قطعی اسطوره "توسعه ملی و داخلی" مبتنی بر

ناسیونالیسم و اتوپیک بودن "سرمایه ملی" در عصر امپریالیسم را در کشورهای تحت سلطه به نمایش می گذارد، صف بندی سیاسی است که در جناح های بورژوازی در این کشور ها شکل گرفته

کمونیت ۲۰۰

است. صف بندی که اتفاقا تحکیم موقعیت طبقه سرمایه دار در داخل مرز ها، در منطقه و جهان را در **درجه استحکام روابط اش با سرمایه جهانی** و **مکان خود در نظام جهانی اقتصادی – سیاسی امپریالیستی** جستجو میکند. طبقه ای که با پذیرش کامل هژمونی و جهانبینی بورژوازی، **فراتر از مرز های ملی** را میبیند. بی خود نیست که امروز با بازگشت جمهوری اسلامی به اغوش "جامعه جهانی"، کل بورژوازی ایران، احزاب و جریاناتش زیر عیای دولت اعتدال از خوشحالی غش کردند. لیبرالها و خیل اپوزیسیون بورژوائی این رژیم نه تنها ادعای حاکمیت را در تاقچه گذاشته اند، بلکه آشکارا بعنوان مشاورینی که در مورد "توسعه سرمایه"، "امنیت" آن و خطر کمونیسم و راه های مقابله با آن هشدار می دهند، درآمده اند. در زمینه اقتصادی سیاست در های باز و دعوت از سرمایه امپریالیستی مخرج مشترک تمام احزاب بورژوازی است. حقیقتاً نیز همین راه رستگاری مشترک همه جناحهای بورژوازی در ایران است. با درک این پلاتفرم مشترک سیاسی، بورژوازی ایران به مراتب یکدستر از همیشه با دولت اعتدال روحانی علیه طبقه کارگر و کمونیسم ظاهر شده است. **اکنون سیاست سرانجام بر اقتصاد منطبق شده است**. پایان سه دهه گلاویز شدن جمهوری اسلامی با "استکیار جهانی" و "شیطان بزرگ" در توافقات اخیر با آمریکا و بازگشت بورژوازی ایران به کلوپ "جامعه جهانی"، از یکسو، خط بطلانی بر نیم قرن توهمات "بورژوازی ملی" در باب استقلال و قطع وابستگی از امپریالیسم در ایران کشید، و از سوی دیگر ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی را که تاریخا سلطنت طلب ها پرچمدارش بوده اند، خلع سلاح کرد. امروز اپوزیسیون ماندن رضا پهلوی همانقدر اعتبار دارد که انتقادات ناسیونالیستی آقای زرافشان به این و آن جنبه دولت اعتدال؛ به این اعتبار، مبارزه طبقه کارگر ایران علیه جمهوری اسلامی به مثابه دولت کل بورژوازی ایران و ناسیونالیسم این طبقه، با روح **انتر ناسیونالیسم** تنیده است. این نه هویت ملی این و آن بخش از سرمایه و نه اشکال توسعه اقتصادی یا سیاسی آن، بلکه **نفس شیوه تولید سرمایه داری** و **استثمار طبقه کارگر** است که مورد اعتراض است و باید برافتد. معلوم شد که مسله این نیست که حاصل استثمار کارگر در همان کشور سرمایه گزاری میشود یا به خارج می رود. شناسنامه مالک سرمایه نیز تاثیری در نفس استثمار کارگر ندارد.

۵- به این ترتیب، نگرش زرافشان درباره توسعه، اشتغال، انباشت سرمایه و ارتقا از فقر و عقبماندگی فعلی به وضعیت تحت استثمار طبقه کارگر ژاپن، آمریکا و انگلستان خلاصه میشود. گویی نفس استثمار، و موقعیت فرودست اجتماعی کارگر کشور متروپل دلیل کافی برای برانداختن سرمایه داری در ژاپن، آمریکا و انگلستان نیست.

بطور خلاصه، تنها چشم انداز این ناسیونالیسم بی پایه جهان سومی، **آرزوی تبدیل کشور خود به یک کشور امپریالیست** است. هرچند این تصویری است که تنها در عالم خیال امکان پذیر است، اما چرا این تناقض ایدئولوژیک وجدان زرافشان را نمی خراشد که **اگر امپریالیست بودن کشوری دیگر متضمن تحقیر ایشان بوده است، امپریالیست شدن کشور ایشان نیز به معنای تحقیر و ستم بر کشور و ملتی دیگر است؟!** حقارت این رویاهای عظمت طلبانه ناسیونالیستی تنها در غیر واقعی بودنشان نیست، بلکه بویژه در ریاکاری اخلاقی، فقدان هر آرمان عام انسانی، و ذات پوشیده سودجویی در آنهاست. بنابراین حتی از نظر صرف تنوری، آنچه زرافشان میگوید هیچ رادیکالیسم ضد امپریالیستی را با خود حمل نمیکند. ایشان دوباره بیرق ناسیونالیسم بی افی را بر افراشته که در جهان واقعی تبیین منافع جناحی از سرمایه داری در ایران است. از این لحاظ یک نیروی ایدئولوژیک علیه مبارزه طبقه کارگر برای سوسیالیسم است.

همانگونه که طبقه کارگر تنها با جدا کردن صف مبارزاتی خود از همه لایه های سرمایه داران میتواند پیش رود، جهانبینی سوسیالیستی هم تنها با مبارزه نظری و تقابل آشتی ناپذیر با پایه های ناسیونالیسم میتواند به پیش رود. در قبال آرمان ناسیونالیستی رشد صنعت داخلی، "اقتصاد مقاومتی"، استقلال اقتصادی و نظیر اینها، باید

آرمان لغو استثمار، لغو کار مزدی و برقراری سوسیالیسم قد علم کند. در برابر تقدیس میهن پرستی باید تضاد منافع کارگر و سرمایه دار همواره برجسته شود. در تقابل با رویاهای عظمت طلبانه ملی و آرزوی امپریالیست شدن، باید همیستگی جهانی مبارزات کارگران تمام کشور ها، دفاع از انقلاب کارگری در هر کشور جهان، و اندیشه جامعه واحد جهانی انسانهای رها شده از قید و بند توحش سرمایه داری تثبیت شود. بدون گسست کامل از تمام نحله های جهانبینی ناسیونالیستی، پیشروی طبقه کارگر بسوی سوسیالیسم ممکن نخواهد شد.

نگاهی به تاریخ و سابقه این بحث در ایران

برای روشن شدن این مسله که میانی ایدئولوژیک و سیاسی این بحث کجاست، باید تاریخ تحولات ایران را که اساسا شاهد کشمکش دو نوع ناسیونالیسم یکی در قدرت، دیگری در اپوزیسیون بوده، تعقیب کرد. در نتیجه، در آغاز ضروری است مروری اجمالی و تلگرافی به تاریخ شکلگیری "هویت ملی" و این دو نوع ناسیونالیسم در ایران داشت؛ تاریخ "ملت" های مدرن و "هویت ملی" بیش از چند صد سال عمر ندارد. در مورد ایران حتی از اینهم کمتر است. پیش از آن هویت های محلی، قبیله ای و قومی بود. عضو ایل قشقایی و قاجار بودن یا رعیت سلطان سلیمان و ناصرالدین شاه بودن، هویت مردم بود. "هویت ملی" اما انعکاس ملت سازی و کشورسازی بورژوازی و عروج ناسیونالیسم در غرب است.به این اعتبار، "ملت ایران" در جریان انقلاب مشروطه و بدست رضا خان، کودتا و دولت مرن وی متحقق شد. ریشه تبیین های ناسیونالیستی و دموکراتیک از سرمایه داری به حول و حوش این سالها (دهه ۴۰ شمسی) بر میگردد، آنگاه که اصلاحات ارضی شد و مناسبات گسترده سرمایه داری در ایران شکل گرفت. با شکل گیری تدریجی سرمایه داری و فاصله گرفتن از جامعه فتودالی قبلی، دو نوع "هویت ملی" در ایران نزج یافت.

الف- "هویت ملی و رسمی" که پرچمدار آن رضا خان و سپس سلطنت پهلوی بود. **ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی** که ارزش کمانگیرها، شاپور ذوالکثافت ها، کورش و داریوش را قهرمانان ملی می دانست و مثلاً ستارخان و باقرخان ها را فرعی میکرد. این ناسیونالیسم، **پرو غرب** بود. که علیرغم احترام به اسلام و فرهنگ شیعه و قهرمانانش، اما در حقیقت، عظمت طلبی ایرانی را نمایندگی می کرد و با فاشیسم و آریایی گری نزدیک تر است تا با اسلام و شرقی گری. **این ناسیونالیسم تاریخیائینه خود را در نزدیکی با بورژوازی غرب جستجو کرده است.**

ب- در کنار ناسیونالیسم پرو غرب که در قدرت بود، یک ناسیونالیسم چپ و خلقی که شرقی وضد غرب (و بقول خودش ضد امپریالیسم) بود، بعنوان اپوزیسیون رژیم سلطنت و ناسیونالیسم رسمی شکل گرفت. از باقرخان و ستارخان تا صمد بهرنگی، از مولا علی تا خسرو روزبه و مصوق، از جلال آل احمد و شیخ محمد خیابانی تا اخوان ثالث و پدر طالقانی همه قهرمانان این ناسیونالیسم بودند. این ناسیونالیسم هرچند طیف های گوناگونی را در بر می گرفت و برای خودش راست و چپ داشت، اما نقطه اشتراک تمام آنها را بهتر از همه خسرو گلسترخی بیان کرد وقتی در دادگاه رژیم شاه گفت: "من که یک مارکسیست – لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستم، و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم!!" گلسترخی علیرغم شهامت و جسارت و ایستادن در مقابل جوخه تیرباران مزدوران شاه، اما سنگینی سنتهای چپ ناسیونالیست آندوره را بدوش کشید،و مروج سنت و افکاری شد که برای تاریخ، جامعه ایران و نسلی از مبارزین رادیکال و چپ فوق العاده مضر بود. **این ناسیونالیسم انعکاس نارضایتی بورژوازی بومی و خرده بورژوازی ایران از استبداد شاه "نوکر امپریالیسم" بود و خواهان "استقلال، صنعت ملی، صنایع مادر، خودکفایی، بورژوازی ملی و مترقی" بود.**
توهم

←

در حسرت یک ایران امپریالیست...

یعنی سرمایه دار "هموطن" تصاحب کند.
به حکومتی برای پاسداری از همین غارت درون مرزی محتاج است. و همواره مراقب حرمت قانون و در چهارچوب قانون ماندن خودش است. اگر نقدی به حکومت دارد این است که "حمایت نمیکند". یا از فساد و دزدی حکومت حرصش

میگیرد که منابع گرانبهایی را که باید صرف گردش اقتصاد و افزودن بر سرمایه داخلی کند چگونه ریخت و پاش میکند.

اینست آنچه دوباره در پوشش "ضدیت با امپریالیسم" امروز از زبان زرافشان بیان میشود. این آن چپ قانونی است که با "مرور تاریخ سرمایه داری" بعد از نیم قرن "دیدن و پذیرفتن امپریالیسم" در بازار داخلی ایران بیزنسی برای خود دست و پا کرده است و زبان حال توقعات سرمایه داخلی از دولت کشور خود آنهم در عصر غلبه بازار جهانی شده است؛ این آن تحفه دم دستی است که در رکاب فشار استبداد طبقه حاکمه، از ترس ورشکستگی و زوال رشته های تولید سنتی و سرمایه خودی در برابر سرمایه های انحصاری خارجی و شعبات داخلی آنها، مروج فرهنگ ناسیونالیستی و بیگانه گریزی می شود؛ این بیرق شکسته ناسیونالیسم شرقی است که با تبدیل کردن شرقیت و ملیت در ایران به تکیه گاهی برای ایجاد یک سرمایه داری بومی که حق استثمار کارگر و سودبری از منابع اقتصادی در ایران را برای خود محفوظ بدارد، آتستین ها را بالا زده است تا اعلام کند که شرق، گاندی و مصدق و شریعتی خود را دارد و برد فلسفه اش حداکثر تا کانت قد میدهد!! معضل مکتب حزب توده و شاگردانش همینجاست. شرق مومیانی با مذهب و سنن جان سخت و غیر قابل تغییر، جز لایتجزای تمام نسوج فرهنگی فکری توده ایسم است. اما حتی شاگردان امروز این مکتب از یاد برده اند که تصادفاً اولین شکافهای دیوار این شرق و غرب را اول تجدد خواهان "ملی" در اوائل مشروطیت ایجاد کردند و سپس هر کاری کردند، حتی با هیولای وحشت جمهوری اسلامی و نسل کشیهای به مراتب وحشتناکتر آن نتوانستند، این مخروبه سرمایه ملی و قطع وابستگی از سرمایه داری جهانی را که دیگر تحت تاثیر تحولات جهانی و عمومی شدن هر پدیده ای در مقیاس جهانی حتی برای خود جمهوری اسلامی هم عتیقه مانده بود، و لازمه عبور از آن یک شیرجه و "نرمش قهرمانانه" به سمت غرب بود، ترمیم کنند.

به این اعتبار، نسخه زرافشان تکرار همان عیلت پردازی های ناسیونالیستی گذشته است: مسول فقر و بیکاری و خرافه و نکبت امروز در جامعه ایران، نه نظام تولیدی حی و حاضر سرمایه دلری، نه "دولت ملی" و طبقه حاکمه بلکه امپریالیسم است!! بنابراین کافی است با قطع رابطه از امپریالیسم بر بیکاری و عقبماندگی اقتصادی و فرهنگی غلبه کرد و مملکت را به جاده توسعه هدایت کرد!! این آن چشم انداز "رادیکالی" است که ناسیونالیسم زرافشان در مواجه و تقابل با "نرمش قهرمانانه" خامنه ای و دولت اعتدال جلوی جامعه می گذارد: شوریدن جناحی از بورژوازی ("بومی و محلی") علیه بورژوازی معطوف به غرب! کیست که نداند چنین افقی در انقلاب ۵۷ ایران، ابزار دست جریاناتی شد که طبقه سرمایه دار حاکم را از زیر ضرب خشم و انقلاب مردم زحمتکش خارج کردند تا بتوانند با تکیه بر مفاهیمی چون "ملت" و "خلق" مبارزه طبقاتی را مخدوش کنند، منافع پرولتاریا و بورژوازی را در یک کیسه کنند و نهایتاً زیر بیرق آرمانهای جناح "ملی" سرمایه داری گرد آورند و نهایتاً خود قربانی آن شوند.

این نظریات برای یک دوره زیربنای فکری ناسیونالیسم چپ در ایران را شکل میداده و پس از اینکه یکبار در مقابل نقد سوسیالیستی عقب نشست، اینبار بطرز کمدی و مضحکی سخن میگوید. حل، ناصر زرافشان که بر "ضرورت نگاه به مسیر حرکت تاریخی تولید سرمایداری" تاکید میگذارد،

بهتر است قبل از آنکه فلسفه شرق شرق است و غرب غرب را تکرار کند، نگاهی به دستاوردهای "مهم" این جریان و تاریخ واقعی و ابژکتیو ناسیونالیسم در ایران بباندازد. صدای ترقی خواهی و مدنیت پیشرو در میان نسلی که با جلوس اسلام سیاسی به قدرت در ایران، پا به عرصه زندگی گذاشته است، را نمیتوان با علم کردن ناسیونالیسم خفه کرد. یک نسل جوان ۶۰ تا ۷۰ درصدی را نمیشود با معجونی از فلسفه کانت و ناسیونالیسم به سازش با مومیائیهای تاریخ کهن ایران کشاند. این نسل، غربی و آمریکایی است زیرا خواهان استقرار بیشترین آزادی های فردی در ایران است، آلمانی است زیرا پرچم مارکس را بلند می کند، اروپایی است زیرا همبستگی سوسیالیستی را هویت خودش خواهد کرد. این جنبش چکیده پیشرفته ترین آرمان ها و دستاوردهای بشریت مترقی و مدرن را بر پیشانی اش نوشته است : آزادی و برابری. این نسلی است که بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن، تجلی درخشان آزادی و برابری واقعی را به جهانیان نشان خواهد داد. به همین اعتبار ضد میلتاریسم و ایدئولوژی ناسیونالیستی - مذهبی حاکمین آمریکا است، ضد مرکانتیلیسم و معامله گری و توافقات بیشرمانه غرب در رابطه اش با جمهوری اسلامی است، احتیاجی هم ندارد که در مقابل خزنیلات ناسیونالیستی از خودش دفاع کند. زمانه، زمان نشاندن جمهوری اسلامی و بورژوازی ملی و بین المللی بر نیمکت متهمین است و نه پاسخ دادن به ترهات از سر استیصال آن! انقراض "راهکار" حزب توده و ناسیونالیسم چپ، سراغاز مبارزه علیه کلیت بورژوازی، برای رفاه، آزادی، پایان دادن به آپارتاید جنسی و گذشته پرستی، است. این مسیر بی بازگشت کارگران و زنان و جوانان پیشرو و ثبت ارزشهای غربی در بافت سیاسی اجتماعی جامعه ایران است. همانگونه که بورژوازی ایران به دامن "جامعه جهانی" بازگشته، سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری به تاریخ و بستر اصلی خود در اروپای غربی چفت خواهد شد؛ این یک ضرورت تاریخی است.

اما تمام این عقب نشینی ها و ضعف تبیین های ناسیونالیستی هنوز به معنای آن نیست که ناسیونالیسم خودبخود از میان می روند. هم اکنون طرح "اقتصاد مقاومتی" جمهوری اسلامی و مبارزه علیه "واردات بی رویه" و کارگر خارجی، ادامه دامن زدن به عرق و تبلیغات ناسیونالیستی در جامعه است. ناسیونالیسم همواره یک حربه مهم و کلیدی بورژوازی در سازمان دادن تفرقه، تششت و چند دستگی در صفوف طبقه کارگر بوده است. آرمان ناسیونالیسم ریشه دارتر از آن است که تسلطش بر جامعه به سادگی ناپدید شود. در جامعه ایران بورژوازی و دولت اش آنقدر مستبد است که هر مکتبی ولو ارتجاعی که به نوعی علت وضعیت حاضر را توضیح دهد و افقی برای تغییر وضعیت ارایه دهد بهتر از خلا نظری جلوه میکند.

در نتیجه تا کمونیسم طبقه کارگر و تحزب اش چنان جریان اجتماعی نیرومندی نشده که جهان نگری و چشم انداز خود را در جامعه تثبیت کرده باشد، مکاتب غیر سوسیالیستی و غیر کارگری هنوز محلی از اعراب دارند. خیل اقتصاددانان، حقوقدانان و روشنفکران امروز که در خلوت نظرات نامنسجم خود همچنان دلبسته تبیین هایی ناسیونالیستی اند، تنها بر این متن اجتماعی امکان ادامه حیات فکری میابند. هر فعالیت سیاسی و فکری در ایران، اگر بخواهد در راستای رهایی انسان باشد، در همان آغاز ناچار است افقی جهانشمول و قابل گسترش به همه جوامع انسانی را تبلیغ و ترویج کند، و در خدمت آن جنبش اجتماعی باشد که در سرتاسر دنیا، مستقل از حدودها و مرز های ملی، نژادی و فرهنگی، آرمان یکسان و مشترکی دارد: جدال طبقاتی و مبارزه کمونیستی پرولتاریای سراسر جهان!

منابع مطالعاتی:

- منصور حکمت؛ اسطوره بورژوازی ملی و مترقی ۱۳۵۸

- منصور حکمت؛ تیوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه داری وابسته ۱۳۵۸

- منصور حکمت؛ سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی ایران ۱۳۵۹

- منصور حکمت؛ دو جناح در ضدانقلاب بورژوا امپریالیستی ۱۳۶۰

- منصور حکمت؛ در نقد وحدت کمونیستی-آنانومی لیبرالیسم چپ در ایران ۱۳۶۳

- منصور حکمت؛ اقتصادیات وحدت کمونیستی، بورژوازی صنعتی سخن میگوید ۱۳۶۴

- منصور حکمت؛ ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر – بررسی تجربه ایران ۱۳۶۶

- منصور حکمت؛ مبانی کمونیسم کارگری ۱۳۷۹

- کورش مدرسی؛ منشویسم، بلشویسم و لنینیسم؛ بررسی تحلیلی انقلاب روسیه ۱۳۸۰

- کورش مدرسی؛ جبر یا اختیار، منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ ۱۳۸۴

- کورش مدرسی؛ انقلاب ۵۷ ایران؛ یک بررسی تحلیلی ۱۳۹۰ (صوتی)

- کورش مدرسی؛ طبقه کارگر و بیراهه "واردات بی رویه" و "حمایت از صنایع داخلی" ۱۳۹۰

ضمیمه؛

"تنها راه درست برای شناخت هر پدیده واقعی، حرکت تاریخی است. یعنی این که پیگیری کنیم و ببینیم این پدیده خودش در واقعیت چه مسیری را طی کرده است، به جای آن که دنبال تعریف های انتزاعی برویم درست است که بفهمیم در دنیای

واقع چه اتفاقی رخ داده است..."

"با نگاه به سبکل تولید سرمایه داری متوجه می شوید، روند انباشت سرمایه، ذاتاً متزاید بودن تولید ثروت، نیاز تولید سرمایه داری به منابع، موانخل، کار ارزان و بازارهای جدید برای عرضه و تبدل کالا به پول که مدام گسترش پیدا می کند و در این راه از مرز های های ملی فراتر می رود و وارد کشورهای هدف می شود. سرمایه داری انحصاری و مالی ورود به سابر مناطق را با اقتصاد آغاز می کند و در مسیر دستیابی به اهداف خود با سیلست و قدرت نظامی در می آمیزد و این یعنی امپریالیسم..."

"با بیشرمی سعی میکنند روی روشنفکران کشورهای مختلف اثر بگذارند؛ نسخه هایی را تدوین کرده اند که کاملاً تاملین کننده و تضمین کننده منافع خودشان است، مطلقاً با کشور های در حال توسعه و نیاز های این کشور ها و اقتصاد این کشور ها تناسبی ندارد. این برنامه های تعدیل ساختاری که الان در خود ایران ما شاهد اجرای دقیق آنها هستیم و دارند تحمیش میکنند با هر نوع نگاه درونی و با هر نوع الگوی توسعه ملی، با هر نوع نگاهی که بر مبنای شرایط عینی ضعف و قوت خود کشوری که مورد نظر هست، مخالفت می کنند. یک سری نسخه های علمی تحت عنوان تعدیل ساختاری را تدوین کرده اند و با زورضوب و فشار اقتصادی، اگر نشد با فشار سیاسی و اگر نشد با تجاوز مستقیم نظامی تحمیل می کنند. الان به خود ایران هم در واقع چنین نسخه ای تحمیل شده است."

"زمانی که کشورهای سرمایه داری داشتند مسیر توسعه خودشان را طی میکردند به شدت این سیاست های حمایتی را اجرا میکردند. پشت آمریکا در همان قرن نوزدهم از بازار داخلی اش در مقابل بازار بین المللی، در مقابل همین بریتانیا که متحد امروزش است، دفاع میکرد. سوسیپد میدادند، استدلالشان که استدلال درستی هم بود برای توسعه ملی این بود که تا زمانی که تولید بومی و داخلی ما قدرت رقابت با بازار بین المللی را پیدا نکرده، باید حمایت شود تا به درجه ای از قدرت رقابتی برسد که انوقت مرز ها را برداریم... ولی همه اینها برای کشورهای در حال توسعه جزو ممنوعات است. حالا که خودشان به توسعه و مشروطه شان رسیده اند، منافعشان ایجاب میکند که مرز های ملی کشورهای دیگر در مقابلشان فرو بریزد..."

"الان خود ایران را در نظر بگیرید، ما رقم عمده تجارت خارجی مان بی تعارف و بی پرده پوشی نفت است. یعنی یک کالای خام را میفروшим و انواع و اقسام کالاهای تمام شده، کالاهای مصرفی، کالاهایی که وقتی وارد این کشور میشوند، هیچ نوع کار دیگر اقتصادی روی انها نمیتوانید بکنید، فقط باید مصرفش کنید؛ ما داریم وارد میکنیم. ... کشوری که مواد خام یا کالاهای نیمه ساخته میفر وشد، این کشور فقیر است و فقیر خواهد ماند و کشوری که مواد خام را وارد میکند اما کالای مصرفتی صادر میکند، ثروتمند است و ثروتمندتر خواهد شد."

درباره امپریالیسم؛ گفتگو با ناصر زرافشان - ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۵

کمونیست را بخوانید

در پخش کمونیست و رساندن آن بدست

کارگران و

همه آزادیخواهان ما را یاری کنید

ملاحظات ، سوالات و مباحثات خود را

برای کمونیست ارسال کنید



آگاهانه این موج را حول افق سیاسی و انقلابی رهبری کند. ویژگی های محدود این سنت باعث شده که در این شهر و آن شهر نارضایتی ها از ریل و قابلیت واقعی خود خارج شوند و هم یک نوع آنارشی در فعالیت به همراه خواسته های سطحی و محدود مطرح شوند که با اساس و قابلیت واقعی تحرکات سراسری اخیر خوانایی ندارند. و حتی فراتر از اینها محدود کردن اعتراضات و خواباندن نارضایتی ها از این هفته به آن هفته، فراموش کردن سازماندهی اعتراضات محل، دانشگاه ها، کارگاه ها و کارخانه ها و در کل کم اهمیت کردن سازماندهی مردم در محل کار و زیست، که مهمترین فاکتور تضمین کننده ادامه این حرکت است، اینها نقاط ضعف این نوع سنت از رهبری کردن و سازماندهی است که از انقلابات کشور های عربی الهام گرفته است.

کمونیست: آیا این اعتراضات تحرکی خودجوش است یا اینکه نیرو و جریان معینی پشت آن خوابیده است؟

خسرو سایه: درست است که در ابتدا به میدان آمدن مردم در این تظاهرات و اعتراضات توسط فراخوان جریان مشخصی صورت نگرفته است، اما اسم بردن از این تحرک بعنوان یک تحرک خودبخودی، دقیق نیست. بویژه که هر تحرک اجتماعی مانند این در شهر های عراق، گذشته، حال و آینده ای دارد. در چند سال گذشته و بطور ویژه همزمان با شروع انقلابات در کشورهای عربی، مردم زحمتکش علیه شرایط نامن و فساد سران رژیم های حاکم و کشتار شهروندان توسط نیرو های سرکوبگر این جوامع، به میدان آمدند. ما شاهد خیزشهای عمومی در شهر های بزرگ، به آتش کشیدن دم و دستگاههای حکومت و خواستار برکناری سران دولت بودیم. اعتراضات سالهای ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ در عراق نمونه ای از این واقعیت را جلو چشمان ما میگذارد. مقاومت علیه خصوصی سازی ها، زدن خدمات اجتماعی و پروژه های دولتی و همچنین اعتراض علیه سیاست خود کفایی "التمویل الذاتی" و بیکارسازی ها، عم پرداخت حقوق ماهانه، محاصره مردم مناطق "سنی"نشین و قطع خدمات از آنها و.. که تماماز طرف دولت مالکی اجرا و پیش برده میشد ، مداوما باعث گسترش و رشد نارضایتی از پایین در شهر های متعدد عراق شد. به همین دلیل، نه تنها نمیتوان اعتراضات امروز را جزو اشکال خودبخودی اعتراض دانست بلکه باید در سیر تاریخی به پایه های مادی و ذهنی آن نگاه کرد که در اشکال متنوع مطالبات و شعارها بروز میابند.

اما اینکه چه جریانات سیاسی پشت این تحرکات اند، از طرفداران حکومت عبادی تا حزب شیوعی عراق، از احزاب میانه رو اسلامی تا شماری از مخالفان سنی – ناسیونالیسم عربی، تا حزب کمونیست کارگری عراق، فعال اند و هر کدام سعی میکند افق و و سیاست خود را غالب کند. اما در سطح عمومی، هنوز کمیته های هماهنگی که متشکل از روشنفکران سکولار، و نمایندگان احزاب، سازمانهای جامعه مدنی هستند، فراخوان به تجمعات و طرح مطالبات می دهند.

کمونیست: کارگران کارگاه و کارخانه ها و کلا مراکز کارگری کجای این نارضایتی قرار دارند؟

خسرو سایه: این حرکت همگانی و سراسری است و به همین دلیل کارگران نیز بخشی از شرکت

اعتراضات توده ای در شهرهای عراق آینده و چشم انداز آن

مصاحبه کمونیست با خسرو سایه، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری کردستان

کمونیست: دوره اخیر شاهد تحرکات اعتراضی مردم ناراضی عراق با علم به این واقعیت، توده های مردم در شهر های عراق بودیم، دلایل این تحرکات و نارضایتی عمومی مردم چه است؟

خسرو سایه: دلیل شکلگیری اعتراضات این دوره در شهر های عراق، وضعیت سیاسی، اقتصادی و ناامنی موجود است که توسط حاکمیت بورژوازی بر جامعه تحمیل گشته است. گسترش بیکاری و فقر و شانه بالا انداختن حکومت در تامین ابتدایی ترین نیازمندی های شهروندان از جمله بهداشت،

کمبود امکانات و سرویس برق و آب، آموزش و پرورش و ... در کنار فضای جنگی و شرایط وخیم امنیتی، ترور، بمب گذاری و دعوای قومی و قبیله ای، این شرایط شهروندان جامعه عراق را بیزار و به ستوه آورده است. اینها همه در حالی است که فساد و دزدی و به یغما بردن آینده جامعه، انباشت بیش از حد سرمایه و ثروت در دست طبقه حاکمه متشکل از احزاب حکومتی، آشکارا چنان شکاف طبقاتی عمیقی ایجاد کرده که باعث خشم و نارضایتی هر شهروندی در این جامعه شده است. اما اینکه چگونه این نفرت و خشم تلنبار شده به سمت تظاهرات و اعتراضات بزرگ اجتماعی کشیده میشود، مستقیما برمیگردد به شکست سیلسی و نظامی که حکومت عبادی بدان دچار شده است. به معنی دیگر، شکست در برابر "داعش" و ریزش در صفوف حاکمیت تا سطح یک بحران حکومتی، توازن قوا را بین مردم و حکومت عوض کرد و فرصتی دست داد که در تابستان وبه بهانه کمبود برق، مردم بیزاری و خشم خود را تا سطح به میدان آمدن وسیع اجتماعی، که اساسا کثر شهر های اصلی و جنوبی عراق را در برگرفت، به نمایش بگذارند. در یک کلام، از یک سو ناتوانی حکومت عبادی در سر و سامان دادن به وضع جامعه و پاسخ ندادن به معضلات زندگی و امنیت شهروندان، و از سوی دیگر ضعف در سازمان دادن یک مقابله جدی علیه داعش و بن بستی که در سطح اتحاد جناح های حکومتی بدان دچار شده، همه این عوامل در کنار بحران اقتصادی و کمبود بودجه بخاطر کاهش نرخ نفت، چهارچوب سیاسی و اجتماعی را بوجود آورده که مردم زحمتکش به بهانه آن در هر بزنگاهی و به هر دلیلی علیه حکومت و مسببین این اوضاع عصیان کنند.

بر این اساس برپا کردن تجمعات سراسری در مراکز شهر ها، شکلگیری کمیته های هماهنگی، یا به قول خودشان "الجان التنسيق"، درست کردن پلاکارد و شعار علیه حکومت، پناه بردن به شبکه های اجتماعی (فیسبوک، تویتر) به مثابه کانالی برای گفتگو و فراخوان و اتخاذ تاکتیکهای تقابل وپیشروی ... ، جوانب اساسی عمل سازماندهی و رهبری این اعتراضات را تجدید کردهاست. بدون شک، کارکرد این شیوه ها و سنتهای مبارزاتی، هرچند در مقطعی از اعتراضات در شهرها توانسته باشد ارتباط میان فعالین را تامین کند، اما به حکم شرایط وخیم اقتصادی و سیاسی و جنگی که به مردم تحمیل شده، در میدان نگه داشتن مردم و ادامه مبارزه بر سر مطالبات پایه ای و مشترک از جمله تامین خدمات اجتماعی و عمومی، کار برای بیکاران و .. که امر واقع جامعه است، سنت و شیوه دیگری از مبارزه را طلب میکند.

حال بجای مبارزه برای مطالبات مشترک و سراسری و مشخص، در عوض، در هر شهری الان خواسته های متفاوتی مطرح شده است. برای نمونه در بغداد خواست حکومت غیر دینی – غیر قومی و حقوق زنان نیرومندتر از شهر های دیگر است، در بصره خواست استعفای فرماندار و رسیدگی به اصلاحات عبادی و برپا کردن حکومت انتقالی و تهیه لایحه ۲۸ بندی، در ذیقار خواست اصلاحات واقعی و تامین خدمات اجتماعی، در میثان خواست گشودن پرونده مفاسد اقتصادی و از میان بردن طایفه گری، در دیوانیه خواست استعفای فرماندار و انجمن محافظت، در نجف خواست اصلاح قوانین دادگاه ها و دستگاه قضایی، و ...

این عدم انسجام به دلیل سنت و شیوه ای از سازماندهی و رهبری است که قادر نیست اتحادی یکپارچه در سطوح اعتراضات و مطالبات سراسری و مشخص جامعه ایجاد کند، و نمیتواند

دوره اخیر شاهد تحرکات اعتراضی مردم های مردم در شهر های عراق بودیم، دلایل این تحرکات و نارضایتی عمومی مردم چه است؟

خسرو سایه: دلیل شکلگیری اعتراضات این دوره در شهر های عراق، وضعیت سیاسی، اقتصادی و ناامنی موجود است که توسط حاکمیت بورژوازی بر جامعه تحمیل گشته است. گسترش بیکاری و فقر و شانه بالا انداختن حکومت در تامین ابتدایی ترین نیازمندی های شهروندان از جمله بهداشت، کمبود امکانات و سرویس برق و آب، آموزش و پرورش و ... در کنار فضای جنگی و شرایط وخیم امنیتی، ترور، بمب گذاری و دعوای قومی و قبیله ای، این شرایط شهروندان جامعه عراق را بیزار و به ستوه آورده است. اینها همه در حالی است که فساد و دزدی و به یغما بردن آینده جامعه، انباشت بیش از حد سرمایه و ثروت در دست طبقه حاکمه متشکل از احزاب حکومتی، آشکارا چنان شکاف طبقاتی عمیقی ایجاد کرده که باعث خشم و نارضایتی هر شهروندی در این جامعه شده است. اما اینکه چگونه این نفرت و خشم تلنبار شده به سمت تظاهرات و اعتراضات بزرگ اجتماعی کشیده میشود، مستقیما برمیگردد به شکست سیلسی و نظامی که حکومت عبادی بدان دچار شده است. به معنی دیگر، شکست در برابر "داعش" و ریزش در صفوف حاکمیت تا سطح یک بحران حکومتی، توازن قوا را بین مردم و حکومت عوض کرد و فرصتی دست داد که در تابستان وبه بهانه کمبود برق، مردم بیزاری و خشم خود را تا سطح به میدان آمدن وسیع اجتماعی، که اساسا کثر شهر های اصلی و جنوبی عراق را در برگرفت، به نمایش بگذارند. در یک کلام، از یک سو ناتوانی حکومت عبادی در سر و سامان دادن به وضع جامعه و پاسخ ندادن به معضلات زندگی و امنیت شهروندان، و از سوی دیگر ضعف در سازمان دادن یک مقابله جدی علیه داعش و بن بستی که در سطح اتحاد جناح های حکومتی بدان دچار شده، همه این عوامل در کنار بحران اقتصادی و کمبود بودجه بخاطر کاهش نرخ نفت، چهارچوب سیاسی و اجتماعی را بوجود آورده که مردم زحمتکش به بهانه آن در هر بزنگاهی و به هر دلیلی علیه حکومت و مسببین این اوضاع عصیان کنند.

کمونیست: خواست و مطالبه روش مردم در این تحرکات اعتراضی چیست؟

خسرو سایه: در ابتدا مردم برای خواست و مطلبه راه اندازی و تامین برق کافی وارد میدان شدند، لما به موازات طولانی شدن اعتراضات، خواسته های مردم نیز به سطح دیگری ارتقا یافت و مجموعه ای از مطالبات دیگر را به صحنه کشاند که مربوط به تامین آزادی ها، معیشت شهروندان و خدمات اجتماعی بود. عاقبت این اعتراضات با شعار "نه سنی، نه شیعی، حکومت مدنی و سکولار"، "مرجعیت ما را فریب داد، و به دزدان رای دادیم"، "بنام دین، ستمگران غارتمان کردند"... نوک حمله خود را متوجه مسئله دولت و حاکمیت احزاب حاکم و همه دم و دستگاه فاسد و نیرو های مسلح کرد. بنابراین، تظاهرات ها در ادامه گسترش سریع و وسیع خود این حقیقت را برجسته کرد که پایه های دولتی که آمریکا و غرب بنام "روند دموکراسی" برای بورژوازی در عراق شکل دادند، بر اساس بی مسئولیتی در مقابل زندگی و امنیت شهروندان و تقسیم کردن موزاییکی حاکمیت بین دسته جات و باندهای کهنه پرست و مافیای قومی – مذهبی استوار است. و این حاکمیت خود یکی از فاکتور های اصلی دامن زدن به ناامنی، جنگ، از بین رفتن شیرازه مدنیت و تحویل سناریوی سیاه امروز بر کشور عراق است.

کنندگان در آن هستند. بویژه که شرکت آنها در هر شهری با توجه به اینکه مراکز کارگری و پروژه های اقتصادی نوعی از تشکل یابی را در میان آنان دامن زده است، که در طی چند سال اخیر، اعتراضات کارگری به مسله معیشت و شرایط کارشان در حوزه های مختلف مداوما در جریان بوده است. اعتراض کارگران بخش "صنایع ملی" در بغداد و حلقه علیه سیاست های تعطیلی مراکز کار و بیکارسازی ها چنان نیرومند بود که اعتراضاتشان را تا سطح برپا کردن یک کنگره کارگری کشید. در بصره علیه سیاست کمپانی های نفتی و پایین بودن سطح دستمزد کارگران، انجمن دفاع از حقوق کارگران توسط خود آنان تاسیس شده که تاکنون چندین اعتصاب و تجمع وسیع را سازمان داده است. باز هم در بصره کارگران بخش ترابری، قطار و حمل نقل برای بدست آوردن زمین دست به اعتراض زده اند. در شهر های دیگر نیز شاهد اعتراضات بخشهایی از طبقه کارگر علیه سیاست "خود تأمینی" هستیم که از طرف حکومت مالکی تحمیل شد و تا الان هم اعتراض علیه آن پابرجاست. اما تحرکات همگانی اخیر ظرفیت و ظرف دیگری از به میدان آمدن و شرکت کردن طبقه کارگر را فراهم کرده است. نفس اینکه در دل تحرکات امروز در شهر بغداد و بصره چادر "اعتصاب در دفاع از بیکاران" زده می شود و قسمی در راستای تشکل یابی طبقه کارگر بر سر مسئله بیکاری برداشته میشود، خود نشان دهنده شرکت فعال کارگران در تحرکات اخیر در عراق است. مستقل از حضور کارگران این بخش و آن بخش در این اعتراضات، اما این هنوز کافی نیست. طبقه کارگر هنوز در قامت رهبر این اعتراضات اجتماعی ظاهر نشده است. چراکه فاقد تشکل های سراسری محل زیست و کار خود است.

اعتراضات توده ای در شهرهای ...

برخورد عبادی به تظاهرات های اخیر، علیرغم دخالت یکی از نمایندگان جمهوری اسلامی ایران که معتقد بود این اعتراضات علیه اسلام است و باید سریعاً برچیده شود، اما عبادی خوب میدانست که دوران سرکوب مالکی به سر رسیده و نمیتوان در متن یک بحران همه گیر اقتصادی و سیاسی به سرکوب چنین اعتراض وسیعی دست زد. در نتیجه فعلاً به یک نرمش در قبال این اعتراضات روی آورده است و سعی میکند بیشتر از منظر اینکه جانب اعتراضات و خواسته های مردم را گرفته، در صدد است اعتراضات موجود را کنترل و محدود بکشد. عبادی سیاست یک تیر و دو نشن را در پیش گرفته است، از یک طرف مخارج دولت و سیاست آن را روی سایر رقبایش سرشکن میکند و از طرف دیگر تلاش میکند جلو پیشروی این جنبش اعتراضی را به بهانه "اصلاحات" را سد کند و به شکست بکشاند. بویژه که خط اصلاح طلبی در میان تحركات اخیر به سمت اصلاحات عبادی گرایش دارد و سعی میکند این حرکت عظیم را در چهارچوب "اعتراض به فساد اداری برخی مسولین و نهادها"، زیر عبای عبادی نگه دارد.

در کنار این سیاست، عبادی از زیر توسط دستگاه های امنیتی و جاسوسی دولت با ول کردن افسار دسته جات مسلح همچون "عصایت الحق"، "وحشدهی شعبی" و پناه بردن به تهدید و کشتن فعالین و سازمان دهندگان این تحركات توسط چاقوکشان و لمپن های حکومتی در میان تحركات، در صدد دسیسه و دامن زدن به فضای وحشت و ترس است.

کمونیست: نگاه مردم کردستان نسب به اعتراضات شهرهای وسط و جنوب عراق چگونه است؟ شرایط معیشتی و زندگی مردم کردستان بی اندازه وخیم است. آب و برق و سوخت ندارند، حقوق ها چند ماه یک بار پرداخت میشود، خدمات اجتماعی تقریباً موجود نیست. بعلاوه دزدی و فساد در دولت اقلیم و احزاب حاکم بیداد میکند و مردم بشدت عصبانی و ناراضی هستند. به چه دلیلی مردم کردستان در این اوضاع مانند مردم در شهرهای عراق دست به تحركات اعتراضی و توده ای نمیزنند؟

خسرو سایه: به دلیل شکاف قومی که سالهاست احزاب ناسیونالیست کرد میان مردم کردستان با بقیه شهرهای عراق ایجاد کرده ان. هم احزاب حاکم و هم فضای جامعه کردستان در مواجه با این تحركات عظیم در شهرهای عراق بی مبالاات اند و عملاً در مقابل آن خنثی عمل می کنند. در دوره ای که مسعود بارزانی در مقابل مالکی بر سر مسئله بودجه و صدور نفت به تقابل و دعوا پرداخت، فوراً پیام پشتیبانی و حمایت از اعتراضات آن دوره مناطق "سنی" نشین علیه مالکی که توسط دسته جات نقشبندی، بازماندگان حکومت بعث و وهابی ها هدایت میشد، صادر کرد. اما الان در مقابل تحركات امروز در شهرهای عراق خفه خون گرفته است؛ چراکه همچون یک شریک در روند "دموکراسی" عراق فررال !! به موضوع نگاه میکند. مردم کردستان هم به دلیل همین شکاف قومی که بالاتر به آن اشاره کردم که شب و روز در جامعه تبلیغ و برجسته میشود، دورنما و موضعی فراتر از یک نگاه محلی به این تحركات

سراسری شهرهای عراق ندارند.

در مورد دلایل عدم اعتراض در کردستان و غیبت حضور مردم به نکاتی اشاره میکنم. هرچند بیزاری و نارضایتی در ابعاد گوناگون و در سطوح مختلف در جامعه بر سر زمین، خدمات، اشتغال و تصویب یک قانون سکولار و ...، هر روز در جریان است اما به نظر من عاملی که باعث میشود این مطالبات علیه دم و دستگاه حکومت اقلیم به شکل اجتماعی و گسترده به میدان نیاید، مجموعه دلایلی دارد.

یکی از این دلایل، سنگینی ذهنیت ناسیونالیستی روی جامعه و فعالین جنبش های اعتراضی است؛ و هنوز نگاه به حکومت اقلیم همچون "حکومت خودمان"، توهم به حکومتی که گویا محصول پایل دادن به معضل دیرینه کرد در کردستان عراق بوده و نه سدی در مقابل آن، حاکم و سنگین است. به علاوه اینکه جنب و جوش ناسیونالیسم در منطقه، هنوز تأثیرات مخربی روی اراده و تصمیم مردم گذاشته است.

از طرف دیگر نقش "جنبش گوران" همچون یک جناح ناسیونالیستی اصلاح طلب، با افق و کارکرد سیاسی که جلوی جامعه به نمایش گذاشته، توهم مهلکی را به "پروژه اصلاحات" در چهارچوب پارلمان و تغییر از راه توافقات و بده بستان ها میان احزاب موجود، دامن زده است که در اساس، فضای کردستان را در حالت یک انتظار و نامیدی کشنده نگه داشته است.

کمونیست: نیروی چپ و کمونیستها کجای این اعتراضات هستند؟ آینده این تحركات اعتراضی را چگونه می بینید و به چه میزان این تحركات شانس پیروی دارند؟

خسرو سایه: به طور کلی نیروهای کمونیست و سکولار در نقاط مختلف و متفاوت این تحركات سهم دارند و دخالت میکنند و سعی میکنند هر جا توانش را داشته باشند این تحركات را رادیکالیزه کنند. در این میان حزب کمونیست کارگری عراق، از راه آمادگی مستمر خود در این تحركات و اعتراضات و از طریق حضور کادرها، پخش نشریات و اعلامیه ها و سخنرانی متعدد سخنگویانش در میان تجمعات اخیر، حضور چشمگیری داشته است. به علاوه اینکه با فعالین و سازمان دهندگان این تحركات ارتباطات وسیعی برقرار کرده، ضمن تلاش برای ایجاد اتحاد در صفوف این فعالین در تامین سیاسی و سازمانی تحركات و اعتراضات نقش دارد. این حزب تکلون در تحركات اجتماعی اخیر با فشرده کردن مطالبات به سمت یک امر عاجل سراسری و با علم کردن شعارهایی که ریشه این تحرک طبقاتی است، ظاهر شده است.

بدون شک حزب کمونیست کارگری عراق در این دوره هنوز در موقعیتی نیست که بتواند در نقش رهبری کردن این تحركات توده ای ظاهر شود؛ به دلیل مشکلات قبلی نتواسته هنوز از مرحله آگاهگری، تبلیغ و ترویج و حضور در این اعتراضات، فراتر رود.

در مورد آینده و پیروزی این اعتراضات... به نظر من شکست و پیروزی هر دو محتمل اند. هرچند شانس پیروزی بسیار ضعیف است. بویژه امروز

کمونیت ۲۰۰

که قطب کارگر و کمونیسم بعنوان رهبر و سازمانده این تحركات غایب است. در این اوضاع این تحركات و اعتراضات در مقابل تهدید چند فاکتور قرار گرفته اند:

یکی از آنها خطر جمهوری اسلامی ایران است. چه معامله و بده بستانی را این رژیم با نیروهای مسلح اسلامی در محل صورت می دهد؟ چگونه حاضر است از کنار نقش ریاکارانه و مزورانه مراجع شیعه بگذرد؟! در مقابل حملات و تهدیدات نیروهای داعش چکار خواهد کرد؟ پاسخ به خط اصلاح طلبی موجود در صفوف تحركات و خنثی کردن توهم به دولت عبادی و سیاست هایش چیست؟ از نقطه نظر تاکتیکی چگونه میتوان جلو خط آنارشیزستی موجود در تحركات را گرفت که لاقیدانه مشغول بازی با این جنبش است و بهانه به دست نیروهای مسلح برای سرکوب مستقیم و حمله به صفوف معترضین میدهد؟ علاوه بر اینها در دل این جنبش چکار باید کرد تا بر شیوه ها و سنت های رایج مبارزه غلبه کرد و راه متشکل شدن توده ای در سطح محل کار و زیست را هموار و ادامه مبارزه را تضمین کرد؟ برای تسلیح توده ای و دفاع از این جنبش چه باید کرد؟

ناروشنی در جواب به این سوالات شکست این حرکت را محتمل کرده است. اما با وصف این هنوز این جنبش نفس میکشد و در میدان است؛ فرصتی برای گرایش کمونیستی و کارگری هست که اگر بخواهد در چهارچوب افق انقلاب کارگری به سوالات فوق جواب دهد، توازن قوا را علیه دشمن طبقاتی تغییر دهد. باید حقایق را گفت، با افقهای محدود موجود به مقابله جدی برخاست و چشم انداز مبارزه طبقاتی را به محل کار و زیست مردم کشاند. باید مردم را در سطح سراسری و محلی حول واقعی ترین مطالبات مشترک بسیج و مسلح کرد. کنترل محلات، مسلح کردن توده ای مردم و امنیت فعالین این جنبش را باید تامین و تضمین کرد. بحران امروز را باید به سمت یک بحران انقلابی هدایت و رهبری کرد.

در آخر باید به این نکته هم اشاره کنم که سرانجام هرچه که باشد، اما تاکنون این اعتراضات و این تحركات بعنوان نقطه عطفی در دل سناریوی سیاهی است که به جامعه عراق تحمیل شده است. این حرکت تاکنون توانسته در مقابل طبقات و نیروهای سیاسی موجود همه را بر سر اوضاع امروز به حرف آورد و منافع سیاسی احزاب و طبقات موجود در جامعه را آشکار کند. مردم زحمتکش و طبقه کارگر در چنین تحولات و تحركاتی بیش از همیشه و به مراتب در مقابل حاکمیت احزاب بورژوایی و جریانات قومی – مذهبی آگاهتر و هوشیارتر میشوند. شرط ترسیم نقشه راه آینده مبارزه ما و طبقه کارگر، در شناخت ماهیت بورژوازی و سناریوهای رنگارنگ آن و دست زدن به اقدام عملی علیه آنها است.

۲۰ سپتامبر ۲۰۱۵

*** متن اصلی این مصاحبه به زبان کردی است، فواد عبداللهی آنرا به فارسی ترجمه کرده است**

اطلاعیه پایانی نشست

دفتر کردستان

روز شنبه ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۵ نشست دفتر کردستان حزب حکمتیست (خطررسمی) با حضور کل اعضا دفتر کردستان و آنر مدرسی دبیر کمیته مرکزی حزب برگزار شد.

دستورات نشست دفتر کردستان عبارت بودند:

- گزارش کار دفتر کردستان
- اولویتهای دوره اخیر و اقدامات در دستور
- تقسیم کار و انتخابات

گزارش دفتر کردستان توسط مظفر محمدی ارئه شد. مظفر محمدی در گزارش دفتر کردستان بطور ویژه به موقعیت حزب حکمتیست در کردستان و به کار و فعالیتهای دفتر در دوره قبل پرداخت. مظفر محمدی بر اساس نقشه دوره گذشته دفتر کردستان، به میزان پیشروی ما در شهرهای کردستان و همزمان به موقعیت حزب و دامنه نفوذ و تأثیر آن و میزان پیشرفت در اجرای آنچه به عهده دفتر بود، پرداخت. بدنبال کل شرکت کنندگان در نشست به موقعیت کنونی حزب در شهرهای کردستان، تغییرات بسیار مثبت و امید بخش و میزان روی آوری به حزب، ضرورت جواب به این اوضاع و همزمان کاستیها و کمبودهای آن پرداختند. آنچه در کل گزارش مشهود بود زمینه مناسب کار جدی دفتر کردستان، لزوم توجه و تمرکز بیشتر در عرصه های مختلف کار حزب در کردستان و اهمیت آن بود.

در مبحث اولویتهای دوره آتی حزب در کردستان، ابتدا مظفر محمدی ضمن بیان نکاتی در مورد وضع کنونی جامعه کردستان به خطوط اصلی فعالیت دوره آتی دفتر و نیازهای آن پرداخت. بدنبال رفقای دفتر کردستان و دبیر کمیته مرکزی، ضمن نگاهی به اوضاع جامعه کردستان، موقعیت اپوزیسیون و جایگاه نیروهای سیاسی، اغتشاش و بی افقی در میان احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد و موقعیت حزب ما، بر رئوس سیاستها و اقدامات دوره آتی دفتر کردستان در پرتو فعالیت کل حزب پرداختند. در این بحث کل شرکت کنندگان تاکید کردند که در میدان سیاست در این جامعه علاوه بر نقد دائمی پروژه های جمهوری اسلامی، تلاش دائم برای اتحاد در صفوف کارگران، تمرکزی جدی تری بر نقد روشن افقهایی غیر کارگری، ملی و ناسیونالیستی تاکید کردند. دفتر کردستان همزمان دخالت در جنبش اعتراضی و تلاش برای موفقیت آنها را به عنوان بخشی از کار خود در دستور گذاشت.

نشست دفتر کردستان در ادامه مباحثات خود به نقشه روشن کار دفتر در دوره آتی پرداخت. دفتر کردستان بعلاوه در این نشست اقدامات فوری را در جهت جوابگویی به نیازهای حزب در کردستان و در امتداد جهت و نقشه خود روشن کرد.

در بخش پایانی نشست دفتر کردستان، شرکت کنندگان ضمن تاکید بر اهمیت کار دوره آتی، تقسیم کار میان اعضا دفتر کردستان و پاره ای اقدامات دیگر را روشن کردند. نشست دفتر کردستان همزمان خالد حاج محمدی را به اتفاق آرا به عنوان دبیر دفتر کردستان انتخاب کرد.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۳ سپتامبر ۲۰۱۵

پیشوند،

pishvand.com

موج فراریان از جهنم سوریه و رویاهای سیاه حمید تقوایی



خالد حاج محمدی

اروپا رسیده اند، تنها بخش کوچکی از مردمی هستند که چندین سال است در خود سوریه و در کشورهای همجوار، در کمپ آوارگان لبنان، اردن، یمن و ترکیه سرگردانند. امروز بحث از ۱۲ میلیون آواره سوریه ای از کشوری است که کل جمعیت آن حدود ۲۲ میلیون نفر است. ۱۲ میلیونی که شامل چندین میلیون کودک است و بخش جدی و اصلی آنها هنوز در سوریه شب و روز را به امید نجات از نکبت جنگ و جنایت و به امید سرپناهی امن و نجات جان خود بسر میبرند. اینها قربانیان سیاست دولتهای امپریالیستی اند که به نام دفاع از مردم سوریه و به نام مبارزه با بشار اسد، جامعه سوریه را به میدان جنگ و جدال جنایتکار ترین دسته جات تروریست و آدم کش تبدیل کردند. سوریه امروز و ویرانی آن و جهنمی که به مردم آن تحمیل شد، و آنچه در لیبی و عراق و کل خاورمیانه و افریقا شاهدش هستیم نتیجه دخالت "بشر دوستانه" ناتو و همپیمانان منطقه ای و محلی آنها است.

بعد از حمله به عراق و ویرانی آن مملکت به نام مبارزه با صدام حسین، در دل تحولات خاورمیانه و انقلابات مصر و تونس، اینبار دولتهای غربی به نام مبارزه با دیکتاتور ها و به نام دفاع از مردم این منطقه چه در لیبی و چه در سوریه، با دخالت

نظامی خود و با مسلح کردن و سازمان دادن انواع و اقسام جریانات جنایتکار و آمکش، به کمک دولتهای متحد خود از جمله عربستان و قطر و ترکیه، این جوامع را در خون غلطانند. شکست بهار عربی اولین نتایج این دخالتگری و اولین هدف این دولتها بود.

در نتیجه این سیاستها امروز خاورمیانه به میدان تاخت و تاز دولتهای امپریالیستی و متحدین آنها و صدها گروه جنایتکار و تا دندان مسلح از نوع داعش تبدیل شده است که هر کدام به یکی از قطبین شکل گرفته در این جدال وصلند. امروز هیچ تحول ، هیچ جدال و مناسباتی میان دولتهای منطقه، گروههای قومی و مذهبی و دستجات جانی و آمکش نیست که مهر قطب بندیهای ارتجاعی دولتهای فوق را بر خود نداشته باشد. تحولات سوریه، جنگ در یمن، کردستان عراق، کردستان سوریه، مسئله فلسطین، جنگ داعش، اوضاع ترکیه، لیبی و... همگی به نوعی از آرایش نیروهای ارتجاعی منطقه تاثیر میگیرند. متأسفانه در این میان صدای انسانیت، صدای حق طلبی کارگر و مردم محروم این منطقه، صدای قربانیان دخالتگریهای "بشردوستانه" دول "متمدن" غرب و صدای عدالتخواهی میلیونها انسان که قربانی سیاست دولتهای امپریالیستی و دولتهای متحد و مرتجع محلی آنها شده اند، در میان هیاهوی رسانه های نوکر، به کورسویی میماند. این اوضاع رنگ خود را به بخش اعظم نیروهای سیاسی منطقه از چپ تا راست زده است. تقریبا نه تنها احزاب راست در ایران و عراق و ترکیه و... که حتی

احزابی که به خود چپ و کمونیست میگویند، در دل این اوضاع از سوراخ منافع ملی خود عملا در جوار یکی از دو قطب بزرگ و ارتجاعی غرب و شرق و متحدین آنها ایستاده اند. تحولات خاورمیانه، جنگهای خانمانسوز در این منطقه، جنگ امروز در سوریه و عواقب و عوارض آن، در عین حال یکی از عرصه های اصلی است که از منظر آن میتوان جایگاه احزاب سیاسی را در صف بندی کنونی ارتجاع بین المللی و منطقه ای دید و شناخت. کل اپوزیسیون بورژوایی ایران و بخش وسیعی از "چپ" ملی و ناسیونالیست، کاسبکارانه پرچم امیال و آرزوهای خود را به یکی از دو جبهه ارتجاع امپریالیستی آمریکا یا روسیه و متحدین جهانی و منطقه ای آنها بستند.

یکی از احزاب مدعی کمونیسم در ایران حزب حمید تقوایی است که نام "کمونیست کارگری ایران" را یدک میکشد، در کل تحولات منطقه و از جمله تحولات دوره اخیر در خاورمیانه به عنوان جناح چپ ناسیونالیسم پرو غرب ایران عمل کرده است. اینجا و در این نوشته به یکی از نوشته های اخیر حمید تقوایی میپردازم که کل جهت حزبش را در این دوره به روشنی نمایان میکند.

حمید تقوایی در نوشته ای به تاریخ ۹ سپتامبر ۲۰۱۵ زیر عنوان "*راه حل جمع کردن بساط دولتها و نیروهای اسلامی از خاورمیانه است!*" به روشنی موضع پرو ناتویی خود و حزبش را بیان میکند. این نوشته به ظاهر در نقد نظرات محمد جواد ظریف در نیمه اول سپتامبر ۲۰۱۵ بیان شده است، اما هسته اصلی خطی که خود حمید تقوایی و حزبش در کل تحولات چند ساله خاورمیانه دنبال کرده اند را به زمختی نشان میدهد.

حمید تقوایی میگوید:

"ظاهرا سیل مهاجرت قربانیان رژیم اسد به اروپا و موج عظیم همبستگی و حمایت مردم اروپا از این قربانیان مسئولین این فاجعه را به هذیان گوئی انداخته است. رژیمی که خود حامی و شریک جرم رژیم اسد است و دستش تا آرنج به خون مردم سوریه آلوده است علت فرار و آوارگی مردم سوریه را "شرط برکناری اسد" میداند! گویا مردم سوریه نه در اثر جنایت رژیم خونریز اسد، بلکه بدلیل خواست برکناری او، کشته و آواره و بی خانمان شده اند!"

تقوایی در ادامه میگوید:

"همه میدانند که عاملین مستقیم جهنمی که امروز در سوریه بر پا شده دولت اسد، رژیم جمهوری اسلامی، و دولت روسیه است. سرکوب مردم بیاخاسته سوریه بوسیله این

نیروها باعث شد تا داعش و دار و دسته های مختلف اسلامی و دولتهای حامی آنان، عربستان سعودی و ترکیه وارد میدان بشوند و جامعه سوریه را به جهنمی که امروز شاهد آن هستیم تبدیل کنند."

عجب کشفی و عجب نقد و نظرات "رادیکالی"! با این وصف نه تنها دولت آمریکا، بلکه و به علاوه داعش و عربستان و ترکیه هم بی گناهند! اصلا هر چه جنابیات و آدم کشی، و زن فروشی و کوکب ربایی و... است که به اسم اینها گفته شده، تبلیغاتی است که به قول رئیس آن زمان دفتر سیاسی حزب تقوایی به اپوزیسیون اسد منتصب کرده اند! آنها تنها بعد از سرکوب مردم محروم سوریه توسط روسیه و ایران و اسد، وارد صحنه شده اند! اصلا از کجا معلوم که اینها هم درست مثل مورد لیبی با دخالت و جنایاتشان "اجازه داد که انقلاب سوریه ادامه پیدا کند". عامل همه بدبختیها و حتی اعمال داعش و عربستان و ترکیه و هر باند و دولت آم کشی دیگر اسد و روسیه و جمهوری اسلامی است که باعث دخالت آنها هم شده اند. حمید تقوایی آب پاکی روی سر همه ریخته است و حکم برائت را برای همه جز روسیه و ایران و سوریه صادر کرده است. واقعا هیچ مغز معیوبی میتواند این درجه از بی مسئولیتی و این درجه از دروغ و کتمان حقیقت را تراوش کند؟

تقوایی در همین نوشته ادامه میدهد و میگوید:

مردم سوریه در خیزش سال ۲۰۱۱ با الهام از انقلابات بهار عرب علیه رژیم اسد به خیابانها آمدند و بوسیله حکومت اسد و باتکا به کمکهای مالی و تسلیحاتی و نظامی جمهوری اسلامی و روسیه وحشیانه در هم کوبیده شدند. بدون حمایت جمهوری اسلامی و روسیه رژیم اسد بیش از چند ماه نمیتوانست دوام بیاورد و این وضعیت فاجعه بار امروز در سوریه شکل نمیگرفت. امروز هم پیش شرط هر نوع خاتمه بخشیدن به فاجعه سوریه برکناری رژیم اسد است.

طفا زیر نقل قول های فوق به جای حمید تقوایی امضای بی بی سی، سی ان ان، امضای کامرون و تونی بلیر و اوباما و ... را بزنید. آیا هیچ آدمی میتواند خط فاصلی میان تبلیغات دست راست ترین رسانه های کرایه ای دولتهای غربی و رهبران آنها، میان ادعاهای عربستان و ترکیه و قطر با حمید تقوایی را در مورد تحولات سوریه پیدا کند؟ حمید تقوای در این نوشته نقش و دخالت مخرب ناتو در مسئله سوریه را کاملا از قلم انداخته است. باید از حمید تقوایی و حزبش پرسید پس نقش نلتو، نقش عربستان سعودی، قطر و ترکیه کجای این تصویر است. باید پرسید جایگاه ارتش آزاد سوریه این پیام آوران "دمکراسی" و "نجات دهندگان" مردم سوریه که کل غرب و متحدین آنها سازمان دادند، پول و اسلحه و آموزش آنها را به عهده گرفتند، کجای تصویر ایشان قرار گرفته است و چرا اینها با یک قلم در کمال وقاحت پاک شده اند؟ آیا آقای تقوایی بی خبرند که بخش اصلی "مبارزین آزادی" غرب در سوریه، (نامی که غرب و رسانه های نوکر آنها بر ارتش آزاد سوریه نهاده بودند) و البته حزب ایشان هم میخواست انقلاب را بر شانه

←

زنده باد انقلاب کارگری

موج فراریان از جهنم سوریه و ...

های آنها پیش ببرند، همان داعشی است که امروز در جنایت و آدم کشی، در راه انداختن بازار زن فروشی و قصاوت نام در کرده است؟

مسلم است که یک پای تحولات امروز در سوریه نقشی است که دولت ایران و روسیه بازی میکنند. مسلم است که دولت اسد مثل هر دولت بورژوای در مقابل مخالفان خود، در مقابل اعتراض مردم ناراضی می ایستد، و کسی قدرت را دودستی تقدیم مخالف خود نخواهد کرد. اما حاکمیت یک دولت ارتجاعی مثل اسد و کمک ایران و روسیه به آن برای ماندگاری بر مسند قدرت، چرا باید سند برائت جنایات ناتو و متحدین آن باشد؟

بر کسی پوشیده نیست که در سوریه و کل خاورمیانه غرب و متحدین آنها از جمله عربستان و قطر و ترکیه همراه ارتش آزاد سوریه که داعش را زانید، از یک طرف و درمقابل دولت اسد، روسیه و ایران و... قرار دارند که در دل این تحولات نقشه جدید خاورمیانه و جایگاه هر کلام را به قیمت تباهی و توحشی که به کل مردم منطقه تحمیل کردند مشخص خواهند کرد. اما سوال این است چرا حمید تقوایی و حزبش در این صف بندی در کنار دولت آمریکا و انگلستان، در کنار قطر و عربستان و ترکیه و "ارتش آزاد سوریه" ایستاده است؟ چرا تصویری که حمید تقوایی از وضع کنونی سوریه میدهد با بی بی سی و سی ان ان و دست راست ترین دولتها و رسانه های غربی یکی است؟

آیا در تمام این چند سال هیچ ژورنالیست بورژوای غیر حقوق بگیری را خواهید یافت که از اوضاع سوریه تصویری بدهد که به اندازه تصویر ساخته پرداخته و مهندسی شده حمید تقوایی جعلی، ساختگی و پرو آمریکایی باشد؟ انگار از روز شروع اعتراضات در لیبی و بدنبال سوریه، یک جبهه ارتجاع بین المللی با دخالت مستقیم دولت فرانسه، امریکا و کل ناتو، با کمک همه جانبه‌ملی عربستان و قطر و کمک ترکیه شکل نگرفت. انگار اعتراضات اولیه و حق طلبانه مردم مشخصا در این دو کشور با دخالت مستقیم ناتو و متحدین منطقه ای آن، عربستان، قطر، ترکیه و سازماندان باندهای قومی، مذهبی و آدم کش، هم در لیبی و هم در سوریه، حاشیه ای نشد و هر دو کشور به مینا تاخت و تاز نیروهای مسلح شده و آدم کش آنها تبدیل نشد. انگار این حمید تقوایی نبود که در ابتدای دخالت ناتو و سازماندادن و مسلح کردن جریانات مذهبی و باندهای قومی در لیبی در مصاحبه با تلویزیونشان تسلیح ناتو را مسلح شدن مردم نام می نهاد و میگفت:

"به نظرم من بطور خلاصه مردم در لیبی خیلی فعالتر، بخصوص در سطح یک مبارزه نظامی با نیروهای سرکوبگر عرض اندام کردند... . من فکر میکنم خیلی بیشتر از مصر و تونس ما شاهد تداوم انقلاب در لیبی به این معنا خواهیم بود."

حمید تقوای و حزبش در امتداد همین خط و زمانی که ناتو رسما نیرو وارد لیبی کرد، باز در مصاحبه خود به نام "در نگاه روز- در باره لیبی در مورد دخالت ناتو و به دفاع از آن میگفت:

"... در هر حال با هر نیتی که دخالت کرد از این نقطه نظر اجازه داد که انقلاب لیبی ادامه پیدا کند. ... در این مدت هم با بمباران هوایی،

با کمکهای دیگری، ناتو علیه قذافی فعال بود".

کاسبکاری سیاسی حمید تقوایی

اما دلیل این سقوط آزاد آقای تقوایی در چیست؟ حزی که ادعای سوسیالیستی دارد چرا زمانی که پا روی زمین میگذارد و در مورد مسائل سیاسی حرف میزند و در صفبندیهای سیاسی موجود قرار میگیرد، اساسا در کنار جریانات راست و حتی دولتهای ارتجاعی می ایستد؟ چرا در تمام یک دهه گذشته در کل تحرکات قومی، ناسیونالیستی، در عروج جنبش ارتجاعی سبز، در ماجرای هخا، در میدانداری ناسیونالیسم ترک و کرد، در ماجرای بختیاری ها و... و سرانجام در کل تحولات خاورمیانه حتی برای یک مورد موضعی اصولی و حتی انسانی و اومانیستی نداشته است؟ چرا حتی زمانی که رسانه های غربی و دولتهای بانی جنایات در سوریه و لیبی و... با اما و اگر در مورد درستی کار خود حرف میزنند، رهبران این حزب از جمله شخص تقوایی با این درجه از "حقیقت" گویی و بدون اینکه خم به ابرو برآورد پرو امریکایی کامل ظاهر خواهند شد؟

دلیل این چرایی ها، در بنیاد طبقاتی و جنبشی این چپ ملی و ناسیونالیست است که چندین دهه است سیاست و جهت این چپ را تعیین میکند. قطب نمایی که علاوه بر اینکه آرزوهای خود را به نام حقیقت بیان میکند، بعلاوه مبارزه کمونیستی و انقلاب کارگری را تا سطح "کنار گذاشتن اسلامیت و حکومت ملایان" تقلیل میدهد.

حمید تقوایی شباهت زیادی به چپ ملی ایران در دوره مصدق و مبارزه با وابستگی و "غارتگری ملی" توسط "امپریالیسم نفت خوار" دارد. چپی که در آندوره مصدق را نماد مبارزه ضدامپریالیستی میدید و آرزویش صنعتی شدن ایران و رشد سرمایه ملی و قطع وابستگی به امپریالیسم بود. همان منطقی که "چپ" ایران را در طول انقلاب ۵۷ و پس از آن به نام مبارزه با شاه وبا شعار "شاه باید برود" در پشت خمینی به عنوان نماد مبارزه با "سگ زنجیری" آمریکا بسیج کرد. مسئله کل این چپ چیزی جز رفع عقب افتادگی اقتصادی و قطع وابستگی و مبارزه با "امپریالیسم" و تلاش برای رشد سرمایه "ملی" ایران نبود. در این تفکر نفس سیستم سرمایه داری از همه نوع آن از زیر نقد کنار میرفت و جای آنرا مبارزه با شاه و استبداد او، و بعد از قیام مبارزه با خمینی و ولایت فقیه میدید. این چپ بر این اسل و با این افق با تئوری توده ها و انقلاب توده ها، در صف مخالفین شاه مبلغ اتحاد کارگر با ارتجاع اسلامی و هر جریان بورژوایی میشد که خواهان برکناری شاه، رفع وابستگی و تامین رشد اقتصاد ملی و استقلال مملکت بود.

امروز همان جناح چپ جنبش بورژا ناسیونالیستی دیروز با پرچم ضدیت با رژیم، ضدیت با اسلام سیاسی، البته با تبیینی من درآوردی و ناسیونالیستی از اسلام سیاسی در راس جناح چپ جنبش بورژوا ناسیونالیستی پرو غرب قرار دارد. به جلی شاه را ولایت فقیه به عنوان عامل همه نابسامانی ها که باید با انقلاب نوع خود این حزب کارش خاتمه یابد، گرفته است. کاسبکار سیاسی ما از سوراخ این افق ناسیونالیستی و ضد رژیم ولایت فقیهی دنیا و مافیارا میسجد و تئوری و سیاست تعیین میکند. این چپ با پرچم "انقلاب سوسیالیستی" مخصوص خود، کارگر و توده زحمتکش جامعه را فراخوان میدهد که در این کارزار هر روز دستمایه به قدرت رساندن بخشی

از بورژوازی شود. بر همین اساس رفتن جمهوری بخصوص می بینیم دولت های غربی، نیروهایی اسلامی با حمله غرب باشد، یا جنبش سبز و تجمع مثل بخشی از ارتش اسد که از آن جدا شده و توده های مردم در نماز جمعه رفسنجانی یا روز نیروهای اسلامی فعال شده اند. اینها فعال شده‌اندو قدس، بر دوش عروج ناسیونالیسم ترک باشدیا هر همین الان این درگیری هایی که در دمشق هست، جریان قومی و ارتجاعی دیگر، بالاخره میتواند دیگر بصورت تظاهرات و باریکادبندی و قیام استراتژی حمید تقوایی در کنار رفتن "حکومت خیابانی نیست بلکه برخورد نیروهای مسلح است. آخوندی" را تامین کند. بر همین اساس، در سوریه این اتفاق در چند ماه اخیر افتاده و این هم خود و لیبی و هر کجای دنیا میتواند با تئوری های بازتاب انقلاب مردم در میان بالایی ها و نیروهای "انقلاب، انقلاب" از نوعی که مورد بحث قرار ارتجاعی است. به هر حال برآیند کل این وضعیت گرفت، هر جنایتی از جبهه مخالف جمهوری به اینجا منجر میشود که بشار اسد سرنگون میشود اسلامی را توجیه کند. شعارهای "بعد از سوریه و با سرنگونی اسد کاملا دور جدیدی در سیاست نوبت ایران است" این حزب، دفاع این حزب از در سوریه و همانطور که شما گفتید در منطقه دارودسته های مسلح در لیبی، دفاع آن از شروع میشود. تا آنجا که به سوریه مربوط میشود "انقلابیون" ناتو در ارتش آزاد سوریه، و در یک قضایی باز میشود که وضعیت جدیدی بوجود خواست این حزب برای مبارزه جدی علیه بخشی میآورد و آرایش نیروها عوض میشود. مردم از صف ارتجاع در منطقه که ایران و متحدین او سوریه نیروی اصلی و تعیین کننده در ایجاد این است، و کنار گذاشتن ناتو و عربستان، قطر و تحول بوده اند. (مصاحبه اصغر کریمی با حمید ترکیه از زیر نقد و آب پاک ریختن بر سرشان، تقوایی: بعد از اسد نوبت حکومت اسلامی، همگی بخشی از استراتژی و سناریوی خود ساخته و خیالی این حزب برای کنار رفتن ولایت فقیه بر دوش هر دولت و هر صف ارتجاعی است.

شعور زیادی نمیخواهد! تصور کنید آروزهای تقوایی برآورد میشد و با بیمارانهای ناتو درست مانند آنچه در لیبی ادعا میکرد پروسه "انقلابش" پیش میرفت و به کمک ارتش آزاد سوریه، اسد کنار میرفت. چه اتفاقی می افتاد؟ آماده ترین نیرو در میدان داعش بود و امروز بر بقیه خاک سوریه در توافق با نیروهای متحد خود در ارتش آزاد و یا با جنگی دیگر میان آنها حاکم میشد. امروز به جلی ایران به احتمال زیاد عربستان سعودی در سوریه بیشتر نفوذ و نقش ایفا میکرد. اینکه در میان دسته جات مختلف ارتش آزاد در طی چه پروسه خونینی و با چه پاکسازیهای مذهبی، فرقه ای و قومی ای، یکی بر دیگری تفوق می یافت یا هر گوشه سوریه در دست یکی می افتاد، فعلا بماند. آنچه از همه مسلم تر است، مردم سوریه در خوشبینانه ترین شرایطی را داشتند که امروز دارند.

اینکه مردم حق دارند به خیابان بیایند و علیه‌دولت اسد بشورند، اینکه مردم حق دارند علیه جمهوری اسلامی بشورند و کنارشان بزنند، حرفی نیست. هیچ چیز از چنین شوریدنی بر حق تر نیست! همه اینها را باید برچید! اما با حرف مفت نه میشود انقلاب کرد و نه میشود چیزی را برچید! نیرویی که در چنین اوضاعی نتواند با سیاست اصولی وبا تاکتیکهای سنجیده، طبقه کارگر و محرومان یک کشور را در دل هزار و یک پیچ و خم عبور دهدو در دل آن صف ارتجاع در حاکمیت یا در اپوزیسیون را حاشیه ای کند و قدرت صف انقلاب را بالا ببرد، هر "انقلابی" هم صورت بگیرد، سر کارگر و توده ستمدینگان آن جامعه کلاه رفته است. کسی که فکر کند اسد برود حتما مردم قدرتمند میشوند، یا حقه باز و کلاش سیاسی است که نفعی مادی در آن دارد و به یک جبهه ارتجاع وابسته است، یا مغز خر خورده است. صدام رفت و ادعاهای تقوایی های آن زمان پوج از آب درآمد. قذافی رفت و ادعاهای آقای تقوایی پوج از آب در آمد و صدها دیکتاتور دیگر در صد سال گذشته توسط دولتها و دیکتاتورها و حتی بر دوش مردم محروم رفته اند و کسانی جانی تر سر کار آمده اند. کمونیست فدای آقای تقوایی، هر صاحب عقل سلیمی اگر ریگی در کفش نداشته باشد، فراخوان بسیج مردم برای انداختن اسد و سرکار آمدن داعش را نمیدهد. اما حمید تقوایی درست زمانی که ناتو دخالت کرده بود و جنگی خونین به مردم تحمیل شده بود، چنین میگفت:

"جنبه دیگر این است که در چند ماه اخیر

از بورژوازی شود. بر همین اساس رفتن جمهوری بخصوص می بینیم دولت های غربی، نیروهایی اسلامی با حمله غرب باشد، یا جنبش سبز و تجمع مثل بخشی از ارتش اسد که از آن جدا شده و توده های مردم در نماز جمعه رفسنجانی یا روز نیروهای اسلامی فعال شده اند. اینها فعال شده‌اندو قدس، بر دوش عروج ناسیونالیسم ترک باشدیا هر همین الان این درگیری هایی که در دمشق هست، جریان قومی و ارتجاعی دیگر، بالاخره میتواند دیگر بصورت تظاهرات و باریکادبندی و قیام استراتژی حمید تقوایی در کنار رفتن "حکومت خیابانی نیست بلکه برخورد نیروهای مسلح است. آخوندی" را تامین کند. بر همین اساس، در سوریه این اتفاق در چند ماه اخیر افتاده و این هم خود و لیبی و هر کجای دنیا میتواند با تئوری های بازتاب انقلاب مردم در میان بالایی ها و نیروهای "انقلاب، انقلاب" از نوعی که مورد بحث قرار ارتجاعی است. به هر حال برآیند کل این وضعیت گرفت، هر جنایتی از جبهه مخالف جمهوری به اینجا منجر میشود که بشار اسد سرنگون میشود اسلامی را توجیه کند. شعارهای "بعد از سوریه و با سرنگونی اسد کاملا دور جدیدی در سیاست نوبت ایران است" این حزب، دفاع این حزب از در سوریه و همانطور که شما گفتید در منطقه دارودسته های مسلح در لیبی، دفاع آن از شروع میشود. تا آنجا که به سوریه مربوط میشود "انقلابیون" ناتو در ارتش آزاد سوریه، و در یک قضایی باز میشود که وضعیت جدیدی بوجود خواست این حزب برای مبارزه جدی علیه بخشی میآورد و آرایش نیروها عوض میشود. مردم از صف ارتجاع در منطقه که ایران و متحدین او سوریه نیروی اصلی و تعیین کننده در ایجاد این است، و کنار گذاشتن ناتو و عربستان، قطر و تحول بوده اند. (مصاحبه اصغر کریمی با حمید ترکیه از زیر نقد و آب پاک ریختن بر سرشان، تقوایی: بعد از اسد نوبت حکومت اسلامی،

انترناسیونال ۴۶۲)

حمید تقوایی و حزبش، درست مانند طالبانی و بارزانی در ماجرای حمله به عراق، فکر میکند انداختن جمهوری اسلامی حتی با حمله نظامی ناتو هم باشد، پروسه انقلاب او را مانند لیبی جلو می اندازد. فکر میکند اگر آنها چنین کاری کنند، فردا توده های مردم ایران در نبود جمهوری اسلامی فرش قرمزی جلو پای این حزب و فعالینش پهن میکنند تا بشريت رها شده بدست ناتو را در جهت خیر هدایت و رهبری کنند. این تفکر کودکانه و سطحی مبنای آنچه است که حمید تقوایی را به چشم بستن بر حقایق فجیع و کل جنایات دول غربی در سوریه رسانده است. این افق علاوه بر بی پایه بودن آن، نشانه استیصال کامل صاحبان آن است. کسی که جنایات هر روزه ناتو و متحدینش را دیده است و کشتار و آوارگی نزدیک به ۶۰ درصد مردم سوریه را شنیده است، و هنوز خواست و امید او ادامه جنگ توسط ناتو برای بدر بردن اسد به امید تضعیف جمهوری اسلامی است، و البته به قیمت نابودی کامل یک مملکت دیگر و مردم آن است، اگر مریض نباشد، از بارزانی و طالبانی راست تر و غیر مسئولتر است. آنها هم زمانی که روزانه هزاران تن بمب بر سر مردم عراق ریخته میشد، برای بوش و بلر کف میزند. آن یکی منفعت "ملت" کرد را بهانه این سیاست راست و ضد اجتماعی خود کرده بود و این یکی "مبارزه" با جمهوری اسلامی.

است، اگر مریض نباشد، از بارزانی و طالبانی راست تر و غیر مسئولتر است. آنها هم زمانی که روزانه هزاران تن بمب بر سر مردم عراق ریخته میشد، برای بوش و بلر کف میزند. آن یکی منفعت "ملت" کرد را بهانه این سیاست راست و ضد اجتماعی خود کرده بود و این یکی "مبارزه" با جمهوری اسلامی.

مکتب‌پست هفتگی به سردبیری فواد عبداللّهی دوشنبه ها منتشر میشود

tuaduk@gmail.com

کمونیست به سردبیری فادح محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

شیریه نینا، نشریه دفتر کرستان مراب، به سردبیری محمد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت‌های زیر لینک کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatistsociety.com

موج فرار از سوریه

و

"شازده" کوچولوهای انقلابی

***"موتورهای کوچک" در جهان" پست دیجیتال" : قسمت دوم**

ثریا شهابی

Soraya_shahabi@yahoo.com

"تدارک کمونیستی – جنبش سازمانیابی حزب پرولتاریا" که نامی جدید برای یک محفل آشنا و حاشیه ای در چپ ایران است، در مورد موج اخیر فرار از سوریه به سمت اروپا، مقاله تفصیلی، نه بنام شخص معین و حقیقی، که بنام یک سازمان منتشر کرده است. نام نویسنده این مقاله، برای سله کردن و تبدیل آن به یک فاعل و سوژه ای برای خواننده قابل درک، در ادامه مطلب به اختصار به "تدارک" خلاصه میشود.

"تدارک" در تاریخ ۱۹ شهریور امسال، مقاله ای تحت عنوان "انفجار هدایت شده بحران پناهننگی، میراث خونین جهان "ارزش محور" غرب و ورشکستگی اخلاقی و سیاسی چپ" منتشر کرده است.

برای درک این مطلب طولانی، لازم است انبوهی از صفاتی چون "سلاخی"، "حقیرترین"، "دنی ترین" و "رذیلانه ترین"، که تنها خاصیت شل فح کردن اعصاب حسی خواننده برای اجتناب از "همردی احتمالی با قربانیان" این فرار ها است، را به کناری زد و صراحتا گفت که "تدارک" چه میگوید.

که او میگوید که:

"موج عظیم فراریان و پناهجویان به سمت اروپای غربی و واقعه ای است سیاسی، هدایت شده و دستکاری شده برای دستیابی بازیگران سلاخی بی پایان مردم خاورمیانه به حقیرترین، دنی ترین و رذیلانه ترین اهداف خویش".

"می توان از هر کودکی که جان می سپارد عکس و رپرتاژ و کلیپ تهیه نمود و همه و همه را بر سر دیکتاتوری آوار کرد که گویا با بمبهای خوشه ای اش مسبب تمام این فجایع است."

"ورای تصاویر دلخراش واقعی و قلابی کلان رسانه های "جهان آزاد"، ساختار این موج انسانی تنها از انبوهی از توده های محروم خاورمیانه و سوریه تشکیل نشده است"

خواننده پس از چند نفس عمیق و پنهان کردن خشم و مشت های گره کرده خود، باید صبور باشد تا بتواند ادامه مطلب "تدارک" را بخواند!

که آنها به نام انقلاب و کارگر و سوسیالیسم وعده میدهند، ترسناک است. بیچاره مارکس و بیچاره تر مارکسیست ها و طبقه کارگر که این هزیانات و سموم بنام آنها متصاعد میشود. پل پت نزد این رگه مالیخولیایی، آدم عاقل و لیبرال بنظر میآید.

مردم شانس آوردند که محفل "تدارک" ماموران مرزی کنترل اجازه ورود به اروپا نیستند. که برای نجات قربانیان از تلاطم اقیانوس ها و خفگی در کامیون ها، از آنها شناسنامه "طبقاتی"، "انقلابی"، "ملی" و "مبارزاتی" بخواهند! تا مطمئن شوند که فراریان، همه آن "امتیازاتی" که جنگجویانی چون محفل "تدارک"، این اشرافیت سیاسی، ناسیونالیست و شرق زده ایرانی دارند، را دارا هستند! بعلاوه و مهمتر اینکه، مطمئن شوند که فراریان علاقه ای به فرهنگ غربی و آبدو و رقص ندارند و کاملاً شرق زده و مذهب زده اند! مضحک تر اینکه این اراجیف را بنام تحلیل طبقاتی و موضع طبقه کارگر، تولید میکنند.

این مردم که بقول "تدارک" نه سیاسی، نه انقلابی، نه پارتیزان، نه جنگجو، و نه "سوسیالیست" اند، معذرتا "بی جا میکنند" که هستی خود و کودکان شان را به خطر می اندازند و بدنبال یک زندگی امن تر، انسانی تر، مرفه تر، به اروپا که پناهنده های سیاسی چون آقای "تدارک" سه دهه است آن را ملک تلق خود کرده اند، پا میگذارند. باید کاسه ای زیر نیم کاسه باشد! طبق حرف های از سرمرعه ای و شرق زده و ناسیونالیستی "تدارک"، مردم در غرب همه راسیست اند! پشت حمایت وسیع و انسانی مردم آلمان از این آوارگان، توطئه ای خوابیده است. دلیل این حمایت ها، نمی تواند جز توطئه و دسیسه چیز دیگری باشد!

وقتی ذهن آقای "تدارک" قادر نیست درک کند که چرا در این شرایط معین، دولت های غربی ناچار میشوند که مرزها را بکشایند! وقتی که نمی توانند بفهمد که چرا در این مقطع مشخص و در برخورد به این موج فرارها، دولت و بورژوازی آلمان میتواند موضع "سختاوتندان" و "اخلاقا" انسانی بگیرد و دولت و بورژوازی مجارستان موضع فاشیستی، بنابر این همه چیز از پیکر غرق شده کودک سه ساله سوری تا حمایت بشردوستان در اروپا، باید ساختگی و توطئه باشد! هنگامی که روشنفکر شرق زده و ناسیونالیست وطنی، که مارکس و لنین میخواهند و دامنه "انترناسیونالیسم" اش به اندازه چهاردیواری صنفی پناهندگی ملی – ایرانی خودش است، پس باید موج فرار ها، جنازه ها و قربانیان، دست ساز و تقلبی باشند و حلیت ها توطئه! این موج فرارها دست ساز است، و آن جنازه ها کرایه ای و وارداتی!

مردم شانس آورده اند که این محفل، هرگز قادر نیست پا از دنیای مجازی به بیرون بگذارند. مردم خوش اقبال اند که دامنه سمومی که این نوع متصاعد میکند، خوشبختانه بسیار محدود است. در دنیای ذهنی این اشرافیت سیاسی حاشیه ای، این ناسیونال سوسیالیست های شرق زده، کسانی که هرروز در دنیای مجازی مشغول فروش کالای لوکس "سیاسی" و "انقلابی" بودن از نوع پل پت اند، همه چیز از انسان و انسانیت، از تراژدی تا تاریخ، از فلسفه تا اقتصاد و سیاست میتواند به

سادگی و در کمال لا ابالی گری به سخره گرفته میشود. چه باک! این جماعت به کسی و چیزی قرار نیست حساب پس بدهند.

این ها بقایای همان چپ غیر کمونیست دوران انقلاب ایران اند که خواهان ممنوعیت اعدام فقط برای خلق، آزادی فقط برای خلق، فرار از تخریب و جنگ و تلاش برای یک زندگی انسانی و احترام و انسانیت و حمایت از قربانیان فقط برای کامیون ها، از آنها شناسنامه "طبقاتی"، خلق و نه ضد خلق، بودند. این "موتورهای "انقلابی"، "ملی" و "مبارزاتی" بخواهند! تا مطمئن شوند که فراریان، همه آن "امتیازاتی" که جنگجویانی چون محفل "تدارک"، این اشرافیت سیاسی، ناسیونالیست و شرق زده ایرانی دارند، را دارا هستند! بعلاوه و مهمتر اینکه، مطمئن شوند که فراریان علاقه ای به فرهنگ غربی و آبدو و رقص ندارند و کاملاً شرق زده و مذهب زده اند! مضحک تر اینکه این اراجیف را بنام تحلیل طبقاتی و موضع طبقه کارگر، تولید میکنند.

در پاسخ به این محفل تنها باید گفت که توصیه میشود این "پارتیزانهای" دنیای مجازی، و شازده های سیاسی ایرانی، به دکتر روانپزشک مراجعه کنند. نوع اجتماعی تر این ناسیونالیسم ضدعرب و ضدانسانی را، طرفدار عظمت ایرانی، که زندگی سوری ها در اروپا را "از سرشان زیاد میداند"، آنها را محکوم به زندگی در سوریه و عربستان و لیبی و عراق میکنند و آن ها را به اندازه کافی شایسته زندگی در اروپا نمی دانند، مشغول انجام همان کاری هستند که این محفل بی آینده به آن مشغول است. یکی به بهانه "خطر" افزایش ترکیب اسلامی جوامع غربی در کنار دولت فاشیست مجارستان قرار میگیرد، و دیگری به بهانه "مبلز و جنگجو" نبودن فراریان! یکی به بهانه رسمی دشمنی با مردم عرب زبان و سوری ها، و دیگری به بهانه طبقه کارگر و سوسیالیسم!

در اروپا، تحولات مهمی در جریان است. اگر قدرت دماغی، روحی و فرهنگی و اجتماعی هضم آن را ندارید، بنام کارگر و سوسیالیسم و انقلاب، لجن تولید نکنید.

در نشریات حزب ما و این شماره کمونیست در مورد این موج فرارها، به تفصیل نوشته شده و نوشته خواهد شد. به علاقمندان توصیه میشود که پس از تجدید قوای روحی و خارج شدن از تأثیرات تماس اندکی با دنیای ذهنی، فرهنگی و سیاسی این تیپ از بخودمشغولان سیاسی، این شاهزاده های دنیای پناهندگی، آن مطلب و مطالب را بخوانند.

*** قسمت اول "موتورهای کوچک" در جهان" پست دیجیتال" را میتوانید از طریق لینک زیر دریافت کنید و بخوانید.**

<http://www.hekmatist.com/2012/k170-soraya.html>

۱ اکتبر ۲۰۱۵

ورود پناهجویان به کام کارفرمایان اقتصادی

و جنگ افروزان در ناتو

مینو همیلی



خبرگزاری آلمان DPA با استتار ریاکارانه ی منافعش در پشت احساسات نیکوکارانه اعلام کرد: «ما از مدت ها پیش کشور مهاجران بوده ایم و باید همین وضعیت را حفظ کنیم. به عنوان کشوری موفق و بر اساس اصل عشق به هم نوع، کشور ما باید پناهندگان بیشتری را بپذیرد». و علاوه بر این: «من بطور خیلی مشخص با ننونازی ها و نژادپرستانی که در شهر ”درست“ و جاهای دیگر تجمع کرده اند فاصله می گیرم». و به شکل جدی تر : «به دلیل تحولات جمعیتی، ما رشد و توفیق اقتصادی مان را با مهاجران تضمین می کنیم» اگر صحبت های «اولریش گریلو» را که میسان به آن اشاره می کند بپذیریم، به نظر می رسد کالای گرانبهایی که مقامات اروپایی به خصوص «مرکل» با پارچه ساتن قرمز آن را از دید انتظار وگو کرده است، «اشتفان گروبه»، خبرنگار یورونیوز از مهمان برنامه می پرسد که: «وزارت امنیت ملی آمریکا تخمین می زند که چهار ستیزه جوی اسلامی که به اروپا نفوذ کرده اند به عنوان پناهنده وارد این منطقه شده اند، آیا این آمار صحت دارد و آیا شما از بالا رفتن سطح تهدیدات تروریستی در اروپا نمی ترسید؟» تیمرمانز در پاسخ به سوال خبرنگار یورونیوز با یک سو تکل دادن پاسخ می دهد که: «من این اعداد و ارقام را نمی شناسم و نظری در مورد آن ندارم، اما این طبیعی است که همراه با این پناهجویان تروریست ها هم وارد اروپا شوند.»

جدای از انگیزه های اقتصادی، انتشار عکس کودک سه ساله «آیلان» که دنیا را لرزاند، پیش از آنکه انسان دوستی رسانه های جریان اصلی را به تصویر بکشد، می خواست زمینه را برای حمله نظامی به سوریه مهیا کند، (مساله ای که با حمله جنگنده های فرانسه به بهانه مبارزه با داعش به سوریه اتفاق افتاد) تلاشی که تا هم اکنون نتوانسته است افکار عمومی را به سمت جنگ با سوریه راضی کند و توجه ها را به ایستگاه های قطار از سوی فعالان حقوق پناهندگی کشانده است. اگر چه شعبده بازی های مقامات اروپایی در بحرانی خواندن وضعیت اروپا به اهداف اولیه خود رسیده است، اما فزاتر از آن تحمیل این پناهندگان با ورود خود به اروپا بود که بیش از پیش تابلوی نموکراسی و حقوق بشر را در اتحادیه اروپا به چالش کشاند و این را نشان داد که این ژست ها خریدارانش بیش تر دلالتان نفتی خاورمیانه و جنگ افروزان ایرانی و غیر ایرانی در لابی های کاخ سفید هستند تا پناهجویی که از دست توحش اسلامی فقر، استبداد، خفقان که خود غرب خالق آن است فرار کرده و به همان غرب پناهنده شده است.

این اظهارات در حالی مطرح می شود که علاوه بر تایید آمار وزارت امنیت ملی آمریکا که معلوم نیست بر اساس چه پروسه و پژوهشی در این مدت کم صورت گرفته است، مقامات اروپایی می خواهند مساله «بحران» را در کنار «تروریست» خواندن پناهجویان به پیش ببرند تا به اهداف مورد نظرشان دست پیدا کنند.

تی یر میسان، روشنفکر فرانسوی در تازه ترین مقاله خود که به تاریخ ۷ سپتامبر ۲۰۱۵ در شبکه «ولتر» منتشر شده است، معتقد است که: «از دوران «بهار عرب» در سال ۲۰۱۱ شمار افرادی که برای ورود به اروپا از مدیترانه عبور کرده اند به شکل قابل توجهی افزایش یافته و تعدادشان دو برابر شده و در سال ۲۰۱۴ به ۶۲۶۰۰۰ نفر رسیده است.»

ميسان در ادامه می افزاید: «با این وجود خلاف آنچه بنظر می رسد، مسئله بر سر موج جدید و غیر قابل کنترل نیست. در سال ۱۹۹۲ در حلی که اتحادیه ی اروپا هنوز در حد ۱۵ کشور بود به جای ۲۷ کشور در حال حاضر، مهاجران بیشتری داشت : ۶۷۲۰۰۰ برای ۳۸۰ میلیون ساکن اروپا. در نتیجه برای آن که مهاجران موجب بی ثباتی اروپا که در حال حاضر جمعیتی معادل ۵۰۸ میلیون نفر دارد، حاشیه قابل توجهی وجود دارد. دو سوم این مهاجران مرد هستند و بر اساس اعلامیه های منتشر شده بیش از نیمی از آنها بین ۱۸ تا ۳۴ سال دارند. به طور کلی بین آنها به شکلی که منعکس کرده اند خانواده وجود ندارد.»

این روشنفکر فرانسوی در ادامه مقاله خود به نکته مهمی اشاره می کند که در خور تامل است. میسان می گوید: «موج مهاجران موجب نگرانی مردم اروپا شده ولی از سوی کارفرمایان آلمان مورد استقبال قرار گرفته است. در دسامبر ۲۰۱۴، «کارفرمای کارفرمایان» آلمان اولریش گریلو به

دولت های اروپایی پخش می شود و جای قربانی و سلاحی که به «قناری های کوچکی دلباخته» تغییر می کند، روایت نمی شود چه اتفاقاتی از قلم افتاده، یا گونه ای روایت می شود که پرده قرمز براق این پناهجویان عراقی و افغانستانی و ایرانی توانستند شعبده بازیان نیفتند و رازشان آشکار نشود.

با گزارشی که از تلویزیون «یورونیوز» در مورد ورود پناهجویان به کرواسی در تاریخ ۱۶ سپتمبر پخش شد گزارشگر می گوید: «اولین گروه پناهجویانی که پس از بسته شدن مرزهای مجارستان برای ورود به اروپا راه کرواسی را در پیش گرفته اند، وارد این کشور شدند.

تعداد اولین گروه ۲۷۷ نفر ذکر شده و همزمان دستکم ۱۰ اتوبوس حامل پناهجویان نیز از «بحران» یاد کردند و این کلمه درخشان که به زعم صربستان راهی کرواسی شده است. دولت کرواسی اعلام کرده که «آماده است، این افراد را بپذیرد و یا آنها را به مقصد مورد نظرشان در اروپا هدایت کند.»

با این مقدمه، گزارشگر یورونیوز به سراغ یکی از افسران پلیس می رود که شرحی از خدمات درخشان پلیس کرواسی و صلیب سرخ جهانی در ثبت نام و رساندن آب آشامیدنی و غذا به بینندگان ارائه دهد. در تمام این گزارش که خود خبرنگار یورونیوز در محل حضور دارد، از هیچ کدام از پناهجویانی که زیر آفتاب در انتظار ثبت نام ایستاده اند حتی به صورت فرمالیته سوال نمی شود که آیا از وضعیت برخورد پلیس کرواسی راضی هستند؟

در بخش اول گزارش اعداد طوری ارائه می شوند که در با تاکید ویژه خوانده می شوند که انگار یک جمعیت میلیونی پشت درهای مرز کرواسی ایستاده اند. تاکید بر عدد ۲۷۷ نفر و پشت آن خبر از ورود ۱۰ اتوبوس دیگر که معلوم نیست بر اساس چه مستنداتی و چه منبعی و چگونه وارد کرواسی خواهند شد، است.

اما اتفاقاتی که در مرز کرواسی افتاد و برخورد پلیس با پناهجویان، بر خلاف گزارش تلویزیون رسمی اتحادیه اروپا بود. دولت کرواسی در ۱۹ سپتامبر تحمل ورود پناهجویان را نداشت و در رقابت با مجارستان، مرزهای خود را بر روی آنها بست. در گزارش یورو نیوز اشاره ای به این اتفاق نمی شود و در خبرهای تکمیلی بعدی به صورت گذرا و در خبرهای دست چندی اشاره کوچکی به شده که در تلاش است پناهجویان وارد شده به آن می کند.

اروپا را تروریست های اسلامی جا بزند و در آخرین تلاش نیز پناهجوی سوری را که توسط یک فیلمبردار مجاری لگد خورد، عضو گروه تروریستی النصره معرفی کند.

اما جدای از این مظلوم نمایی های رسانه ای که به صورت آگهی های بازرگانی برای روسای بزنند.

از می ۲۰۱۵ با ورود پناهجویان به اروپا و عبور و مرور راحت از مرزهای اروپای شرقی و صدور برگه خروج توسط یونان، بخش کوچکی از آوارگان جنگی در سوریه و درصد کمی از پناهجویان عراقی و افغانستانی و ایرانی توانستند وارد خاک اروپا شوند. پناهندگانی که تا قبل از عکس آیلان که در آب های دریای اژه غرق شد، فراموش شنگان و به حاشیه رانده شگانی بودند که کمتر در متن رسانه ها و اخبار مدیای «مینو استریم» قرار می گرفتند.

همزمان با ورود پناهجویان، پروپاگاندای رسانه های جریان اصلی به وسیله روزنامه ها و تلویزیون ها و رادیوهای تحت نظارت این جریانات، از ورود پناهجویان به اروپا به عنوان «بحران» یاد کردند و این کلمه درخشان که به صورت مداوم تکرار می شد. از نطق «آنگلا مرکل» صدراعظم آلمان تا سخنرانی های پیش از دستور و رسمی روسای جمهور راستگرا در اروپا کلمه

«بحران» در زبان شان می چرخید و مرکل هم قهرمان مواجهه با این بحران شد تا نام خود را در صفحات تاریخ اروپا در کنار افراد خوشنام به ثبت برساند.

در طرز تلقی دولت ها از ورود پناهجویان که به عنوان بحران از آن اسم می برند، یک نوع مخفی کاری حساب شده ای در سیاست های جدید اروپا در برابر پناهجویان موج می زند؛ سیاست های پنهانی که کلمه «بحران» همچون پرده قرمز ساتنی که وسایل شعبده بازی را می پوشاند، عمل می کند. در متن این اتفاق با کلمه «بحران» آمارها چنان زیاد به نظر می رسند که هر بیننده ای با دیدن این ارقام، آهی از ته دل می کشد و دلش به حال روسای جمهور «مظلوم» این کشورها می سوزد که چه قدر قلب رئوفی دارند که می توانند این قحطی زدگان و ”بی فرهنگان“ و به دور از تمدن اروپای متمدن را تحمل کنند. این تصویر را بگذارید در کنار ویدیوها و عکس هایی که این روزها در شبکه های اجتماعی دست به دست می شود. از برخوردهای رسمی اتحادیه اروپا بود. دولت کرواسی در ۱۹ سپتامبر تحمل ورود پناهجویان را نداشت و در یک زن تا فیلم پخش ذبح غیرحلال در اردوگاه پناهندگان مجارستان که موجب درگیری با پلیس شد. همراه با این موجی از اخبار فاقد اعتبار و برخلاف چارچوب و اصول ژورنالیستی نیز پخش شده که در تلاش است پناهجویان وارد شده به آن می کند.

اما جدای از این مظلوم نمایی های رسانه ای که به صورت آگهی های بازرگانی برای روسای بزنند.

زندان، دفاع از ابتدایی ترین حقوق طبقه کارگر، دفاع از زنداگی انسانی و آسایش و امنیت برای کل محرومان جامعه است. حکم ۹ سال زندان برای محمود صالحی محکوم کردن کل این صف، محکوم کردن دفاع از حق و حقوق انسانی همه ما و بی حرمتی به شخصیت و کرامت انسانی کل این

ایجاد کردن باید ادامه یابد؟ آیا جز گریه، جز اعلام صف است. این حقارت را نباید پذیرفت! علیه این نفرت در جمع رفقایمان، جز دست به زانو شدن و حکم باید با نیروی وسیع و متحد خود دست به‌افلام در خلوت خود نفرین فرستادن به حاکمین و قاتلین زد. باید صادر کنندگان این حکم را پشیمان کرد و شکنجه گران آنها، کاری از ما ساخته نیست؟ آیا مانع تکرار کشتن هر روزه یکی از رهبران و اینها وجدان ما را راحت و خواب و آرامش روحی فعالین و نمایندگان این صف شد. قبلا افشین اسالو و روانی را به کلبه های ما خواهد آورد؟ آیا این را در زندان رجایی شهر کشتند و دیروز شاهرخ زندگی و سکوت در مقابل جنایات هر روزه آنهاو زمانی و فردا محمود صالحی و کسانی مانند بهنام قتل بهترین انسانهای آن جامعه دون شان ما نیست؟ ابراهیم زاده، رسول بداغی، محمد جراحی، رضا آیا نباید کار دیگری کرد، راه دیگری پیدا کرد و شهابی و دهها کارگر، معلم، پرستار، دانشجو و نفرت صف طبقه خود، میلیونها زن و مرد و جوان زن و جوان حق طلبی که منشاء اتحادی در میان شرافتمند را علیه این توحش بسیج کرد و آنرا لگام مردم هستند، به این سرنوشت دچار خواهند کرد.

دفتر کردستان حزب حکمتیست ضمن اعلام نفرت عمیق خود از این حکم، مردم شرافتمند شهرهای کردستان، صدها هزار کارگر شاغل و بیکار، صدها هزار معلم و دانشجو و محصل را به اقدامی عملی و وسیع و مشترک علیه این حکم فرا میخواند. ما از همه رهبران و فعالین کارگری، از همه کمونیستها و آزادیخواهان درخواست میکنیم که دست به امری عملی و سازمانگرایانه در دفاع از محمود صالحی و برای لغو حکم زندان او بزنند. این توحش را باید لگام زد!

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)	
	
۲۵ شهریور ۱۳۹۴ - ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۵	
	
جرم محمود صالحی، جرم شاهرخ زمانی و جرم دهها کارگر سوسیالیست، دهها انسان عدالتخواه در	

قرعه جلادان اینبار به نام محمود صالحی

محمود صالحی

محمود صالحی

روز یکشنبه ۲۲ شهریور جان شاهرخ زمانی را گرفتند و صدها هزار انسان از هم طبقه ای هایش، از آزادیخواهان و ستمدیدگان جامعه ایران را سوگوار کردند. دیروز سه شنبه ۲۴ شهریور جنژه شاهرخ زمانی بر شانه های رفقا و عزیزانش در همراهی صدهها نفر از کارگران و دوستداران او در گورستان "وادی رحمت تبریز" به خاک سپرده شد.

امروز چهارشنبه و تنها با گذشت سه روز از این واقعه جانکاه، جلادان شاهرخ زمانی اینبار از دادگاه سندانج شفاها به محمود صالحی اعلام کرده اند که ۹ سال حکم زندان گرفته است. انگار بعد از کشتن شاهرخ زمانی قرعه جلادان حاکم به نام محمود صالحی، به نام یکی دیگر از شریفترین انسانهای این کره خاکی، یکی دیگر از شخصیت‌های سرشناس و خوشنام طبقه کارگر ایران درآمده است. هنوز اشک گریه هزاران انسان ستمدیده، هزاران کارگر و زن و جوان شرافتمندی که دور و نزدیک شاهرخ زمانی را میشناختند خشک نشده، که حکم زندان محمود صالحی ابلاغ میشود. انگار بازداشتهای دهها باره تاکنونی محمود صالحی، پرونده سازیهای جعلی همیشه آماده، تهدیدها و شکنجه های صدها باره او کافی نیست. انگار دستگیری بدون دلیل و مدرک او در هشتم اردیبهشت امسال و زندانی کردن او به مدت ۳۲ روز در انفرادی و ممانعت آگاهانه از رسیدن داروهایش که منجر به از دست دادن کامل کلیه هایش شد، کافی نیست. امروز محمود صالحی بر اثر اعمالی که "عدالتخوانه" های حاکمین در دولت‌های مختلف سیاه و سبز و بنفش آنها و از جمله در دولت جناب روحانی "معتدل" بر او اعمال کرده اند، هر هفته باید دوبار برای دیالیز به

بیمارستان برود. لابد همه اینها کافی نیست، این انسان متنفّر از بی عدالتی، متنفّر از اجحافات و بی حقوقی، هنوز زبان و قلمش در دفاع از کارگر و علیه نظم سرمایه میچرخد و همین هم نباید تحمل شود؛ انگار محمود صالحی هم باید به سرنوشت شاهرخ زمانی دچار شود.

در اینکه دولت جمهوری اسلامی میخواهد محمود صالحی و صدها انسان شریف و آزادیخواه، صدها کارگر معترض و مورد اعتماد هم طبقه ای هایش را فیزیکا نابود کند، تردیدی نیست. اینها با یک نسل کشی کامل از طبقه کارگر، از کمونیستها، از زنان حق طلب و جوانان متمدن و آزادیخواه آن جامعه سر کار آمده اند. اینها صدها گورستان دسته جمعی را از اجساد شکنجه شده و خون آلود دهها هزار انسان معترض پر کرده اند. اینها در توحش، قضاوت و بی‌رحمی زبانزد خاص و عام اند. از اینها توقع دیگری نباید داشت. اینها به سرکوب و استبداد زنده اند.

اما روی سخن ما به طبقه کارگر ایران، به میلیونها انسان آزادیخواه آن جامعه، به مردم شهرهای کردستان، به کارگران مراکز مختلف صنعتی و خدماتی، به خبازان و کارگران شاغل و بیکار آن جامعه است. آیا هر روز باید در گوشه زندان نلجا آبادی یکی از رفقای ما، یکی از رهبران و فعالین و نمایندگان ما، از میان کارگران، از زنان برابری طلب، از معلمان و پرستاران، از دانشجویان و... بدست دژخیمان حاکم در خلوت زندان به مرگ محکوم شود و ما در سوگ مرگشان بر مزار آنها جمع شویم و گریه کنیم؟ آیا این سیکل جنایت و کشتن عزیزان ما توسط جلادان حاکم و گریه و زاری هر روزه ما بدون سدی بستن و خطری

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و افتناق سیاسی، آزادی از اجبار و انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شکوفائی فلاقیت های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری در برافورداری از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان — مصوب حزب حکمتیست

نامه شاهرخ زمانی به دخترش

۶ شهریور ۱۳۹۳

سلام دخترم: من و تو مانند بسیاری از انسانها در این جهان تحت سلطه سرمایه زندگی میکنیم و هیچ گونه آزادی برای زیستن و تصمیم گرفتن برای خود نداریم.

با باید بدون فکر و اندیشه تن به نظام و سیستم استثمارگرانه سرمایه داری بدهیم و چون بردگان مانیکورت فکر کنیم که این تقدیر و سرنوشت ماست و بگوییم خداوندا رضایم به رضای تو و هرچه تو بخواهی ان درست است و ستم دیدن و ستمکش بودن و استثمار شدن توسط مافیای قدرت و ثروت را سرنوشت محتوم خود بدانیم و یا در پی جستجوی علل برآییم و به اندیشه و تفکر بپردازیم که در آن صورت حکمن یا عوامل سرمایه داری از اندیشیدن و جستجوگر بودن ما به وحشت افتاده آن اندک آزادی برده وار را نیز از ما سلب میکنند و برای زهر چشم گرفتن از بقیه انسانها زندگی را بر آنهایی که به دنبال آگاه شدن و کسب حق و حقوق هستند به جهنمی مضاعف تبدیل می کنند و چنان سرکوب و فشار را افزایش می دهند که دنیا را برای افراد فعال ، آگاه به حق و حقوق واندیشه گر تاریک و ظلمانی می کنند طوری که در چنین وضعیتی فقط با آگاهی طبقاتی و تحلیل درست از خود و دشمن می توان نوری برآن تاباندو درک کرد که چرا و در ترس از چه چیزی دشمن چنین سرا سیمه حتی تملی اصول و قانون و پرنسیب های تبلیغی خودرا نیز زیر پا می گذارد؟

دخترم برای این سوال، فقط یک جواب علمی است این مبارزه طبقاتی است، دشمن طبقاتی ما یعنی سرمایه داری بر اریکه قدرت تکیه زده است و از اندیشیدن در رابطه با شناخت خود و طبقه خود ، شلختن راه و روش کسب حق و حقوق انسانی و طبقاتی هر کسی به وحشت می افتد و در آنجائیکه آگاهی طبقاتی و مبارزه برای کسب حق و حقوق انسانی وجود داشته باشد سرمایه داری هر چیزی را زیر پامی گذرد و تابع هیچ اصول و قانون و پرنسیبی نمی باشد به این دلیل است که مرا از تو، از همه ی عزیزانم و از همه کودکان و جوانان و انسانها جدا کرده اند که مبادا بقیه را هم تحت تاثیر گذاشته به سمت کسب لگاهی طبقاتی و مبارزه برای کسب حقوق طبقاتی بکشانم، این مبارزه طبقاتی است که برخی آگاهانه و برخی خود بخود و برخی با توجه به هر دو در آن غوطه ور می شوند و گریز نا پذیر است وقتی آگاهی به سراغت می اید دیگر نمی توانی برده وار ظلم و ستم را بپذیری و نمی توانی مغز و ذهننت را ببندی و بگوی خدایا رضایم به رضای تو آگاهی و اندیشیدن تنها چیز خطرناکی برای حاکمان و سرمایه لری است چرا که هر انسان را بسوی مبارزه با ظلم ستم می کشاند.

البته دخترم مبارزه توانی دارد که خود انسان و اطرافیانش باید بپردازند و از این بابت من برای تو و اطرافیان متاسفم و برای خود خرسندم که راه انسانی زیستن و انسانی فکر کردن و به فکر هم نوعم بودن و اینکه تنها راه نجات مبارزه طبقاتی و سرنگونی سرمایه داری است را پیدا کردم و هرچند که خودم و عزیزانم به شدت تحت فشار و ستم هستیم، اما این تنها راه است و نمی توان در جامعه سرمایه لری هم آگاهی داشت و هم برده وار ظلم و ستم را پذیرفت.

اما دختر عزیزم دل آزرده و غمگین نباش، زمستان می رود و روسیاهی به ذغال می ماند و ستمگران رفتنی هستند و آینده از آن ستمدیدگان است.

مثل هر پدري خبر عروسی تو تنها دخترم قلم را مالامال از شادی و عشق پدرا نه کرد . اما اینکه سگان مافیای قدرت و ثروت این دشمنان قسم خورده کارگران حتی برخلاف قوانین خودشان اجژه ندانند حتی با همراهی مامور چند ساعت در عروسیت شرکت کنم ، و تورا مانند روز های که با شادی کودکانه ات و با لبخند معصومانه ات هر صبح به مدرسه می رفتی و من تو را می بوسیدم ، امروز در عروسیت بیوسم و برایت زندگی انسانی و خوشبختی آرزو کنم ، چیزیکه احتمالش می رفت. به عنوان پدري که عاجز باشد در عروسی دختر یکی یکدانه اش شرکت کند دنیا در جلوی چشم تیره و تارگشته بسیل انوهگین شدم ، از اینجا پشت میله های زندان خود را در جشن عروسیت می بینم و دستانت را در دست می گیرم ، رویت را می بوسم و می گویم عروسیت مبارک دخترم ،امید وارم و آرزو میکنم همراه همسوت خوشبخت باشی و به یک زندگی انسانی و شرافت مند دست پیدا کنی.

چنین اندیشه های زیبا را دشمنان آزادی دشمنان انسانها و دشمن طبقاتی از ما گرفته است همان گونه که از تمامی مردم و بخصوص از طبقه کارگر گرفته است.

دخترم پس از لحظاتی ناگهان علیرغم ناراحتی زیاد دردی دیگر به سراغم آمد رنجها و آلام و مصیبتهای بی شمار مردم ستمکش وطنم به سرعت در ذهنم دوباره جان گرفت و اینکه برای چه در زندانم ، روشنایی و منطق مبارزه برای عموم و همدردی عمومی را در وجودم زنده کرد. مرا زندانی کردند چون دخترم را، فرزندانم را دوست دارم ، چون همه کودکان و جوانان را و همه انسانها را دوست دارم، مرا زندانی کردند چون می خواهم که همه انسانها دارای برابری و حقوق عادلانه ی انسانی – اجتماعی و اقتصادی باشند مرا زندانی کردند چون اعتقاد دارم : تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

آری دختر عزیزم

در کشوری که مثنی انگل زالو صفت با بهره کشی میلیونی انسانها و دزدی و غارت علنی هزاران میلیاردی ثروتهای عمومی ،یکی از غنی ترین کشور جهان، با رتبه دهم معدن جهان را به کشوری با هشتاد درصد مردم زیر خط فقر یکی از بالاترین آمار گرانی ، بیکاری میلیونی ، میلیونها کودک کار و خیابان، تورم ، فحشا و تن فروشی ، بیکاری ، بی مسکنی ، طلاق ، اعتیاد و افسردگی تبدیل کرده اند، در چنین شرایطی چگونه می توانم بی تفاوت به سرنوشت هم رنجیرانم فقط به فکر تو و خودم باشم؟

چگونه می توانم به سرنوشت صدها هزار کودکان کار و خیابان و دهها هزار دختران گرسنه و آواره خیابانها در کنار ثروتهای هزار میلیاردی طفیلی های انگل با ماشینهای چند میلیاردی شان بی تفاوت باشم؟ چگونه می توانم به بی سوادی هر دو نسل آینده ۱۱ میلیونی فقرا در کنار بورسیه های چند صد میلیاردی دلواپسان حکومتی بی تفاوت باشم ؟

آیا می توان نشست و نگاه کرد که ششصد نفر مافیای زر و زور حکومتی یک چهارم کل نقدینگی کشور یعنی یکصد و پنجاه هزار میلیارد وام بانکی را پس نمی دهند و یک میلیون و دویست هزار نفر جوان در صف انتظار وام ۵ میلیونی صف کشیده اند؟

چگونه می توان از کنار دستگیری و شکنجه و اعدام هزاران نفر آزادیخواه و برابری طلب به خاطر دفاع از حقوق قانونی و مشروعان گذشت ؟

بله دختر عزیزم ، انسان واقعی نمی تواند از کنار این همه تبعیض و نابرابری و بی عدالتی بی تفاوت بگذرد.

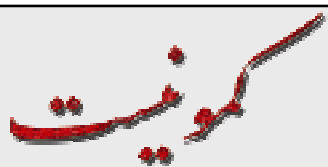
تو ناراحت نباش ، عزیزانی را در اینجا در نظر بگیر که عروسی که سهل است اجازه رفتن به ختم همسر و پدر و مادر و فرزند خود را نیافتند تا اربابان ثروت و قدرت خوش خدمتی خود به سرمایه لری را به اثبات برسانند.

صد در صد بدان و آگاه باش که این حکم تاریخ است، عاقبت ستمگران و ظالمین زباله دان تاریخ است ، بشنو از پدرت که در چنین جامعه ی طبقاتی کشتارگاه عاطفی انسانها خداوند زر و زور و تزویر با تزریق سم فردگرایی بر محور منافع شخصی و مصرف گرایی ادمی را تا سطح حیوان تنزل می دهد . فقط کسانی می توانند در این لجن زار هویت انسانی خود را حفظ کنند که برخلاف جریان آب شنا کرده و به قول انقلابیون فرانسه با شعار ”یکی برای همه ، همه برای یکی“ و مطالعه آثار مترقی انقلابی بر ضد ستم و بهره کشی و افکار فر دگرایانه حیوانی مبارزه مستمر کرده و کمک و همیاری و عشق به همنوع را در جریان مبارزه سرلوحه خود قرار داده فقط و فقط در این چارچوب عشق اصیل و واقعی به همسر و فرزندان می تواند معنا پیدا کند و استمرار یابد ، چرا که در غیر این صورت آدمی بت واره و شیفته پول و قدرت و موقعیت اجتماعی بالا و در نتیجه شیفته موقعیت فردی خود و بیگانه از مدار و هویت انسانی و طبقاتی خود چگونه می توان- فداکاری و عشق همنوع خود از جمله همسر و فرزندانش را داشته باشد؟ دخترم:

ضمن آرزوی خوشبختی امیدوارم با در پیش گرفتن یک زندگی انسانی، ظلم ستیز همسر خوب و فداکار برای یکدیگر و انسانهایی ایثارگر و مفید به حال جامعه باشید.

کسی که شما و همه ی انسانها را دوست دارد

*** برگرفته از تریبون زمانه**



نشریه ماهانه کمونیست
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری –
حکمتیست (خط رسمی) است

سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید
hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: فواد عبداللہی
fuaduk@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳
pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲
rana.karimzadeh@gmail.com

یوتبور: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴
verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲
ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی
ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲
azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری
keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵
sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده
sahand.hosseinzadeh@gmail.com

وانکوور: دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲
shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا
akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب دوشنبه
ها منتشر می شود
حکمتیست را بخوانید
www.hekmatist.com

شاهرخ زمانی از میان ما رفت!

با کمال تأسف شاهرخ زمانی کارگر آگاه و کمونیست، یکی از جسورترین مبارزین طبقه کارگر ایران، عضو هیئت بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمان و هیئت مدیره کمیته پیگیری روز یکشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۴ برابر با ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۵ بعد از تحمل بیش از چهار سال زندان و شکنجه، در زندان رجایی شهر جان باخت. طبق اطلاعیه کمیته دفاع از شاهرخ زمانی و بر اساس اخباری که در مورد مرگ او از زبان مسئولین پزشکی زندان منتشر شده است، شاهرخ زمانی بر اثر سکته مغزی جان باخته است. بر اساس این اخبار هیچ منبع مستقل پزشکی قابل صلاحیتی در مورد مرگ شاهرخ زمانی نه تنها اعلام نظری نکرده است، بعلاوه هیچ تحقیقی هم صورت نگرفته است.

در اینکه مسئول مستقیم مرگ شاهرخ زمانی جمهوری اسلامی است تردیدی نیست، حتی اگر واقعا شاهرخ زمانی به دلیل سکته مغزی جان باخته باشد. دولتی که به جرائم واهی و پرونده سازی های رایج، شاهرخ زمانی را به یازده سال زندان محکوم کرده است و در کل این منت او را از ابتدایی ترین حقوق یک زندانی از جمله در اختیار قرار دادن امکانات پزشکی و مداوای او محروم کرده است، طبیعتا مسئول جل او نیز هست. دولتی که در دورانه های مختلف زندانی بودن شاهرخ زمانی و از جمله از زمان آخرین دستگیری او در ژوئن ۲۰۱۱ تاکنون از هر نوع شکنجه و اذیت و آزاری در مورد او دریغ نکرده است، قطعاً مسئول مرگ او نیز هست. کسانی که در کمال آرامش و خونسردی و با اتکا به مراکز وسیع پلیسی و اطلاعاتی خود شریف ترین انسانها را به جرم حق طلبی و عدالتخواهی دستگیر، زندانی و شکنجه میکنند و از برسمیت شناختن ابتدایی ترین حقوق آنها به عنوان زندانی سرباز میزنند، نمیتوانند مسئول عواقب اعمال ضد انسانی خود نباشند.

شاهرخ زمانی کارگر آگاه کمونیست، یکی از چهره های درخشان جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایران و صف آزادیخواهی در آن جامعه بود. او سمبل مقاومت و منشاء اتحاد کارگران و آزادیخواهان علیه برتری و بی عدالتی در محیط کار و زندگی خود بود. شاهرخ زمانی چه دوره ای که در بیرون زندان بود و چه زمانی که در سیاه چالهای جمهوری اسلامی در اسارت بود، یک دم از تلاش برای متحد کردن هم طبقه ای های خود از پای ننشست. او یکی از چهره های درخشان و بی توهم جنبش سوسیالیستی بود که با همه تهدیدها و پرونده سازیها، بر ضرورت تحزب کمونیستی طبقه کارگر، بر لزوم حزب کمونیستی این طبقه، بر لزوم اتحاد حزبی و کمونیستی رهبران و فعالین راستین آن در کمیته ها و محافل کمونیستی و بر لزوم سازمان دادن تشکلات توده ای کارگری بی توهم تاکید میکرد. او بدرست تاکید داشت که میلز به سرمایه داری و پایان دادن به برتری مزدی بدون سازمان دادن طبقه کارگر در اشکال فوق ممکن نیست. همین حقایق شاهرخ زمانی را در میان کارگران ایران، در میان جنبش برابری طلبانه و در میان صف وسیع آزادیخواهان آن جامعه به چهره ای محبوب و قابل اعتماد تبدیل کرده بود. بدون تردید با مرگ شاهرخ زمانی طبقه کارگر ایران و جنبش سوسیالیستی این طبقه یکی از فعالین استوار و قابل اتکای خود را از دست داد.

رفقای کارگر!

شاهرخ زمانی اولین و آخرین فعال و رهبر کارگری قربانی جمهوری اسلامی نخواهد بود. روند دستگیری، شکنجه، تبعید و ترور فعالین و رهبران کارگری و کمونیست اتفاق جدیدی نیست. آنهایی که امروز شاهرخ زمانی های را زندان کرده اند، یک نسل کامل از ما را قتل عام کردند. در این نظام کرور کرور شریف ترین انسانها در اختفای تبهکارانه به دست مرگ سپرده شده اند تا مشتی جانی و رذل، تا یک طبقه سرمایه دار انگل حافظ بهره کشی و نابرابری چند صباحی بیشتر بر ارکان قدرت دوام آورند. این حقیقت نه از شاهرخ زمانی نه از هیچ فعال آگاه طبقه کارگر، نه از هیچ زن و مرد عدالتخواهی پوشیده نیست. مرگ شاهرخ زمانی به هر دلیلی اتفاق افتاده باشد، مبارزه ما برای رفاه و آزادی، برای کوچکترین بهبودی در زندگی بدون خواست آزادی رفقایمان از زندان، بدون حمایت بیدریغ و حفاظت رهبران و پیشروان خود در مقابل دشمنانمان ممکن نیست. آنها چشم و گوش ما در مبارزه عریانی هستند که برای رهایی کامل از برتری در مقابل طبقه سرمایه داری و دولتشان داریم. این نظامی است که توحش و جنایت علیه انسان را به حد اعلای خود رسانده است. در ایران بویژه با به خدمت گرفتن همه ظرفیت های ارتجاعی اسلامی، بربریت را به یک نسل کشی کامل رسانده است.

از دست دادن شاهرخ زمانی برای ما و همه کسانی که او را میشناختند، برای طبقه کارگر ایران و جنبش سوسیالیستی یک ضایعه است. ولی هیچ چیز صدای کیفرخواست ما و طبقه ما را نمیتواند خاموش کند.

حزب حکمتیست مرگ شاهرخ زمانی عزیز را به دخترش، به خانواده و بستگانش، به همه رفقایش و به طبقه کارگر و کل رهروان جنبش عدالتخواهی در جامعه ایران تسلیت میگوید.

دولت اعتدال روحانی شاهرخ زمانی را از ما گرفت تا صف ما را به تمکین و سکوت وادارد. ما یاد عزیز او را با عزم جزم در کارخانه و محله، در دانشگاه و مدرسه و هر جا هستیم، در صف متحد خود، با بلند کردن پرچم عدالتخواهی طبقه کارگر در راه انقلاب سوسیالیستی گرامی میداریم.

یاد شاهرخ زمانی، کارگر کمونیست گرامی باد!

حزب کمونیست کارگری ایران – حکمتیست (خط رسمی)

۱۳ سپتامبر ۲۰۱۵

زنده باد سوسیالیسم